

## دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - بخش 1

در این سلسله نوشتار سعی می‌کنم به چند نکته پردازم که تیتروار می‌شود آن را چنین خلاصه کرد:

- رژیم و آینده پیش رو
- خلق ستمدیده و آینده پیش رو
- اپوزیسیون سازمانیافته

طبیعتاً این سه مقوله با یکدیگر رابطه تنگاتنگی داشته، و بررسی هرکدام بدون واکاوی دیگری، نتیجه‌ای نادرست ارائه می‌کند.

### قلب راکتور اراک

امروز (21 دی 1394، 11 ژانویه 2016)، روزیست که «قلب راکتور اراک» خارج شده و سرمایه‌های هنگفتی که مصرف شده بود، در یک لحظه به آتش کشیده می‌شود. سرنگونی طلبان که خواهان سرنگونی این نظام هستند، بر این باورند که خروج راکتور باعث تنش‌های بیشتر بین جناح‌ها و جناح‌مزور نظام اسلامی شده و بحران درونی نظام را افزایش می‌دهد و باعث سرنگونی می‌شود. همچنانکه سالها پیش نوشته بودم، من بر این باورم که اینچنین نیست. امروز، روزیست که نظام جمهوری اسلامی تصمیم گرفت برای بقای خود، قمار بزرگ کرده تا شاید با فدا کردن توانمندی اتمی ایران، نظام را از هم‌پاشیدگی نجات دهد. قمار بزرگ که ظاهراً می‌تواند به باخت جمهوری اسلامی منتهی شود و یا آن را برای مدتی دیگر بر سرپا نگاه دارد.

سرنگونی جمهوری اسلامی در سال 1394 رخ نخواهد داد، و اگر نظام اسلامی بتواند خود را سامان دهد، ولی، اپوزیسیون نتواند خود را با شرایط زمان وفق دهد؛ مطمئن هستم که عمر جمهوری اسلامی برای یک دهه تضمین خواهد شد.

شواهد امر حاکی از این واقعیت است که اپوزیسیون به همه چیز مشغول است بجز ساماندهی و سازماندهی نیروهای سرنگونی طلب. این کمکاری، بزرگترین هدیه ایست که اپوزیسیون (بخصوص مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ایران) به جمهوری اسلامی داده‌اند.

متأسفانه، اپوزیسیون دائماً روی خر لنگ شرط بندی می‌کند. از جمله خر لنگ تنش‌های مابین جمهوری اسلامی و عربستان. به نظر من، این خر لنگ به مقصد نمی‌رسد، و اگر هم جنگی روی دهد، و تغار ماستی بشکند، به خلق ستمدیده ایران و اپوزیسیون غرقه به خون‌چیزی، بجز ویرانی و بیچارگی، نخواهد رسید. البته، ای قبیل تنش‌ها و هر درگیری و جنگی، به سازمانها در طیف اپوزیسیون، بهانه می‌دهد تا صفحات رسانه‌های خود را با اخبار تکراری که در رسانه‌های پربیننده غربی منتشر می‌شود، سیاه کنند.

شواهد تاریخی گواه می دهند که این روش (تبلیغات و پروپاگاندا به تنهایی) هرگز نتوانسته پایه های یک نظام دیکتاتور، فاشیست و یا نازیست را سست و در هم فروریزد. آنچه لازم است، همسویی و همکاری تنگاتنگ بین ملتی ستمدیده و اپوزیسیون سرنگونی طلب است. این رابطه خیلی وقت است که به حداقل رسیده است.

شایان توجه اینکه، در چنین مقطعی که قلب راکتور اراک خارج شده است، کمتر ایرانی است که احساس غرور کند. دلیل ساده است. از جیب ملت ایران برای احداث و راه اندازی و تکنولوژی آنچه به راکتور اراک شناخته می شود، سرمایه ای هنگفت پرداخت شده است، و امروز، جمهوری اسلامی در ازای «خروج قلب راکتور»، شاید بتواند پولهای بلوکه شده که مال خود ملت است را پس بگیرد (نه هزینه ای که از جیب ملت برای این راکتور خرج کرده)، و مهمتر اینکه، بقای خود برای مدتی دیگر را تضمین کند. به زبانی ساده، آنچه امروز رخ داده یک معامله «باخت-باخت» برای ملت ایران است. و این وطن فروشی توسط پیروان خمینی انجام می شود، که در مخالفت با طرح «[کابیتولاسیون](#)» عمامه بر زمین می زد و می گفت «باید هیاهو کنید، باید بریزید وسط مجلس، به هم باید بپرید که نگذرد این مطلب، به صرف اینکه من مخالفم درست می شود! دیدید که می گذرد، پس نگذارید يك همچون مجلسی وجود پیدا کند، از مجلس بیرونشان کنید. ما این قانونی را که در مجلس واقع شد، قانون نمی دانیم. ما این مجلس را مجلس نمی دانیم، ما این دولت را دولت نمی دانیم، اینها خائند به مملکت ایران، خائند.» کجا هستند پیروان خمینی که به مجلس بریزند و فریاد بزنند «اینها خائند»؟ گویی سیاست بازان، حواس آنها را به حمله به سفارتخانه عربستان سعدی پرت کرده اند تا نبینند که خمینی چگونه در گور خود بالا و پایین می پرد.

ببیند که پیروانش قانون از مجلس می گذرانند تا «حق مسلم» ملت ستمدیده ایران را اینچنین به حراج بگذارند.

سوال پیش رو اینست که از خمینی چی ها و آخوند توقعی بجز حراج سرمایه ملی نباید داشت، اما از نمایندگان واقعی ملت ایران چطور؟ آیا به صرف اینکه ما با بمب اتمی مخالفیم، و با رژیم اسلامی اتمی مخالفیم، باید از خروج قلب راکتور اتمی شادمانی کنیم، و یا آنکه این وطن فروشی را شدیداً محکوم کنیم؟

بنا به [بیانیه ی سازمان انرژی اتمی](#) «برخی کارهای مقدماتی در خصوص اراک انجام شده اما هیچ اقدامی در رابطه با خارج کردن قلب راکتور اراک تکمیل نشده است.» .

ادامه دارد

علی ناظر

21 دی 1394

11 ژانویه 2016

## دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - بخش 2

### لینک به بخش 1

#### رژیم و آینده پیش رو

پیش از این نوشته ام که «بحران دیپلماتیک، همسو و همزمان با مذاکرات یمن و سوریه، و انتخابات درون نظامی مجلس و خبرگان و پایین آمدن قیمت نفت خام، دست در دست هم جمهوری اسلامی را در برابر یک سوال قرار می دهد: چرخش به راست میانه آری یا نه؟» این سوال، پس از آزادی ملوانان دستگیر شده آمریکایی، و سپس مبادله گروگان ها از سوی جمهوری اسلامی و آمریکا، بیش از پیش خود را بر جمهوری اسلامی و آینده ای که برای خود ترسیم کرده، تحمیل می کند.

جمهوری اسلامی به لحاظ اقتصادی در حال ورشکستگی است، مگر اینکه آمریکا سرمایه بلوکه شده ملت ایران را به جیب جمهوری اسلامی سرازیر کند. این اما، یک درمان مقطعی است چرا که بهای نفت، که دولت روحانی بودجه خود، نخست روی هر بشکه 80 دلار، سپس هر بشکه 40 دلار، تنظیم کرده بود، حال مجبور است روی هر بشکه بین 15 تا 30 دلار حساب سازی کند. بنا به نظر برخی تحلیلگران اقتصاد، دولت روحانی و در نتیجه جمهوری اسلامی در عرض 10 ماه آینده، می تواند دچار بی ثباتی هر چه بیشتر بشود، چرا که «لغو تحریمها لزوماً به معنای بازگشت سریع بانکهای خارجی و شرکتهای انرژی نیست و برای جذب سرمایه گذاری استقرار دوباره بانکداری و کانالهای مالی ضرورت دارد». اگر تحلیل فایننشال تایمز درست باشد، در این بلبشوی بی ثباتی، هجوم سرمایه گذاران خارجی به سوی ایران تنها به این دلیل خواهد بود که می خواهند از ضعف دولت، همچون دوران «قاجار»، بهره جسته و تا می توانند خون ملت ستمدیده ایران را به یغما ببرند. از سوی دیگر، می توان پرهیز جمهوری اسلامی از درگیری با آمریکا بر سر ورود اجنبی به داخل مرزهای ایران، را بمثابة رشد سیاسی نظام و ورود جمهوری اسلامی به مراودات معقول دیپلماسی ارزیابی کرد. این برداشت در صورتی صحیح است که دولت جمهوری اسلامی بتواند یکپارچه به سوال فوق «چرخش آری یا نه؟» پاسخی استراتژیک بدهد؛ اما علائم حاکی از اینست که نظام اسلامی هنوز نتوانسته به تدوین این راهبرد برسد. غیبت راهبردی که مقبول تمام جناحین باشد، دست در دست، با مشکلات عدیده اقتصادی دیگر، نظام را وادار می کند تا ملوانان آمریکایی را بدون هیچ شاخ و شانه کشیدن و در یک فوریت رها کند (البته نوشتند و گفتند که این در ازای عذر خواهی آمریکا بود، که ساعتی پس از آزادی ملوانان، آمریکا آن را تکذیب کرد، و به سرشکستگی هر چه بیشتر سپاه و روحانی افزود).

در سلسله نوشتار «از خواستن تا توانستن بخش های 1-5» بر روی موانع متعدد داخلی و بین المللی اشاره کرده ام که از تکرار آن خودداری می کنم (برای مطالعه به سایت دیدگاه

مراجعه شود - [بخش 1](#)). اما این نکته شایان توجه است که لازمه این تغییر و تبدیل ها و چرخش به راست میانه، حتی اگر در دستور کار باشد، در یک زمانبندی بین 3-7 سال معنای عملی پیدا می کند. بحرانی که هماکنون جمهوری اسلامی را در خود پیچیده این زمان و امکان را از جمهوری اسلامی سلب کرده، و رویدادهای منطقه ای، به همراه انتخابات درونی در آمریکا، می رود تا با ایجاد فورس ماژور، نظام را به اتخاذ تصمیماتی عجولانه مجبور کند که به سست کردن پایه های نظام خواهد انجامید.

شاید بهترین نشانه، سخنان خامنه ای باشد که همه را به شرکت در انتخابات خیرگان و مجلس فرا می خواند و تأکید می کند که رأی دهنده لزوماً نباید موافق رهبر و نظام باشد. ساده اینکه، خامنه ای به دنبال سیاهی لشکر می گردد تا با با شلوغ نشان دادن حوزه های رأی گیری، کمبودهای استراتژی و راهبردی را از انظار پنهان دارد. در این میان بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور، با صدور بیانیه ای، در این تله افتاده اند. آنها ورود به انتخاباتی را معقول دانسته اند که در آن شورای نگهبان ارائه طریق نکند (برای منحرف نکردن اذهان خواننده، پیشنهاد می کنم به متن کامل این بیانیه «[همبستگی برای دموکراسی](#)» توجه شود). این بیانیه عملاً و علناً، چارچوب مسئولیتهای شورای نگهبان را می پذیرد، از امامان جمعه می خواهد که از دخالت «پرهیز» کنند (اما مقام و پوزیسیون آنها را به رسمیت می شناسد)، از دولت می خواهد تا نمایندگان خود را برای شرکت در یک کارگروه تعیین کند (مقام و پوزیسیون دولت را به رسمیت می شناسد)، و... خلاصه اینکه، امضا کنندگان، که بسیاری از آنها نام های شناخته شده ای در خارج از مرزها هستند، خواسته و یا ناخواسته، نقش این سیاهی لشکر خامنه ای را ایفا می کنند، و زحمات فعالین سیاسی در داخل کشور را که با زندان و شکنجه توانسته اند جمهوری اسلامی را گامی به عقب بنشانند، ناچیز کرده اند.

به نظر من، چنین بیانیه هایی که با عنوان پرطمطراق «همبستگی برای دموکراسی» تنظیم می شوند، متأسفانه نه پلاتفورمی برای فعالین سیاسی در داخل، و نه پلاتفورمی برای جذب فعالین سیاسی خارج از کشور ایجاد می کنند (البته بجز اکثریتی-توده ای ها، و آن شخصیتهایی که نابخردانه نام خود را اضافه کرده اند. این شخصیتها جایشان در کنار این جمله بندی ها و زیر مفاد این قبیل بیانیه ها نیست و نباید باشد).

البته اگر این قبیل بیانیه ها توسط شخصیتها و فعالین در داخل تنظیم شود کمتر مورد ایراد است. آن عکس العملی است به تمامیت خواهی های جناح هار، و بی غرضگی جناح مزور. بدون شک هر بیانیه ای در سطح خود، افشاگرانه است، اما اینچنین فراخوانهایی اگر نمی تواند براندازانه باشد باید بتواند پایه ریز راهبردی برای ملت ستمدیده ایران باشد، وگرنه افرادی همچون حسین انصاری راد از خامنه ای خواسته اند تا «[آشتی ملی](#)» اعلام کند. امضا کنندگان به این گفته خامنه ای دقیقاً توجه نداشته اند که این انتخابات «[موجب تقویت نظام و](#)

تأمین ماندگاری آن» می شود.

آزادی رضائیان و تبادل گروگان با آمریکا، مؤکد این واقعیت است که جمهوری اسلامی بر سر دو راهی قرار گرفته است: ورشکستگی و سرشکستگی و یا تن دادن به چرخش به راست میانه (که جناح‌ها را جنگ نرم می نامد). بدون شک، جمهوری اسلامی، می خواهد آب از آب تکان نخورد و همچون «دوران طلایی خمینی» قلع و قمع کرده و با صدور بحران به خارج از مرزها، توجه را از بحران درونی منعطف کند، اما جناح مزور می داند که آن سبب بشکست و آن دوران طلایی به سر آمده است. خمینی مرده و پوسیده، و خامنه ای هم در حال مرگ و دکترین «ولی فقیه» در حال پوسیدن است. شواهد حاکیست که نهادهای درونی برای تصمیم بر سر «شورای رهبری» و یا «ولی فقیه» به بن بست رسیده اند؛ تا به آن حد که خامنه ای پس از تکرار حرف همیشگی که «رهبر یعنی کلیددار حرکت انقلاب»، اما برای تلطیف تنش، و با اشاره به ماهیت و ترکیب جدید خبرگان، آینده نظام ولایی را چنین ترسیم می کند «این احتمال نیز وجود دارد که فردی با ویژگی های متفاوت را به رهبری برگزینند». این بن بست، برآمده از پایبندی 37 ساله نظام اسلامی به راهبرد دفاع از «اصل ولایت فقیه» است که تاریخ مصرف آن به پایان رسیده، و محتاج به رویزبون است، چرخشی که خامنه ای آن را به «[انحلال درونی و استیصال داخلی جمهوری اسلامی](#)» تشبیه می کند.

جنگال مصنوعی که پیش و پس از دستگیری [10 ملوان آمریکایی](#) و [چندین گروگان سیاسی](#)، در صحنه سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی مشاهده می شود، نشانه دیگری از نیاز به تدوین راهبردی است که جمهوری اسلامی را به سوی راست میانه سوق داده، و روابط دیپلماسی نظام و جهانخواران را هرچه بیشتر تثبیت می کند، البته اگر این چرخش تا پایان 1395 شکل بگیرد. در غیر اینصورت، پیش بینی خامنه ای چندان دور از عقل نیست و نظام اسلامی به سوی «انحلال درونی» حرکت کرده و می توان پیش بینی کرد که سال های آخرین این دهه، فروپاشی خونین این نظام رقم زده شود. اما بحران درونی نظام، انتخابات خبرگان، و انتخاب «رهبر»، فقط بخشی از این معادله چند مجهولی است. موفقیت جمهوری اسلامی در مذاکرات سوریه و یمن، و شکل گیری نهادهای اپوزیسیون در خارج و در داخل کشور عوامل تعیین کننده دیگر این روند هستند. ظاهراً، جمهوری اسلامی، پس از ورود روسیه به صحنه در سوریه، موقعیت و هژمونی کامل خود در آن کشور را از دست داده است. ظاهراً، انتخاب حیدرالعبادی توانسته نفوذ کامل جمهوری اسلامی در عراق را کمتر کند، ظاهراً، و پس از مذاکرات اتمی، جمهوری اسلامی پذیرفته که در مذاکرات صلح یمن شرکت کرده و پایان درگیری در یمن، می تواند نفوذ جمهوری اسلامی در دریای عمان را به حداقل برساند. ظاهراً، بهای نفت که در سرراشویی سقوط افتاده، می تواند برنامه های طولانی مدت جمهوری اسلامی برای بازسازی نظام را با

مشکلی جدی روبرو کند. اگر تمام این اخبار صحیح باشد و این مفروضات بوقوع بپیوندند، یکی از بازوهای استراتژیک جمهوری اسلامی در منطقه قطع می شود. تنها اگر، جمهوری اسلامی بپذیرد از شبه نظامیان در منطقه حمایت نکرده و دست روی دست بگذارد، نظام اسلامی دچار تزلزل می شود، چرا که بخشی از ماندگاری نظام اسلامی، صدور بحران، درگیری های پاروکسی، و دور نگاه داشتن تهدیدهای جدی نظامی از مرزهای کشور است (تعیین 50 کیلومتر خارج از مرز بعنوان بافر). اما، این اگرها به استراتژی تدافعی و عقب نشینی استراتژیک از تمام دستاوردهای نظامی در منطقه ختم می شود.

در چنین سناریویی، با چند سوال روبرو می شویم. آیا جمهوری اسلامی به عقب نشینی وادار خواهد شد؟ اگر آری، موقعیت اپوزیسیون در چنان سناریویی چه می تواند باشد؟ آیا اپوزیسیون جایگاه مردم پسندی در داخل کشور دارد؟ در چنین حالتی، عملکرد و راهبرد اپوزیسیون در ارتباط با این مهم، شایان توجه می شود که می بایست جداگانه به آن پرداخت.

## نقش کلیدی رهبر

بطور کلی، هر سیستمی متکی به یک و یا چند پارامتر است. بطور مثال در سیستم سرمایه داری، بازار آزاد، پاشنه آشیل آن سیستم است. در نظام ولایتی و یا سیستمی که استوار بر اسلام شیعی است، نقش رهبر (ولایت فقیه و یا رهبر عقیدتی) غیرقابل اغماض است. حذف این پارامتر از معادله، کلیه سیستم را به هم ریخته و باعث درگیری های درونی و تنش های غیر قابل کنترل در خارج از سیستم می شود.

حذف «رهبر»، موقعیت نظام اسلامی را دچار بحران کرده و بخشی از حامیان نظام را «دلواپس» می کند، چرا که در یکی دو سال آینده، حذف خامنه ای از معادله «بقای نظام اسلامی»، بطور حتم به درگیری های غیرقابل کنترل منجر می شود، مگر اینکه، خامنه ای بتواند پیش از مرگی که در انتظارش است، خانه تکانی های لازم را انجام داده، و عواملی که باعث تشدید بحران می شوند را از سر راه بردارد. اما تیغ خامنه ای گویی به اندازه کافی تیز نیست و گویی نمی تواند وارد سرکوبی چون سال 1388 شود. به همین خاطر از همه، حتی آنها که به نظام باور ندارند می خواهد در انتخابات شرکت کنند (منظورش حامیان موسوی و کروبی است که ساختارشکن نیستند، تا افراد برانداز). اصولگرایان در دومین همایش بیشتر به عدم «تحمل» در میان خودیها و اصولگرایان اشاره دارند. روح‌الامینی نماینده محسن رضایی در ائتلاف، مشکل را چنین تعریف می کند «[تا خودمان و منت‌هایمان را زیر پا نگذاریم به جایی نمی‌رسیم](#)». در اینطرف میدان درگیری، موضع [عیسی سحرخیز](#) هم چندان دلگرم کننده نیست «خیلی از اصلاح طلبان بر خلاف اول انقلاب دیگر علاقه‌ای به آقای خمینی ندارند»؛ و مؤکد این باور است که اصلاح طلبان از سال گذشته «[با استراتژی فتح سنگر به](#)

سنگر در اندیشه تصرف مجلس خبرگان هستند، تا بتوانند بر «عملکرد رهبر» نظارت سیستماتیک داشته و در صورت سقوط شرایط در رهبری، بیعت با او را قطع کنند، که می تواند برای کلیت نظام در طولانی مدت، مشکل ساز باشد.

چنانکه ملاحظه می شود، تمام بحث و جدل ها از اوائل سال 1393 تاکنون بر روی «رهبر» متمرکز شده، و عملاً نشان می دهد که عمود خیمه نظام، «رهبر» است، و راهبرد نظام برای ده سال آینده، تعریف ماهیت «رهبر» و نقش کلیدی «رهبر» است. طی دو سال اخیر، نظام سعی بر این داشت تا خامنه ای را از کشمکش های عریان و درون نظامی دور نگاه دارد، تا وجهه فراجناحی «رهبر» خدشه دار نشده، و او بتواند کشتی مذاکرات اتمی را به سرمنزل برساند. طی دو سال اخیر، خامنه ای توانست نقش خود را بخوبی ایفا کند تا آلوده شدن دامان جمهوری اسلامی به همبستگی با شیطان بزرگ، و سرشکستگی و بی آبرویی که در اواخر عمر دامنش را گرفته است را از دید حامیان تحمیق شده جناح هار پنهان کند. خامنه ای، پس از ورود به مذاکره تنگاتنگ با شیطان بزرگ، می گوید «من به این گفتگوها خوشبین نیستم» (فروردین 1392). دو سال بعد، دوباره سعی می کند شانه از زیر مسئولیت خالی کرده و ادعا می کند که در مذاکرات اتمی نقشی ندارد «در جزئیات مذاکرات دخالتی نداشته و ندارم» (فروردین 1394). اما موضعگیری خواص، دست این ترفند نخ نما شده را رو می کند. محسن رضایی (18 اردیبهشت 1393) «دلوپس مذاکرات هسته ای و حقوق ایران نیستیم، چون مذاکرات زیر نظر رهبری نظام به پیش می رود»؛ **مسعود پزشکیان «اگر نظارت رهبر انقلاب بر مذاکرات نبود، تندروها و جنگ طلب ها نمی گذاشتند چنین نتایجی بدست بیاید»** (فروردین 1394).

حال که قلب رآکتور اتمی اراک خارج شده و بجای آن سیمان ریخته اند، و دستگاه تبلیغاتی جناح هار هم نتوانست از پیشرفت این روند پیشگیری کند، انتخابات خبرگان به کارزاری تعیین کننده مبدل شده است. اگر اصولگرایان، آنطور که ادعا می کنند، نتوانند ورود «نفوذی» ها به خبرگان را سد کنند، و رفسنجانی بتواند به آرزوی دیرینه خود «شورای رهبری» برسد، می توان فاتحه جمهوری اسلامی در هیبت کنونی را خواند و مطمئن بود که جمهوری اسلامی برای چرخش به راست میانه آماده اعلام «آشتی ملی» است. از سوی دیگر، اگر شاهرودی آنطور که قرار بود «رهبر» بشود، و یا اکثریت خبرگان را اصولگرایان و جناح هار پر کنند، با توجه به بندهای مختلف توافقنامه هسته ای، و این واقعیت که تحریم ها دوباره راه اندازی شده اند، جناح هار با شدتی دوچندان بر جناح مژور خواهد تاخت، و کودتای سپاه به آخرین مرحله خود می رسد.

اما چرخش نظام تنها یکی از پارامترهای معادله است.

ادامه دارد  
علی ناظر  
27 دی 1394  
17 ژانویه 2016

لینکهای مرتبط  
([ایرنا](#))

<http://www.rajanews.com/news/207926>



### دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - بخش 3

[لینک به بخش 2](#)

[لینک به بخش 1](#)

مسائل و اتفاقات مهمی در خاورمیانه و ایران در حال وقوع است و باید به آن پرداخت. بدین منظور، قرار بر این گذاشتم که از مبحث اصلی منحرف شوم، بخصوص که می‌خواهم به مقولاتی چون نظام اسلامی و آینده، اپوزیسیون و آینده و مباحث پیرامونی آن بپردازم؛ اما از شروع این سلسله نوشتار، چندین پیام و ایمیل دریافت کرده‌ام و سوالاتی از من شده که اکثراً جهت روشن‌گری این قلم بوده است (همیشه از انتقاد سپاسگزار بوده‌ام). به همین خاطر و از آنجا که به پاسخگویی باور دارم، در این بخش، فقط به یکی از پیام‌های انتقادی پرداخته و از بخش بعدی به اصل مبحث بازمی‌گردم:

هموطنی پس از مطالعه متن بخش 1-، چند سوال فرموده‌اند، از جمله:

« رو شنفکر چیست ؟ و اپوزیسیون کدام است ؟ »

ایشان در ادامه با نقل قول‌هایی از آن متن، از جمله: « شواهد امر حاکی از این واقعیت است که اپوزیسیون به همه چیز مشغول است بجز ساماندهی و سازماندهی نیروهای سرنگونی طلب. این کمکاری، بزرگترین هدیه ایست که اپوزیسیون (بخصوص مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ایران) به جمهوری اسلامی داده‌اند. « از من پرسیده‌اند: « این شواهد امر چیست ؟ اپوزیسیون به کدام کار مشغول است ؟ وقتی می‌گوییم بخصوص ( مجاهدین خلق و شورای ملی مقاومت ) یعنی کسان دیگری هم هستند که به کاری دیگر مشغولند ولی نه به اندازه مجاهدین ، اینها کیا هستند و کجا هستند و به چه کاری مشغول هستند؟ از کجا متوجه می‌شوید ، کی کم کار است و کی پر کار ؟ از کجا متوجه شدی که اپوزیسیون روی خَر لنگ شرط بندی کرده است ؟ از کجا فهمیدی که اپوزیسیون فکر می‌کند جنگی در می‌گیرد ؟ و به دنبال تغار ماست است ؟ اون هم بین عربستان و ایران ؟ « و...»

و در آخر پیامشان به این سوال رسیده‌اند که « هر چی نباشه به این نتیجه رسیدن اون هم به تنهایی ، از هر کسی بر نمی‌آید» و « این همه «منم» در يك نوشته چند خطي ، خسته نباشید»

و اما پاسخ:

متن این سلسله نوشتار طولانی، و زوایای مختلفی را در می‌گیرد. همانطور که در بخش نخست نوشتم، بدون شک برخی از نکاتی که می‌نویسم، می‌تواند باعث دلگیری برخی از هواداران مجاهدین شود. به نظر من، موقعیت و موضع ایران، در این برهه از زمان بسیار

حساس است، و نمی توان با تعارف و سخنان دوپهلو مباحث روی میز را بررسی کرد. برخی سوالات و از نکات دریافتی بسیار بجا و معقول هستند، و سعی می کنم در حد توانم به آنها بیندیشم (با پوزش، در این بخش مجبورم خیلی «منم» بکنم و به بسیاری از مطالب پیشینم اشاره کنم).

نخست اینکه، این نتیجه رسیدن ها را همین دیشب جمع بندی نکرده ام و برخی از آنها هم چندان جدید نیستند (مثلا مراجعه شود به [مجاهدین خلق، امر به نتیجه یا امر به وظیفه](#) بخش 1 تا 9 - شهریور 1381 - که پیش از حمله به عراق و بمباران فرزندان خلق توسط آمریکا نوشته شده است). سالهاست که این نتیجه گیری ها را «به تنهایی» (بهتر است بگویم «مستقل و منفرد») به قلم آورده ام، حتی در آن دورانی که همه روی این محاسبه می کردند که رژیم امکانات هسته ای را نمی دهد، پای مذاکره نمی آید، و ارتش آزادیبخش ملی ایران تنها راه پیروزی است، این قلم اصرار داشت که جمهوری اسلامی جام زهر را خواهد نوشید، و یا سرنگونی را تنها در تلفیق مبارزات اجتماعی زیر پوشش حفاظتی نیروهای مسلح انقلابی عملی می دیدم. و یا در مورد نیاز جمهوری اسلامی به تعریف «جرم سیاسی»؛ در «[از خواستن تا توانستن - بخش نخست](#) (25 ژانویه 2014)» نوشتم «توسعه اقتصادی در چنان ابعاد پیشنهادی در داووس، بدون احترام نسبی به حقوق فردی ممکن نیست. در حال حاضر، هر مخالف و معترضی به جرم مخالفت با تمامیت نظام روانه زندان می شود. آمار نجومی اعدام، سرسام آور است. در دوران توسعه اقتصادی فرضی، که سرمایه گذاری خارجی پارامتر تعیین کننده هستند، هر مخالفتی را نمی توان جرم سیاسی تلقی کرد. بدین منظور، مجلس اسلامی لازم است «جرم سیاسی» را تعریف کند. این تعریف باید بر مبنای توافقات بین المللی باشد. تعریف جرم سیاسی، بطور حتم، راه به لغو حکم اعدام، و حکم تعزیر می برد.» امروز و پس از دو سال، صحبت از اینست که مجلس جمهوری اسلامی «[مصادیق جرم سیاسی را مشخص کرد](#)».

اما و بقول ایشان چرا و چگونه «به تنهایی»، به این نتیجه گیری ها رسیده ام؟ روشم بسیار ساده است: با بررسی ماهیت نظام اسلامی، ماهیت جهانخواران، موقعیت اقتصادی نظام اسلامی، فعل و انفعالات منطقه ای و بین المللی، موقعیت مجاهدین در عراق و ایران، و... دیگر مسائل روی میز. بطور مثال این خبر که در اول اسفند 1383 (11 سال پیش) «[روحانی در دیدار با پوتین: ایران آماده همکاری کامل با جهان](#)»، و یا «[ما پیش شرط داریم](#)» (آذر 1384)، و یا «[اسرائیل و منطق دیپلماتیک ایران](#)» (آذر 1384) در دیدگاه منتشر شد را مطالعه کنیم. من این خبرها را می خوانم و با خواست ها و برنامه های جمهوری اسلامی آشنا می شوم، و سپس نتیجه گیری خودم را می کنم. این یک روش ساده علمی است، و می توان «به تنهایی» انجام داد.

شایان تأکید است که جمع بندی های من، لزوماً نباید درست از آب درآیند چون بازده یک تیم متخصص و ورزیده نیست، بلکه نتیجه کار تحقیقی فقط یکنفر است، و حتماً در موارد متعددی دچار خطای محاسبه شده و می شوم.

ایشان تعریف «خر لنگ» را از من پرسیده اند و اینکه چرا فکر می کنم اپوزیسیون روی «خر لنگ» شرط بندی می کند. نخست باید پذیرفت که یک مسابقه اسب دوانی در حال انجام است که در آن چند اسب تندپا شرکت دارند. هر فرد و سازمانی برای خودش این میدان و اسب های تندپا را تعریف می کند و بنا به آن تعاریف، ارزشگذاری می کند. برای من، فعلاً و در این برهه از زمان شش پارامتر (اسب) هستند که باید مورد توجه قرار گرفته و راهبرد (استراتژی) بر این مبنا باید طراحی و تدوین شود.

### **اسب های تندپا در میدان داخلی (سال 94-96):**

وابستگی اقتصادی به جهانخواران (بازگشت به دوران شاه)  
فرهنگ حاکم بر جامعه، (نقش زنان و جوانان)  
تقابل سرنوشت ساز سکولاریسم با تئوکراسیزم (نقطه پایان بر ولایت فقیه)

### **اسب های تندپا، در میدان بین المللی (سال 94-96):**

تأثیرات پساجرام بر روابط دیپلماتیک (و نرخ نفت)،  
تأثیر گذاری اقتصاد چین بر بازار سرمایه،  
اسرائیل و سرزمین های اشغالی فلسطین.

بقیه مسائل همچون ارزش واحد پول، درگیری سیاسی بین عربستان و جمهوری اسلامی، و یا نوسانات ارزی بخاطر چین و بازار بورس در دل این 6 اسب قرار می گیرند.:

- با توجه به بحران اقتصادی که در حال شکل گرفتن در چین است، و موقعیت اوپک در پسا جرام، ارزش پول در بسیاری از کشورها سقوط کرده است. مثلاً ارزش پول در جمهوری آذربایجان تا 35 درصد سقوط کرده است. واحد پول ایران دائماً در حال سقوط است (در زمان احمدی نژاد و در زمان روحانی).
- نادیده گرفتن راهکارها از سوی عربستان یکی از دلایل پایین آمدن نرخ نفت شده است. ساختار اقتصادی و سیاسی عربستان، با وجود فروش و درآمد نجومی نفت، هنوز همانست که بوده، و می تواند عربستان را با مشکل جدی در چشم انداز نزدیک مواجه کند (حتی به شبه کودتا بینجامد). در همین رابطه گفته می شود پیشنهاد فروش سهام آرامکو در راستای رقابت بر سر مسند پادشاهی است؛ و مواضع سخت سرانه دولت جدید، در رابطه با «حمله به سفارت عربستان در تهران» بیشتر بهانه ای برای انحراف اذهان از بحران درونی عربستان است. اما نفت، و تنش و بحرانهای

درونی عربستان، نمی تواند و نباید محور ارزشیابی اپوزیسیون در دوران پسابرجام باشد.

- اقتصاد چین هرچند از رشد بالایی برخوردار است (حدودا بالای 6%) اما در مقایسه با دو سال گذشته بیش از 1% سقوط داشته که بنا به نظر تحلیلگران اقتصادی، برای چین و تأثیرات آن بر مراودات اقتصادی شایان تأمل است. (بعدا به قرار داد 600 میلیاردی چین و ایران و احتمال عضویت ایران به سازمان شانگهای اشاره می کنم).

برای من، بجز این 6 اسب تندپا، هر عامل و پارامتر دیگری (فعلا) «خرلنگ» هستند. تمرکز اهم اخبار در وبسایت یک سازمان و اپوزیسیون روی موارد غیر استراتژیک یعنی شرط بندی روی «خر لنگ». سخنان وزیر خارجه عربستان مهم است، اما از ویژگی استراتژیک برخوردار نیست. دیروز الجبیر تظاهرات کننده شیعه را تروریست می خواند، و امروز، وزارت کشور قربانیان عملیات انفجاری را «شهید» می نامد، و ولیعهد کشور برای تسلیت به [دیدار با ماندگان نشان](#) می رود. عربستان و تمامیت پادشاهی آن زیر بلیط آمریکا و شرکاء هستند و حرف کلیدی برای زدن ندارد. باید دید ارباب وزیر خارجه عربستان چه می گوید. او هم حرفهای کلیدی را در برجام خلاصه کرده است.

با مثالی دیگر این بخش از توضیح را به پایان می رسانم.

می دانیم که برخی از جدانشدگان/بریدگان/ و یا هر واژه درست دیگر (عضو و یا هوادار مجاهدین، عضو و یا هوادار شورای ملی مقاومت) به مخالفت علنی و متمرکز علیه شورا و مجاهدین مشغول هستند (که من به آن درگیری عشیره ای می گویم، و در باره آن بیش از این نمی خواهم توضیح بدهم). به نظر من، تمرکز یک نهاد سیاسی قدر قدرت، همچون مجاهدین و شورا، روی این قبیل از مسائل، که فقط صدایی است در میان فریادهای پر طنین و مهم دیگر، وقت هدر کردن، و هزر انرژی است. به این می گویم شرط بندی روی «خر لنگ». در این چارچوب، اسب تندپا وزیر دفاع آمریکاست؛ بخصوص وقتی به عراق سفر می کند و چند روز و یا درست همزمان، به کمپ اشرف و لیبرتی حمله نظامی می شود، و فرزندان خلق به خاک و خون کشانده می شوند.

اگر خوب دقت کنیم، می بینیم که جمهوری اسلامی در حال شکل دهی و ساماندهی و سازماندهی خود برای ده سال آینده است. مثلا، کوتاه آمدن بر سر توانمندی هسته ای، کوتاه آمدن (از جمله غلط کردم خامنه ای) بر سر تخریب سفارت عربستان در تهران، و مسائلی مشابه، نشان دهنده ورود جمهوری اسلامی به تنظیم این برنامه ریزی و تدوین راهبرد است. در چنین دوران و شرایطی، خود را به این قبیل «درگیری عشیره ای» مشغول

داشتن یعنی شرط بندی روی «خر لنگ»، یعنی ائتلاف وقت، یعنی هرز انرژی و... منظور این نیست که یک سازمان سیاسی نباید موضعگیری کند. نباید افشاگری کند و غیره، اما در این 37 سال، باید آموخته باشد که چه عوامل و عناصری اولویت دارند، و مهمتر از همه (تکرار می کنم مهمتر از همه) در راستای منافع ملی ایران و ملت ستم دیده است. به واژه ای که این هموطن استفاده کرده باز می گردم - «به تنهایی».

به نظر من، کار یک فعال سیاسی، که اسلحه در دست ندارد و در میدان جنگ نظامی فعال نیست (مثل این قلم)، همین است که من می کنم. این نه مؤکد اینست که من «روشنفکرم» و نه مؤکد این نکته که نمی توانم «به تنهایی» موضوعات و مواضع را بررسی کنم. طبیعتاً، برخی از این مواضع برخلاف ارزشیابی نیروهای اپوزیسیون و مجاهدین است، ولی این تفاوت «به تنهایی» نباید باعث کدورت شود.

انتقاد من به مجاهدین حرف تازه ای نیست، تمام شدنی هم نیست، و تا من هستم و مجاهدین هستند این انتقادات هم هست. نه نحوه نگارش و ارزشیابی های من باید باعث کدورت شود و نه اینکه این انتقادات می تواند مرا در همان جبهه که دشمن است قرار دهد. آن دوران به سر آمد که انتقاد از یک نیروی محوری، یعنی همسویی با دشمن. این نگاه و دیدگاه متعلق به سالهای 1360، و در نتیجه قدیمی و نخ نما شده است. پیشنهاد می کنم خود را به این کوته بینی آلوده نکنیم.

شاید لازم باشد به این هموطن عزیز هشدار بدهم که این سلسله نوشتار که در دست است، مملوست از انتقاد و مخالفت های بسیار تند و تیز با برخی از سیاست های مجاهدین. مجاهدین هستند، پس انتقاد از آنها و یا روش آنها و یا تفکر آنها و یا سیاست آنها هم، خواسته و یا ناخواسته، هست. همانطور که وقتی فرزندان خلق مورد تهاجم دشمن قرار می گیرند، چنانچه که مشاهده کردیم اکثر نیروهای مردمی آن تهاجمات به پناهجویان در لیبرتی را محکوم کردند. موضع شخصی من هم در قبال مجاهدین مشخص است و احتیاج به بازگویی ندارد.

انتقاد از نهاد درون خلقی، به اندازه توان و نقش آفرینی آن نهاد، نه خطاست و نه گناه کبیره. شورای ملی مقاومت مدعی است که آلترناتیو است. می توان پرسید، آلترناتیو کی، آلترناتیو چی؟ و با توجه به داده های امروز، طرح آلترناتیو جمهوری اسلامی چیست؟ جمهوری دموکراتیک اسلامی؟ اسلام دموکراتیک بمثابه پادزهر اسلام خمینی؟ و... هزاران سوال دیگر. به نظر من پرسش هیچ کدام از این سوال ها نه شورای ملی مقاومت را تضعیف می کند و نه زیر پای آنها پوست موز می اندازد. در بخش های بعدی به این نکات بیشتر می پردازم.

این هموطن پرسیده اند که «اپوزیسیون» کیست؟ هرکس که با تمامیت نظام (نه فقط دولت روحانی) مخالفت داشته باشد «اپوزیسیون» نظام است. در تحلیل‌ها با دو نوع اپوزیسیون اصلی مواجه می‌شویم. «اپوزیسیون برانداز و سرنگونی طلب»، و «اپوزیسیون اصلاح طلب». در میان سرنگونی طلبان، برخی سازمانیافته هستند، برخی دیگر توانمندی و تشکیلات (مثلاً) مجاهدین را ندارند. بطور مثال، چریکهای فدایی خلق (شاخه اشرف دهقانی)، و یا سازمان چریکهای فدایی خلق (شاخه مهدی سامع) نه توانمندی و سازماندهی مجاهدین را دارند و نه توانمندی مالی و نیرویی مجاهدین را، اما نمی‌توان آنها را، بخاطر این «کاستی» در طیف اپوزیسیون قرار نداد، تنها به این خاطر که مجاهدین می‌توانند (مثلاً) با سناتورهای آمریکایی رفت و آمد دیپلماتیک داشته باشند، اما این دو نهاد نمی‌توانند. نمی‌توان و نباید آنها را از این طیف خارج دانست.

اما چه کسی اپوزیسیون نیست؟ هرکس که از کنار اینهمه ستم و ظلم و کشتار و شکنجه در ایران به راحتی می‌گذرد و لقمه نانش را به راحتی پایین می‌دهد، او (چه نهاد سیاسی و چه شخصیت سیاسی) اپوزیسیون نیست. ناگفته روشن است که انبوه بزرگی از مردم را نمی‌شود در این گروه نشانند، و آنها را مزدور، وطن فروش، بی غیرت، و... نامید. اینها، همان «خلق قهرمان» هستند که مشغولیات زندگی آنها را درگیر کرده است و نمی‌توانند ذهنی فارغ از آن درگیری‌ها داشته باشند. اینها، همان‌هایی هستند که روزی، وقتی بحران سرنگونی ساماندهی شود، یاور فرزندان خلق خواهند بود، اما امروز، که برنامه سرنگونی مشخصی ارائه نشده است و سازماندهی متمرکزی در دستور کار نیست، «اینها» به زندگی مشغول هستند. خلاصه اینکه، هم این هموطن (و دیگرانی که پیام ارسال کرده اند) که با دلسوزی و نگرانی نوشتار مرا بررسی کرده و به آن می‌پردازند، بخشی از اپوزیسیون است، و هم این قلم که مورد سوال ایشان قرار گرفته، و یا بسیاری از هموطنان که گام‌های دشمن را بررسی کرده و زیر نظر دارند. آیا همه که در طیف اپوزیسیون هستند لزوماً باید هم نظر باشند؟ خیر. آیا همه باید به یک اندازه بازدهی و راندمان داشته باشند؟ خیر. آیا باید از مجاهدین بخاطر توانمندی‌هایشان بیشتر از یک نهاد سیاسی کوچکتر، توقع داشت؟ آری. هرکه بامش بیش، برفش بیشتر.

پرسیده اند: روشن‌فکر کیست؟

نزدیک به 18 سال پیش، در آوریل 1998، مطلبی از این قلم با عنوان «[بحث روز: قلم سرخ](#)، [زبان سرخ، مرز سرخ](#)» در نشریه آزادی (جای آن نشریه وزین همیشه خالیست) به سردبیری آقای هدایت متین دفتری (در آن زمان عضو شورای ملی مقاومت بودند) منتشر شد. در آنجا سعی کرده‌ام تعریف خود از روشن‌فکر را فورموله کنم. این هموطن را (در صورت تمایل) به مطالعه آن مطلب دعوت می‌کنم. به جز آن، در «[ریشه بانی - کادرگیری - در غرب - بخش](#)

[سوم»](#) (24 دسامبر 2015) منظور خود را روشن بیان کرده ام که «من نمی توانم آن ناجی باشم. از عهده من بر نمی آید. من خود بازتولید شرایط حاکم بر این دوران هستم. جنایت علیه هم‌زمان را دیده ام و نمی توانم این جنایت را فراموش کرده و یا ببخشم. من، متعلق به بخش عادی یک جامعه هستم. اما این جامعه، بخش دیگری هم دارد. بخش الیت. بخش روشنفکر. دگراندیشانی که شرایط حاکم را فراتر از آنچه هست - آنگونه که ستمگران می خواهند نمایش دهند - می بینند. هر دوره از قرن، تک و توکی از این روشنفکران در جامعه خودنمایی کرده و نظر و اندیشه شان برای یک دوره از زمان شکل و محتوای فرهنگ حاکم را تغییر می دهد. منظور من از روشنفکر، چند کتاب خوان و نظریه پرداز و رهبر سیاسی خودمحور نیست. روشنفکر، به معنای واقعی کلمه، می بایست «روشن» فکر کند. فراتر از آنچه که هست را ببیند. دهه ها پس از امروز را، انسان در قرن آینده را، و شرایط حاکم بر جامعه در چند دهه آینده را بتواند ارزشیابی کند. روشنفکر، نمی تواند به جریان سیاسی و مذهبی بخصوصی وابستگی داشته باشد، وابستگی او به تعریف مفاهیم و ساختارهاست. او نه تنها رهبر مردم حاضر، بلکه مردم فردا و روزهای پس از آنست. یک فیلسوف است تا یک آمر. سارتر، روسو، مارکس، عیسی بن مریم، گاندی، و... هرکدام در جایگاه خود و برای هدفی مشخص. یک ناجی بوده اند، که ما را به سوی مفهوم مدینه فاضله و آرمانشهر هدایت می کند.» چنانچه ملاحظه می شود، من خود را «روشنفکر» نمی دانم.

هموطن عزیز پرسیده اند که « این جناح هار و جناح مزور اگر به هم کاری ندارند و به جون هم نیافتاده اند، چرا در ذهن شما تقسیم شده اند به هار و مزور؟ »  
درگیری بین جناح هار و مزور در هیچ زمانی بر سر مسائل کلان نبوده است. چنانکه ملاحظه شد، وقتی موضوع به بقای نظام رسید هم خامنه ای و هم روحانی مشوق «تسلیم حق مسلم» بودند. آنها بر سر یغمای خوان ملت به جان هم می افتند و نه بقای نظام. البته، امروز نظام اسلامی به مرحله ای رسیده که برای نظام سرنوشت ساز شده است (چرا و چگونه به این نقطه رسیده اند را در بخش های بعدی بررسی می کنیم). امروز، دیگر موضوع بر سر پایان دادن به جنگ عراق و ایران و یا حق مسلم نیست. بلکه بر سر ماهیت نظام، یعنی ولایت فقیه آری یا نه است، که تا حدودی در همین سوال کلیدی «[چرخش به راست](#)» [میان آری یا نه](#)» می گنجد.

و اما چرا دو واژه هار و مزور را انتخاب کرده ام، دقیقا به این خاطر که هر دو، دو روی یک سکه هستند. این دو جناح، دو مشخصه و ویژگی بارز نظام و خمینی را نشان می دهند. این دو جناح در مقابل هم قرار ندارند که بشود آنها را از هم جدا کرد و یا علیه یکدیگر شوراند. آنها دو روی یک سکه هستند، یک بدن هستند که در دو چهره خودنمایی می کنند. باید تمامیت سکه را از ارزش انداخت. بدین خاطر باید روی مردم (خواست ها و ناخواست ها، باورها و

ناباورها، توقعات و آرزوها) تمرکز کرد و نه تضادهای سطحی بین این دو. مردم کوچه و خیابان، به اندازه کافی این نظام را، جنایات این نظام را، کمبودهای این نظام را، دروغ و تزویرهای این نظام را می شناسند. ما حرف تازه ای برای آنها نداریم بزنیم. این زحمت را خودشان می کشند (به سایت فارس و پاسداران و جوان و اعتماد و مردمسالاری و ایرنا و... مراجعه کنید تا همه اختلافات درون نظام را بخوانید). علی مطهری در عین حال که از خودمحوری نظام می گوید و شورای نگهبان را به سیخ می کشد تن دادن به ولایت فقیه را اینچنین فورموله می کند «انتخابات ربطی به رهبری ندارد/ یکی از مشکلات اصلی کشور [برداشت غلط از ولایت فقیه](#) است» و رفسنجانی همان ساز را کوک کرده و می گوید «مردم از دل و جان حامی رهبری هستند». خامنه ای هم که ستون خیمه است جناح مزور و روحانی را بر سر جایش می نشاند «گفتم کسانی که نظام را قبول ندارند رأی بدهند، نه اینکه کسی که [نظام را قبول ندارد بفرستند مجلس](#)»، تا مردم حساب کار خودشان را بکنند. این مواضع حرف تازه ای نیست. مردم این تفاوتها و این تناقضات را بخوبی می دانند. فراموش نکنیم که مردم قرار است نظام را سرنگون کنند؛ بنابراین مردم باید بدانند اپوزیسیون این نظام چه برنامه و اهدافی دارد (برنامه شورا که نزدیک به 30 سال پیش نوشته شده، کافی نیست، بسیاری از موارد آن کهنه و بی مورد شده است. به این نکته بعدا می پردازم). خلاصه اینکه، هار و مزور یعنی دو چهره کلیت جمهوری اسلامی. آلمان که باید وحشی و ددمنش باشد، خمینی فرمان کشتار 1367 را صادر می کند و هار می شود. آلمان هم که باید برای بقای کلیت نظام عقب نشینی کند، خمینی جام زهر سر می کشد و بهایی هنگفت از جیب ملت ستمدیده ایران پرداخت می کند. در هیچ یک از این دو مورد، جمهوری اسلامی مغبون نشده است.

با یک مثال دیگر این مبحث «به تنهایی» را پایان می دهم. اگر بخاطر داشته باشید، مجاهدین، رژیم را سه سره می دیدند. حال آنکه من نظام و جمهوری اسلامی را به گونه دیگری تعریف می کرده ام و این هم حرف تازه ای نیست و آری، «به تنهایی» به این نتیجه رسیده بودم. لطفا به نوشتار «[پاشنه آشیل](#)»، نوامبر 1997، نشریه آزادی شماره 12 صفحه 45- نمونه چهارم، مراجعه شود. 19 سال پیش، نظام را به دو جناح تقسیم کرده ام: آنها که به ولایت فقیه باور دارند و آنهایی که به ولایت فقیه تن داده اند. امروز می بینیم درگیری بین دو جناحی است که به ولایت فقیه باور دارند و آنهایی که برای بقای نظام، به آن تن داده بودند و حال به دنبال راه حل دیگری برای بقای نظام هستند. امروز، رد اصل ولایت فقیه به درستی در دستور کار بسیاری در اپوزیسیون قرار گرفته و ولایت فقیه را به عنوان «پاشنه آشیل» ارزشیابی می کند. از این شعار باید حمایت کرد، حال می خواهد از سوی مجاهدین باشد و یا فرد و سازمانی دیگر. البته تفاوت روشن است. «اصلاح



طلبان» به دنبال شورای رهبری هستند برای بقای نظام، و نیروهای دموکرات و سرنگونی طلب به دنبال سرنگونی و پایان دادن به نظام ولایتی است. به نظر من، زمان آن رسیده که مقوله ی «رهبر» در چارچوب سیاسی، و قانون اساسی با واژه و مفاهیم مدرن تری جایگزین شود.

روشن تر بنویسم تا برای این هموطن کج فهمی ایجاد نشود. من مخالف رهبری آقای مسعود رجوی و یا خانم مریم رجوی در رأس مجاهدین نیستم. آن مساله ای داخلی است و به من ربطی ندارد. من مخالف استفاده واژه «رهبر مقاومت» برای آقای مسعود رجوی هستم. مبارزات مردم در 37 سال گذشته، برای دموکراسی و حقوق فردی و شهروندی است که طبیعتاً فراسازمانی و فراگروهی است. یک مبارز، می تواند خواهان سرنگونی تمامیت نظام باشد بدون وابستگی به اهداف و برنامه های آقای مسعود رجوی. به نظر من، «نیروی رهبری کننده»، «شورای رهبری» و امثالهم که مبنای جمعی و کثرتگرایانه دارند را می توان جایگزین واژه هایی قرار داد که مبارزه را وابسته به یک نیرو و نهاد سیاسی و یا فرد می کند. این به معنای ضدیت با مجاهدین و یا آقای مسعود رجوی نیست، بلکه تعریف نگاه و دیدگاهی سوم و رو به جلو است. دوران ولی فقیه، رهبر عقیدتی، پیشوا و امثالهم خیلی وقت است که به سر رسیده و می بایست واژگانی جدید به کار برد.

استفاده از این قبیل واژگان مختص به «رهبر» و یا اپوزیسیون و مجاهدین نمی شوند. بر این باورم که بازنگری به تمام واژه هایی که بنا به عادت استفاده می کنیم می تواند ما را به راهبردی جدید و دیدگاهی سوم نزدیک کند. بطور مثال، روحانی به چند کشور اروپای غربی سفر کرد (و مثلاً قرارداد [خرید چندین فروند هواپیمای مسافربری از نوع ایرباس](#) را در فرانسه امضا کرد). دیگر نمی توان فقط به واژه «مماشات» (که درست و دقیق هم است) بسنده کرد. باید به ریشه پرداخت و پرسید چرا مماشات، و پاتک آن چیست؛ و بسیاری از موارد دیگر.

هموطن عزیز، شما به مطالب دیگری هم اشاره کرده اید که اگر بخواهم به همه پاسخ بدهم این بخش طولانی می شود. توجه شما را به برخی از مطالب پیشین خود از جمله [بحران انقلابی، فروپاشی، یا سرنگونی](#)، [دیدگاه سوم \(بخش 1، 2، 3\)](#)، [خرلنگ، سنگ خارا بخش 1-1](#)، [اصولی کیست بخش 1-4؟](#)، [جنبه وسیع بخش 1-4](#)، [تروریستها بخش 1-4](#)، [زهر و پادزهر - اسلام سیاسی \(بخش 1، 2، 3، 4\) مدل چهارم، اشتباه محاسبه بخش 1-11](#)، که در مجموعه [\(زهر و پادزهر با فورمات پ.د.اف جمع آوری شده اند\)](#)، و [از پاروکسی و سخت تا روانی و نرم](#) معطوف می دارم. به امید اینکه تا حدودی پاسخگو باشند.

به عنوان یک باور، اگر جمهوری اسلامی در حال بازتعریف خود است، بنا به اصول و قواعد

علمی، ما نیز باید تعاریف مورد استفاده خود را بازنگری کنیم و هرآنچه که نخ نما شده است را از معادله و دستگاہ فکری خارج کرده و به آنچه که اصول است جانی دوباره دهیم.

به این مطالب در بخش های بعدی می پردازم.

این بخش طولانی شد و امیدوارم در همین حد به برخی از نکات مورد سوال این هموطن پاسخ داده باشم. در بخش های بعدی بدون پرداختن به پیام هموطنان، و انحراف از مبحث اصلی، به سه نکته اصلی که در بخش نخست اشاره کردم، ادامه می دهم: **رژیم و آینده پیش رو، خلق ستمدیده و آینده پیش رو، اپوزیسیون سازمانیافته.** طبیعتاً این سه مقوله با یکدیگر رابطه تنگاتنگی داشته، و بررسی هرکدام بدون واکاوی دیگری، نتیجه ای نادرست ارائه می کند.

علی ناظر

11 بهمن 1394

31 ژانویه 2016

دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - بخش 4

با آرزوی شادی و بهروزی برای هموطنان در سال 1395.

[لینک به بخش 3](#)

[لینک به بخش 2](#)

[لینک به بخش 1](#)

در سه بخش پیشین، [مدل چهارم](#)، سلسله نوشتار استراتژی (از جمله [این بخش](#))، و سلسله نوشتار از خواستن تا توانستن (از جمله [1](#)، [2](#))، به نکاتی چند اشاره شد. در این بخش می خواهیم به برخی از آن نکات از زاویه ای متفاوت بپردازیم تا شاید راه پیش روی نیروهای سرنگونی طلب روشن تر به نظر آید.

## برزخ راهکار ها

برای لحظه ای از شعار دادن های توخالی دوری کنیم. شعار، جملات، «کلمه» را آنگونه به کار ببریم که مفهوم واقعی خود را به نمایش بگذارد. بطور مثال، وقتی می گوئیم «اصلاحات»، باید عملاً بتوانیم با شاهد مثال هایی «اصلاحات»ی را در میدان عملیاتی سیاست کشور مشاهده کنیم. و یا اینکه وقتی می گوئیم «ارتش آزادی» و یا «جنگ مسلحانه انقلابی» باید بتوانیم با بیان چند نمونه عملی از این راهکار دفاع کنیم. بنابراین و به نظر من، دو راهکار زیر پاسخگوی مشکل پیش روی نیستند:

1- مصالحه و گفتگو با جمهوری اسلامی

2- ارتش آزادیبخش بمتابه بازوی نظامی مبارزه با جمهوری اسلامی

از بحث های تئوریک و شعار های غیر عملی و یا نوستالژیک پرهیز کنیم. مهم نیست که در فلان کشور در قرن 19 یا 20 میلادی چه رخ داده است، و یا مهم نیست که در عملیات فروغ جاویدان و آفتاب و چلچراغ چه رخ داده است. این عملیات افتخارآمیزند، اما کاربرد آن متعلق به نزدیک سه دهه پیش است. به نظر من، مهم اینست که با توجه به شرایط حاضر و حاکم بر ایران، خاورمیانه و جهان، کدامیک از این دو راهکار می توانند بر دیگری ارجحیت داشته باشند،

و آیا تنها راهکار هستند؟ عملاً می بینیم که هر دو راهکار عقیم هستند. یکی به عمر جمهوری اسلامی افزوده، و دیگری انرژی نیروی سرنگونی طلب را محبوس کرده است.

عملاً ثابت شده که در این مقطع از زمان، نیروی مسلح انقلابی نمی تواند بازدهی انقلابی در داخل ایران داشته باشد. به همان نسبت، عملاً ثابت شده که تمام ترفند های اصلاح طلبان بی نتیجه بوده اند. در عمل ثابت شده که سندیکاهای کارگری نتوانسته اند در سازماندهی جنبش کارگران نقشی سیستماتیک داشته باشند. عملاً و روزانه ثابت شده که جوانان کشور (آن بخش بزرگی که معتاد نشده است و یا به دنیای مصرفی رو نیاورده است) در تلاش کسب نان بخور و نمیرند، و به رهنمود های اپوزیسیون سرنگونی طلب، و یا اپوزیسیون اصلاح طلب، بی توجه اند (مثلاً، حتی اگر آمار دولت اسلامی را بپذیریم، کمتر از 60% در انتخابات اسفند 94 شرکت کردند که بیانگر عدم اعتماد ملت به اصلاح طلبان درون نظام است). خلاصه و ساده اینکه، دلسردی در سطح جامعه بیشتر از شور و شوق انقلابی است. در این برزخ راهکارها، باید هر دو راهکار که سالها مردم و فعالین سیاسی را بخود مشغول داشته است را به قفسه های کلاسهای دانشگاهی و پژوهشی بسپاریم و **به دنبال راهی نو برای نسلی نو در دورانی نو باشیم.**

## مشخصه های این دوران

عموماً، واژه «دهکده جهانی» در ارتباط با اینترنت و شبکه های اجتماعی استفاده می شود، اما خارج از دنیای مجازی اینترنت، و در عالم واقع، رشد نزولی صنعت کشاورزی و فرآورده های غذایی، نسبت به رشد صعودی جمعیت، کمبود «آب»، هرز انرژی، معادن و دیگر منابع طبیعی، باعث شده تا استثماری شوندهگان برای دستیابی به «کار، مسکن و غذا» و دوری از «تروریسم کور جهانی» به مهاجرت در سطحی نجومی دست زده؛ و تراکم جمعیت در شهرهای اصلی کشورهای ستمزده، را به مشکلی غیرقابل حل تبدیل کنند. دنیا دیگر به بزرگی جهان سالهای 1960 نیست. امروز به دهکده ای کوچک تبدیل شده، و جهان مصون و آرام غرب را آنچنان ملتهد کرده، که راسیست هایی چون ترامپ (آمریکا) و حزب راستگرای "[گزینه دیگر برای آلمان](#)" - AfD (آلمان) رشد می کنند و ماهیت واقعی ساکنین این خطه را به نمایش می گذارند. استثماریکنندگان برای ادامه حیات و سرپوش گذاشتن بر بحران اقتصادی-سیاسی که می تواند به انقلابی اجتماعی در کشورهای استثماریکننده بینجامد (درگیری و تظاهرات در [سخنرانی انتخاباتی ترامپ](#)، تظاهرات [علیه تعیض نژادی](#) و شعار «عدالت»)، چاره ای بجز تداوم استثماری، جنگ افزوری، و صدور بحران به مناطق مهم ژئوپلیتیک، ندارند.

اما در این دهکده جهانی، برخی از دولت‌ها در کشورهای استثمار شده، که موجودیت خود را در خطر اضمحلال می‌بینند، با انتخاب راهکارهای تک‌روانه و عمدتاً خودمحموران، به خارج از مدار پرتاب شده، و طبیعتاً در تقابل با خواست و هژمونی جهانخواران قرار می‌گیرند. این «گریز از مرکز»، باعث شده تا این کشورها بتوانند منظومه‌ای جدید (حتی اگر مصنوعی و یا با عمری کم) ایجاد کنند. غنی‌ترین و توانمندترین آنها در مرکز این تجمع از کشورهای استثمارزده و ضعیف قرار می‌گیرد، و به مرور زمان هژمونی خود را بر کشورهای دیگر در این منظومه تحمیل کرده و در امور داخلی آن کشورها، اعمال نفوذ می‌کند.

الجبیری می‌خواهد جمهوری اسلامی در امور کشورهای عربی دخالت نکند، تا عربستان بتواند یکه‌تاز شده و در امور داخلی کشورهای عربی دخالت کرده و در مرکز قرار بگیرد (عراق، ائتلاف سیاسی-نظامی، و سویس). در چنین حالتی، بود و نبود این اقمار که گرد این سیاره تازه به دوران رسیده گرد آمده‌اند، به بود و نبود آن سیاره وابسته می‌شود و در نتیجه هرگونه تهدیدی به این سیاره بمثابه تهدید به موجودیت آن اقمار است (رابطه ماه و زمین). موقعیت کنونی ایران، عربستان و ترکیه دور از این حالت نیست. البته در نظر داشته باشیم که هر منظومه‌ای، خود بخشی از یک کهکشان است، و هر کهکشانی خود بخشی از خوشه کهکشانی محلی است؛ که خواسته و ناخواسته توانمندی و بُرد و مدار هژمونی منظومه‌های نوپا و تازه به دوران رسیده را محدود کرده و در مواردی وابسته به قانونمندی‌های کهکشان می‌کند.

واقعیت اینست که، چه جمهوری اسلامی در مرکز این منظومه قرار بگیرد و یا عربستان و چه ترکیه (خلافت عثمانی را فراموش نکنیم)، از ظلم و ستمی که بر مردم خاورمیانه روا می‌شود، کسر نخواهد شد.

## موقعیت ایران از دو منظر

برای درک موقعیت کنونی ایران، باید ایران را از جمهوری اسلامی تفکیک کرده و روابط بین الملل و اقتصادی (از جمله تحریم‌ها) را، از دو منظر بررسی کرد. عکس‌العمل جهانخواران علیه بحران زایی جمهوری اسلامی، تنها یک زاویه بررسی است. زاویه دیگر، خواست جهانخواران برای استثمار ایران و عقب‌نگاه داشتن ایران از پیشرفت سیستماتیک است. بطور حتم، تحریم‌ها توانست جمهوری اسلامی را متقاعد کند تا بر سر «حق مسلم» مذاکره کرده و قلب راکتور اراک را با سیمان پُر کند. این عقب‌نشینی جمهوری اسلامی از بسیاری از جهات مثبت است، اما نادیده گرفتن «حق مسلم» یک ملت برای دستیابی به عالیترین پیشرفت‌های تکنولوژی و یا علمی، (حراج این «حق» توسط جمهوری اسلامی در ازای تضمین بقای نظام و نه منافع ملی)، ایران را سالیان و شاید بشود گفت دهه‌ها به عقب

رانده و اصل «کاپیتولاسیون» را بر ملت ایران تحمیل کرده است. با توجه به این تفکیک، آنچه امروز در خاورمیانه رخ می دهد، و کلیه توافقاتی که جمهوری اسلامی، بنام ایران، به آن متعهد می شود، همگی، به ضرر ایران و ملت ستمدیده ایران است، و می بایست علیه تمامی توافقات جمهوری اسلامی اعتراض نمود. اما **اعتراضی که در راستای منافع جهانخواران نباشد.**

### **دستگاهی با یک مجهول و محاسبات اشتباه**

تحلیل بسیاری از فعالین سیاسی ایرانی (بخصوص در اپوزیسیون) از مسائل، تک بُعدی است. مخصوصاً در شورای ملی مقاومت، آنچه در پیش روست را یک دستگاه با یک معادله و یک مجهول (و یا از یک زاویه) ارزیابی کرده، و متاسفانه، هرچه مجاهدین و مخصوصاً آقای مسعود رجوی می گویند، را وحی منزل دانسته و نتیجتاً، مسائل را با نگاهی متفاوت بررسی نمی کنند. البته این ظاهر قضیه است. شاید در درون شورا، بحث هایی می شود و نظرات بررسی می شود، و نتیجتاً جمع بندی یک تصمیم گیری جمعی است، و ربطی هم به دنباله روی از «رهبر مقاومت» ندارد. به هر روی و هرگونه که جمع بندی شده باشد، نتیجه یکی است، و آنچه عملاً بیان می شود، بررسی مسائل از یک زاویه، و در راستای حل یک دستگاه است.

قاعدتاً، یک دستگاه می بایست چند معادله و چند مجهول داشته باشد. کمی روشنتر بنویسم. اگر، تنها و تمامی تلاش خود را در راستای ضربه زدن به جمهوری اسلامی، ناکارآمد کردن جمهوری اسلامی در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی و دیپلماتیک، و خلاصه در راستای ایزوله کردن جمهوری اسلامی بکار ببریم (توجه کنیم که در اینجا نوشته ام در راستای سرنگونی)، نه تنها در جهت بقای جمهوری اسلامی عمل کرده ایم، بلکه جمهوری اسلامی را هم از زیر ضرب واقعی در داخل کشور رها نیده ایم؛ چرا که فقط به یک مجهول - جمهوری اسلامی - پرداخته و تمام سعی در راستای حذف این مجهول از معادله های متعدد این دستگاه پیچیده «ایران» بکار برده شده است. حال آنکه، «ایران» دستگاهی است با معادلات متعدد، و بیش از حد تصور (متغیر) پارامترهای متعدد - از جمله، نگاه جوانان به آینده، نگاه زنان به آینده، ارزیابی جامعه از مجاهدین، ارزیابی مردم از روند تغییرات در داخل، در خاورمیانه، و در سطح جهان، و... چنانکه ملاحظه می شود، هر کدام از این پارامترها، خود یک سیستم پیچیده هستند که در بود و نبود جمهوری اسلامی مؤثرند، و البته بود و نبود جمهوری اسلامی در شکل دهی این پارامترها هم مؤثر است. برای حل یک دستگاه چند معادله ای و چند مجهولی، می بایست نخست ارزشیابی کرد.

نمی توان ارزش یک مجهول را بدون در نظر گرفتن بقیه مجهولات، و مخصوصاً بدون در نظر گرفتن روابط همگون معادلات، محاسبه کرد. به کلاس اول دبیرستان باز می گردم: در معادله زیر (آسان ترین شکل یک دستگاه)

$$X+Y=1$$

$$3X-4Y=10$$

نخست ارزش ایکس یا ایگرگ محاسبه می شود تا بشود ارزش متغیر دوم را محاسبه کرد. این آسانترین دستگاه است، حال آنکه در دستگاه های بسیار پیچیده که تعداد پارامتر ها زیاد شده اند، محاسبه های تک بُعدی و ارزشیابی های غیر علمی «صوری»، به تحلیلگر شناختی غلط از ماهیت و ویژگیهای دستگاه، معادلات و مجهولات پیش رو می دهد و او را به انحراف می کشاند. بطور مثال، در دستگاه زیر

$$X+Y+Z=1$$

$$3X+4Y+2Z=1$$

که سه مجهول ولی دو معادله داریم، محاسبه ارزش های این پارامتر ها نه تنها دشوار است، بلکه هر ارزشی وابسته به ارزش پارامتر های دیگر می شود، و نتیجتاً یک سری ارزش های صوری و مجازی و غیر مفید تولید می شوند. و در بهترین شق، به نتیجه ای گمراه کننده، و بدترین شق، به مردم فریبی و انحراف در اصول می انجامد.

برای لحظه ای از مبحث ایران دور شویم. دو نمونه لیبی و سوریه شایان توجه و روشنگرانه است. می دانیم که پس از سرنگونی قذافی (مراجعه شود به نوشتار مدل چهارم و سلسله نوشتار [اشتباه محاسبه](#) از همین قلم) موقعیت لیبی نه تنها بهبود نیافته بلکه مأمنی شده برای رشد بنیادگرایی و تروریسم. در آن دوران، بسیاری از نیروها و سازمانهای سرنگونی طلب (از جمله مجاهدین) از سقوط قذافی ابراز شادی می کردند، چرا که ساده انگارانه، شرایط را نه از منظری چند بُعدی و چند مجهولی، بلکه تک نمودی، ارزیابی می کردند. به موقعیت کنونی سوریه نگاهی گذرا داشته باشیم.

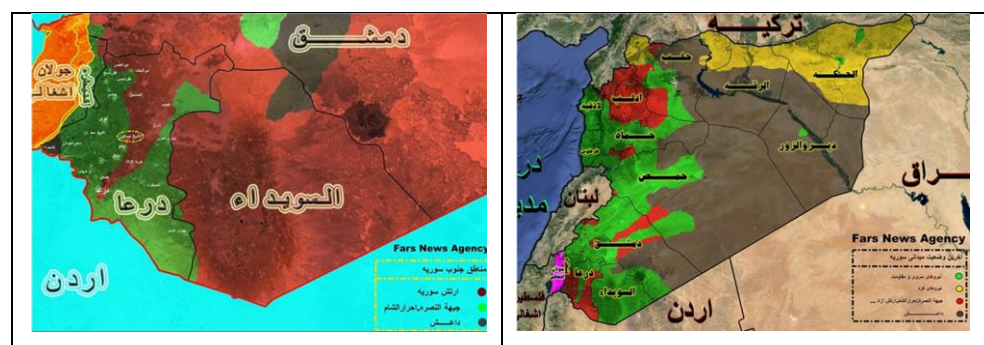
### اشتباه محاسبه آنروز و پارامترهای واقعی امروز در سوریه

پیش از ارزشگذاری، و در نخستین گام، پارامترها می بایست تعریف شوند. بطور مثال چه نیرو با چه ویژگیهایی را «رزمنده»، «انقلابی»، «ارتجاعی» و... تعریف می کنیم؛ و رابطه مابین این پارامترها و ارزشگذاری ها را چگونه تعریف می کنیم؟ مثلاً، مجاهدین بسیاری از شورشیان علیه بشار اسد را «رزمنده» می نامند، «دخالت جمهوری اسلامی» در سوریه را

هژمونی طلبی می نامند (که به نظر من این ارزیابی درست است)، اما دخالت عربستان در یمن را دخالت در امور داخلی یمن ارزیابی نمی کنند. شورشیان یمنی (حوثی ها) را مزدور ارزیابی می کنند، اما نیروهای وابسته به القاعده که در کنار نیروهای عربستانی و اماراتی در یمن فعال هستند را مزدور نمی خوانند. بمباران شهروندان بی سلاح در سوریه توسط دولت اسد را تقبیح می کنند (که درست است) اما بمباران شهروندان یمنی توسط عربستان را تقبیح نمی کنند. طبیعتاً، این تناقض، به تعریف مجاهدین از واژه ها (پارامتر و متغیرها) باز می گردد.

جدول زیر پیچیدگی موقعیت نیروهای مسلح در سوریه، دشواری رسیدن به صلحی پایدار، سرنگونی بشار اسد، و غیر ممکن بودن استقرار دموکراسی را تا حدودی به نمایش می گذارد. شاید به خاطر همین پیچیدگی است که اوپاما می گوید «[نیاید دچار ذهنیت شد](#)».

دو نمودار زیر و سپس لیست برخی از نیروها، سختی حل دستگاه را روشنتر بیان می کند



به واقعیات میدانی و لیست برخی از نیروهای درگیر (پیش از آتش بس نیم بند کنونی) در سوریه دقت کنیم:

- 1- جبهه النصره القاعده
- 2- داعش
- 3- ارتش سوریه
- 4- شبه نظامی دفاع وطنی
- 5- حزب الله
- 6- سرایا الاسلام (جیش المهدی)
- 7- روسیه
- 8- پاسداران



9- یکان های مدافع خلق کردها

10- ارتش آزاد

11- آمریکا

12- ائتلاف ملی برای انقلاب و نیروهای مخالفین سوریه

13- ترکیه

14- اسرائیل

15- عربستان (این خود بستگی دارد که القاعده و داعش، جبهه الاسلامیه

گروه‌های سلفی شامل احرار الشام، بریگارد توحید، جیش الاسلام و انصار الشام را

همسویان و عناصر عربستان ارزیابی کنیم یا نه)

16- شبیحه (لباس شخصی)

شایان توجه اینکه در لیست بالا، از گروه های سیاسی (غیر مسلح) مخالف اسد، از جمله شورای ملی، کمیته هماهنگی ملی برای تغییر دموکراتیک و... نام برده نشده است. گفته می شود که در کُل 100 نیروی درگیر در سوریه نقش آفرینی می کنند. در این جدول، پارامترهای پیچیده و چند بعدی دیگر، همچون [آزمایش موشک بالستیک آمریکا](#) و [نقشه «ب»](#) مورد نظر جان کری، در نظر گرفته نشده اند؛ و بهای نفت، نقش آفرینی چین و روسیه و... به عمد نادیده گرفته شده است.

جدول زیر نیروهای درگیر با یکدیگر را تا اعلان آتش بس، نمایش می دهد (جهت فلش، هدف نظامی آن نیرو را نشان می دهد). مثلاً نیروی 1 (جبهه النصره القاعده) به همه نیروها حمله می کرد بجز 13 و 14 (ترکیه و اسرائیل) که معنا و مفهوم خودش را دارد؛ اما پس از پیشروی نیروهای کُرد، به سوی [مرزهای ترکیه](#) خمپاره می اندازد تا بهانه لازم به ترکیه برای ورود فعالیت به مخاصمه را بدهد. نمونه دیگر، درگیری شدید جبهه نصرت با لشکر 13 ارتش آزادی در اطراف [مرات النعمان](#)، پیچیدگی سیستم تصمیم گیری و ارزشگذاری را به نمایش می گذارد. در اینجا، خواست و اهداف اربابان هر نیرو، و یا سیاره و اقمارش، و ژئوپلیتیک منطقه در نظر گرفته نشده، و بازتاب درگیری های موجود در خاورمیانه در بود و نبود اسرائیل هم به عمد نادیده گرفته شده است. بطورمثال، به دلایل [سفر اخیر کری](#) به عربستان و خواست او برای پایان دادن مخاصمه در سوریه و یمن، و موضع اخیر اواما در مصاحبه با [آتلانتیک](#)، و پشت کردن اواما به [شرکای سنّی](#)، اشاره نمی شود. ساده اینکه، آنچه در (جدول) پایین دیده می شود یک دستگاه ساده (فقط) با چند معادله و مجهول است که حل آن، در مقایسه با حل دستگاه ژئوپلیتیک، و (دستگاه) شکل گیری مقاومت جهانی علیه گلوبالیزاسیون، چندان مشکل نیست.

اسامی لیست بالا	1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14	15	16
1	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0
2	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>
3	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>
4	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>
5	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>
6	>	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>
7	>	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>
8	>	>	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>
9	>	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>
10	>	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
11	>	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
12	>	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
13	>	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
14	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
15	>	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>
16	0	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>	>

یک پارامتر اساسی و مهم دیگر هم به عمد نادیده گرفته شده است. گروه‌ها در جدول بالا اکثراً گرایش مذهبی داشته، و اگر خواهان تشکیل کشوری اسلامی از نوع داعش و یا جمهوری اسلامی نباشند، خواهان تشکیل حکومتی از نوع اسلام ترکیه هستند. امروز تاس گزارش می‌کند که در پایگاه «[حمیمیم](#)» گروه تازه و میانه روی مخالف، اعلام موجودیت کرده است. به زبانی دیگر، سرنگونی بشار اسد، تنها یک پارامتر است، راهکار برای خروج از این خونریزی پارامتر دیگر، و مهمترین پارامتر، آینده سوریه است (شایان توجه اینکه هر پارامتر خود می‌تواند یک مجموعه با تعداد زیادی زیرمجموعه باشد). به نظر من، غرب (از جمله بریتانیا و فرانسه) به دنبال راه حل برای آینده سوریه نیست، بلکه به دنبال ایجاد آنارشیزم در این کشور ستم‌دیده، لیبی، لبنان، عربستان، عراق و ایران، و صدور بحران از اسرائیل به خارج از آنست.

همپیمانی و هم سنگری نیروهای ائتلاف به رهبری [عربستان در یمن 'در کنار القاعده'](#)، و یا تغییر نرخ نفت، و انتخابات مجلسین جمهوری اسلامی، هرکدام پیچیدگی حل این دستگاه را دو چندان می کند، و تأثیرات بسیار منفی در روند دموکراتیزاسیون خاورمیانه (بهار خاورمیانه) خواهد داشت. موفقیت این دکترین، بطور حتم تمامیت منطقه را به دامان ارتجاع، بنیادگرایی و آنارشیسم مذهبی سوق خواهد داد؛ که تنها برنده آن، در کوتاه مدت، جمهوری اسلامی و در دراز مدت اسرائیل است. به همین خاطر، «آتس بس»ی که فقط به امضای روسیه و آمریکا برسد، و مردم سوریه در آن نقش نداشته باشند، هیزم بیار آتشی خواهد بود که ملت و کشور سوریه را برای سالها خواهد سوزاند، و منافع ملی مردم خاورمیانه را نادیده می گیرد.

## مطلق گرایی در تحلیل

به «تئوری سیستم» و کلاسه بندی آن (non-deterministic, deterministic, schotastic) و ارزش های معین و نامعین (certain, uncertain) نمی پردازم. اما برای روشن کردن منظورم، فرض بگیریم که یک کامپیوتر با توانایی بالای «هوش مصنوعی» (Artificial Intelligence) می خواهد یک چهره کامل را تشخیص بدهد. برای چنین فونکسیون مقداری اطلاعات (داده) لازم دارد. مثلاً، شکل صورت. اندازه بینی. اندازه چشم، و....

حال تصور کنیم که برای سه ویژگی بالا گفته شود صورت=چهارگوش کامل. اندازه بینی=کاملاً بزرگ، و اندازه چشم=کاملاً درشت. این اطلاعات را می توان در یک مجموعه (set) به کامپیوتر داد (مثلاً 1،1،1) و آن را بعنوان صورت کامل تعریف کرد. ناگفته روشن است که اگر ارزشگذاری در این مجموعه (set) بجای عدد 1، همه بشوند عدد 0، یعنی (0،0،0) کامپیوتر به این نتیجه می رسد که این چهره از همه چهره ها ناکاملتر (ناقص تر، زشت تر) است. واقعیت اینست که نمی توان چهره شناسی و ویژگی ها را با عدد 1 یا 0 مشخص کرد. نمی توان گفت که فلان بینی از همه بزرگتر است، چرا که «بزرگ» را تعریف نکرده ایم (ابعاد بینی، رابطه ابعاد بینی با چشم و ابرو و لب و...). بنابراین، فقط می شود گفت «حدوداً کامل» است و یا به آن ارزشی برابر با (0.9، یا 0.7) بدهیم که در اینصورت، ارزشگذاری دچار تغییرات عملی، واقعی و متفاوت می شود (و «کمال» معنایی متفاوت می یابد).

به همین نسبت، در تحلیل جدول فوق (سوریه) نیز نمی توان «مطلق» عمل کرد و شکل و ماهیت حمله جبهه نصرت به ترکیه را برابر با (0 یا 1) قرار داد (و یا فقط با یک فلش نمایش داد و به آن اکتفا کرد)، تنها به این دلیل که از سوی این نیرو به آنسوی مرز خمپاره شلیک (نه) شده است. فراتر اینکه، عمل شلیک خمپاره، می تواند تنها یک «عمل» در راستای تکمیل هدفی پیچیده تر باشد، مثلاً، تسهیل خروج تانکهای نفت از سوریه، یا ورود نیروهای جدید وابسته به ترکیه به داخل سوریه (بنا به گفته [لاوروف](#)). شایان تأمل اینکه، جدول فوق،

فقط به یک «رابطه» (سمت و هدف آتش و حمله) اشاره داشته است، و مشخص نکرده که حد و میزان آتشبارها در چه حد بوده، و یا دقیقا در چه مواقعی شدت گرفته و یا کم شده است. و یا، چرا پس از تخریب کامل سوریه و برجام، داعش نیروهای خود را به لیبی گسیل کرده است؟ و چه رابطه ای بین این تمرکز نیرو در لیبی و انتقاد شگفت انگیز اوباما از دیوید کامرون نخست وزیر بریتانیا و یا عربستان (که «بعضی ها فقط به دنبال سواری گرفتن مجانی هستند») است؟ آیا اگر روسیه تصمیم به دخالت نظامی در لیبی بگیرد، و همان بکند که در سوریه می کند، سطح و توان داعش کم می شود یا زیاد؟ و پارامترهای دیگر...

اگر این نکات را کمی گسترش دهیم، و جدول پیچیده تری طراحی کنیم، به این نتیجه می رسیم که مواضع الجبیری، کری، و یا ظریف، و یا آزمایش موشک بالستیک از سوی سپاه پاسداران، و یا دستگیری سربازان آمریکایی در جزیره فارسی، نباید ما را به موضعگیری های غیر اصولی وادارد، و ناخواسته روند و استراتژی سرنگونی جمهوری اسلامی را به پارامترهایی سنجاق کنیم، که بود و یا نبود آن در کنترل ما نیست، و یا پارامترهایی که می تواند ما را از یک نیروی مستقل و میهنی به یک جریان وابسته منطقه ای تبدیل کند.

این نکته را با جملات دیگری بیان می کنم. در مورد ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی اگر به دست مردم ایران نباشد، و اگر پارامتر خارجی در آن نقش آفرینی کند، نه تنها به ضرر و زیان ملت ستمدیده ایران است بلکه در راستای منافع جهانخواران خواهد بود. روشنتر بنویسم.

**سرنگونی آری، تنها و تنها از کانال مردم، و به دست مردم، و برای اهداف آزادیخواهانه مردم.**

## مدیریت بحران

چنانچه در آغاز نوشتم، هدف از این سلسله نوشتار ارزیابی موقعیت کنونی ایران (جمهوری اسلامی و اپوزیسیون) است.

به نظر من، فروپاشی جمهوری اسلامی (منظور فروپاشی است و نه سرنگونی) به ضرر ملت ایران تمام خواهد شد، و می تواند ایران را به ورطه آنارشیسم، انهدام و ویرانی در ابعادی غیر قابل تصور سوق دهد (تأکید می کنم، فروپاشی نظام به آنارشیسم و انهدام ایران می انجامد).

پیش از این و بارها نوشته ام که بحران فروپاشی که هماکنون جمهوری اسلامی به آن مبتلا شده است (لطفا به [بحران فروپاشی، سرنگونی و انقلابی](#) (بهمن 1381) از این قلم مراجعه شود) می بایست توسط نیروهای سرنگونی طلب (از جمله مجاهدین) مهار و به نفع مردم،

به سوی بحران سرنگونی هدایت شود. بحران انقلابی به دلایل متعدد از معادله و محاسبه، برای حداقل یک دهه خارج شده است.

در عین حال، مدیریت بحران می بایست یکی از مهمترین و اساسی ترین ویژگیها نیروی سرنگونی طلب باشد. به همین خاطر، لازم به اشاره می بینم که برخلاف بسیاری از منتقدین، من نامه نگاریهای آقای مسعود رجوی به سران جمهوری اسلامی، از جمله (20 تیر 1388، 18 اردیبهشت 1392) را از اهمیت بالا و دقیقا در راستای هدایت و مدیریت بحران ارزیابی می کنم. به نظر من، این جمله آقای مسعود رجوی (در این نامه نگاری) بسیار مهم است « هدف هرچه کمتر شدن خون و خونریزی است». متأسفانه بسیاری از منتقدین ایشان به این نکته کمتر توجه کرده اند، همانطور که بسیاری، از جمله خود مجاهدین، نامه آقای ابوالحسن بنی صدر به خمینی را غلط تحلیل کرده و منافع گروهی را بر منافع ملی ترجیح دادند. به این مقوله بعدا خواهم پرداخت.

موضع دیگری که مجاهدین اتخاذ کرده اند و حائز اهمیت و می بایست بر آن تأمل کرد، نگاه فرامرزی آنها به مبارزه است. این الزام را می توان در موضع اخیر سرلشگر پاسدار، [محسن رضایی](#)، مشاهده کرد «جنگ امروز ما از دروازه‌های دمشق آغاز شده و تا کوچه خیابان‌های تهران ادامه دارد، آنجا نبرد است و اینجا مقاومت». اما و در عین حال، تمرکز بیش از حد مجاهدین بر روی سوریه و مواضع عربستان، کوته بینی آنهاست که می بایست ارزیابی شود. دربخش های پیشین آن را «شرط بندی روی خر لنگ» نامیده ام.

مدیریت بحران فروپاشی و تغییر آن به بحران سرنگونی، تنها زمانی موفق می شود که دستگاه (سیستم) پیش رو را چند بُعدی و در محور زمان، در نظر بگیریم و بر مبنای یک استراتژی متناسب به آن بپردازیم. استراتژی ارتش آزادیبخش عملا ثابت شده که غلط است. مضاف بر آن، خروج جمهوری اسلامی از سوریه و تسلیم فن آوری موشکی، طبق یک سری قراردادهای پشت پرده (از جنس برجام)، نه تنها به تضعیف جمهوری (در میان مدت) نمی انجامد، بلکه نظام را برای یک دهه مستحکم می کند. نه جمهوری اسلامی سرنگون می شود و نه ایران از بلایای حاصله مصون می ماند.

برای سرنگونی می بایست راهی دیگر جست، که میتنی بر بازوی توانمند ملت ستمدیده ایران باشد، و نه سخنان الجبیری، مک کین، و یا اوباما (چه به نفع یا ضرر مقاومت مردمی).

در یادداشت «[کایتولاسیون](#)» (2 آذر 1393) و در رابطه با برجام، چند سوال مطرح کرده بودم: « فرض کنیم این "حق" از ملت ایران سلب شود. فرض بگیریم این رژیم پس از یک انقلاب مردمی ساقط شود. حال فرض بگیریم که ملت و دانشمندان به دانش برتر انرژی سولار (نوری) رسیدند، و اینبار آمریکا و جهانخواران بامبول درآورده و بگویند که ملت ایران "حق" داشتن سولار را ندارد. آنوقت چی؟ آیا باید آن "حق" را هم داد که سر و صدای این حضرات

بلند نشود؟ توانمندی موشکی چی؟ توانمندی فضانیرو چی؟ آیا این یک نوع کاپیتولاسیون نیست؟ آیا در این مذاکرات، جمهوری اسلامی همان نمی کند که مجدرضا شاه می کرد؟ دشمنی با رژیم یک حرف است، حق و حقوق ملی یک حرف دیگر. سرنگونی طلب بودن یک مبحث است، استراتژی کلان ملت را بر مبنای خواست های غرب و زورمندان چیدن یک مبحث دیگر.»

اوباما می گوید عربستان و جمهوری اسلامی خاورمیانه (فعلا عراق و سوریه و یمن) را بین خود تقسیم کنند. آیا این ترجمان استراتژی کلان آمریکا برای تقسیم عربستان و ایران به مناطق کوچکتر، در مرحله بعدی، نیست؟ اگر نه، آیا این دکترین، جمهوری اسلامی را تقویت و پایه های آن را مستحکم نمی کند؟ اگر آری، راهکار سرنگونی چه می تواند باشد؟ به واقعیت باز گردیم. پس از 5 سال، ارتش آزادی سوریه، مجبور شد با بشار اسد بر سر یک میز بنشیند. آیا سرنگونی طلبان هم به همین سرنوشت دچار خواهند شد؟ راهکار خروج چیست؟

آیا نتیجه انتخابات اخیر راهگشا خواهد بود، و یا اینکه درب بر همان پاشنه خواهد چرخید که تاکنون چرخیده است؟ [مصباح یزدی](#) مصرّ است که هرگونه تغییری با مقاومت (اصولگرایان) روبرو خواهد شد، و اصلاح طلبان را افرادی «پست»، «بی شرف» و فرصت طلب، و خامنه ای آنها را «[نانحیب](#)»، و کلانتری آنها را ستون پنجم که «[نقش دشمن را بازی می کنند](#)» می خواند. در این درگیری و بحران فروپاشی، رابطه مردم و اپوزیسیون چه می تواند باشد؟

علی ناظر

24 اسفند 1394

14 مارس 2016

لینک به بخشهای 1، 2، 3، 4

تأثیر خواست شخصی بر دیدگاه نگارنده

در بخش 3 و 4 به واژه هایی چون تصمیم گیری، استراتژی و اشتباه محاسبه اشاره ای چند داشتم. برخی چند از هموطنان پرسیده اند که در عالم واقع، چگونه می توان اطلاعاتی که در بخش چهارم قید شده (جدول نیروهای درگیر در سوریه) را در روند تصمیم گیری دخالت داد، و چگونه می توان از چندین سال پیش به این نتیجه رسید که جمهوری اسلامی «حق مسلم» را مورد مذاکره قرار داده و به آن چوب حراج می زند؟ و چگونه معادلات ریاضی که در بخش 4 قید شده، می تواند در یک سیستم تصمیم گیری دخالت داشته باشد؟

به این نکات حتما اشاره خواهم کرد، چرا که هدف از این سلسله نوشتار، بیان یک دیدگاه و نحوه رسیدن به آن است. همانطور که در آغاز نوشته ام، نگارنده نمی تواند در بیان این نظرات (حتی اگر علمی باشند) بیطرفانه به نتیجه برسد و حتما خواست های شخصی نگارنده بر این نوشتار تأثیر خواهد داشت.

به نظر من، این نظام باید سرنگون شود. سران آن می بایست در یک دادگاه، و با برخورداری از پلاتفورم حقوقی، مورد محاکمه قرار گرفته و پاسخگو باشند. به نظر من، این نظام می خواهد به راست میانه بچرخد، اما این خواست با موانع عدیده روبروست که این چرخش را با مشکل روبرو می کند. نظام جمهوری اسلامی، در یک سری داد و ستد های پشت پرده، بقای خود را تضمین کرده، و اگر امر سرنگونی به جهانخواران متکی شود، مطمئن هستم که این نظام تا یک دهه آینده تغییر نخواهد کرد. اینها نظرات شخصی من است و نتیجه گیری هایم در این سلسله نوشتار، متأثر از این نظرات و خواست ها خواهند بود. به همین خاطر، یک گروه فکری و متخصص می بایست این نوشتار را مورد بررسی قرار داده و با زدودن اشتباهات آن، راهبردی بهتر برای سرنگونی پیشنهاد کنند؛ چرا که راهبرد کنونی برای سرنگونی پاسخگوی شرایط نیست.

نخست به چند نکته اشاره می کنم، و سپس به مبحث ریاضی «پروسه تصمیم گیری» می پردازم.

## واقعگرایی و پوچ گرایی

می بایست به واقعیت، حتی اگر در تضاد با آرمان‌ها و شعارهای استراتژیک باشد، تن داد. آن را پذیرفت، و بر مبنای واقعیت، آینده را ترسیم کرد. متأسفانه، بسیاری از فعالین سیاسی، که تنها آرمان و آرزویشان، سرنگونی نظام جهل و جنایت است، واقعگرایی را یا با لیبرالیسم و آسوده‌گزینی برابر می‌دانند، و یا اینکه، بیان واقعیت را در راستای پوچ‌گرایی ارزیابی می‌کنند.

هرگز از واژه «لیبرال» نهراسیده‌ام و آن را یک «انگ» نمی‌دانم، همانطور که هرگز خود را در خیل «مبارزان» جا نزده‌ام، و واژه مبارز خلق را تنها درخور فرزندان خلق می‌دانسته‌ام. واقعیت‌اما، اینست که جمهوری اسلامی توانسته در عرض 37 سال گذشته، با انتخاب ابزار و راهکارهای متفاوت و پیچیده، خود را بر سرپا نگاه دارد. گاهی با جنایت، و گاهی با دروغ و تزویر. گاهی با صدور بحران به خارج از مرزها، و گاهی با زد و بند های بین‌المللی و سوء استفاده از نقطه ضعف جهان سرمایه‌داری و عطش جهانخواران برای تاراج ثروت ملی ایران؛ به هر صورت، توانسته به عمر این نظام ارتجاعی ادامه دهد. ساده‌اینکه، جمهوری اسلامی توانسته در رسیدن به اهداف خود (بقای نظام اسلامی) موفق باشد، و اپوزیسیون سرنگونی طلب نتوانسته به اهداف خود (سرنگونی نظام اسلامی) برسد و دائماً در حال عقب‌نشینی است. این یک واقعیت است که حتی بیان آن باعث رنجش هر فعال سرنگونی طلب و آزاده و میهن‌دوستی می‌شود. تلخ است، اما واقعیت دارد.

تفاوت واقعگرایی با پوچ‌گرایی نه در بیان واقعیت، بلکه در انتخاب راه پس از بیان این واقعیت است. پوچ‌گرا، با تکیه بر این واقعیت، هرگونه تلاش و آرمانگرایی را محکوم به شکست می‌داند. حال آنکه، واقعگرا، با تکیه بر علم و دانش، و با تکیه بر گذشته و تجربه، به دنبال تعریف راهکاریست که منجر به تکرار گذشته نشود، و جبران مافات کند.

به نظر من، اعتراف به شکست نه شرآور است و نه بازی در زمین دشمن، بلکه یکی از ویژگی‌های یک انقلابی و انسان‌رادی‌کال است. عملیات فروغ‌جاویدان که صدها فرزند سلحشور خلق، جان‌برکف، برای آرمانی آزادیخواهانه به سوی وطن در زنجیر شتافتند تا آن‌ها ویرانه را سامانی دهند، شکست خورد. فروغ‌جاویدان نتوانست به هدف خود برسد. نتوانست خمینی و نظام‌زن ستیز را به زیر بکشد. این شکست نه بخاطر کمکاری فرزند خلق بود، و نه بخاطر سستی در ایمان؛ بلکه بخاطر یک اشتباه محاسبه ساده بود. فرماندهان ارتش آزادیبخش، پیروزی در نبردهای آفتاب و چلچراغ را بمثابه تأییدی بر توانمندی این ارتش برای پیروزی در عملیات فروغ‌جاویدان ارزیابی کرده بودند. حال آنکه، آفتاب و چلچراغ یک نبرد بود، و عملیات فروغ‌جاویدان می‌رفت تا به یک «جنگ» تمام‌عیار تبدیل بشود. اولی، عملیات تاکتیکی بود،



و دیگری عملیات استراتژیک. علم آمار و ریاضیات ثابت کرده که دستیابی به اهداف در تاکتیک (نظامی، سیاسی، اقتصادی و تجاری) بسا آسانتر و امکان پذیرتر است تا دستیابی به اهداف استراتژیک. در تاکتیک، هرچند پارامتر لجستیک نقش آفرین است، اما حیطة و حوزه تأثیرگذاری آن محدود است، حال آنکه در هر استراتژی، «لجستیک» یکی از پارامترهای غیر قابل اغماض است. عملیات فروغ جاویدان، فروغی بود جاویدان که دشمن را به هراس انداخت. هشدار بود برای دشمن تا به خود آید و برای آینده، خود را سازماندهی و سامان دهد. شکست فروغ جاویدان، اما به سرنگونی طلبان هشدار نداد که باید خود را سازماندهی کرده و برای آینده خود را سامان دهند. فروغ جاویدان تبدیل به «سپری» شد برای پنهان کردن شکست یک «استراتژی».

## گذشته چراغ آینده

بدون شک، فرماندهانی که فروغ جاویدان را طراحی، و شخص آقای مسعود رجوی که دستور اجرای آن را صادر کرده اند، دچار اشتباه محاسبه شده بودند، اما این اشتباه محاسبه از سر خیانت و خود بینی، و یا بخاطر جاه طلبی نبود. آنها بهتر از این نمی توانستند جان فدای آرمان بکنند. طراحان و رهبران بهتر از این نمی توانستند پارامترها را بررسی کنند. بنا به بسیاری از گزارش ها، طرح فروغ جاویدان هنوز به مرحله اجرایی نرسیده بود (طرح ناپخته بود)، و بسیاری از پارامترهای دیگر می بایست مورد ارزشیابی قرار گیرد، اما پذیرش 598 آنها را در برابر یک تصمیم قرار داد. برون یا بمانند. می توانستند داده های متعدد سوق الجیشی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، که شناسایی شده بود، را آرشیو کرده و وارد این عملیات خطیر نشوند؛ اما به این نتیجه رسیده بودند که می بایست (با توجه به تغییرات نظامی و سیاسی) آخرین تیر ترکش را رها کنند، و آرش وار، جان بر کف به مصاف دشمن بروند. آری شکست خوردند، و به اهداف خود نرسیدند، اما برای آنها شکست از بی عملی و پاسیویزم مطلق در آن مقطع از زمان شیرین تر بود. به نظر من، این یک شکست نظامی بود، اما برای مجاهدین، (در آن مقطع) یک دستاورد ایدئولوژیک بود.

به هر روی، از آن عملیات حدود 30 سال گذشته و از آن زمان تاکنون عملیاتی که معنا و مفهوم ارتش آزادیبخش را بتواند تفهیم کند طراحی نشده، و به نظر من، دیگر نخواهد شد. پس از آن شکست، می توان به سوی قله رفیع پوچ گرایی شتافت و هرگونه عمل و حرکت سرنگونی طلبانه را تقبیح و محکوم کرد، و یا از سوی دیگر، واقعگرا بود و با توجه به داده های واقعی روی میز، راهی دیگر جست. راهی که به سرنگونی ختم شود. اما جستجو برای یافتن راه واقعی، می تواند تنها برآمده از ارزیابی مشکلات واقعی باشد.

## مشکلات واقعی ایران

چنانکه در بخش پیشین نوشتیم، دستگاه و سیستم «ایران» بسیار پیچیده، متشکل از ده ها معادله و متغیر است. برای نگارنده، ادعای این نکته که تمام پارامترها را می شناسد و می تواند ارزشگذاری کند، ابلهانه خواهد بود، اما می توان با تکیه بر واقعیات و درک مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران، به اهم نکات اشاره کرد؛ که تیتروار به برخی از آنها می پردازم:

### نسلی نو، ایرانی نو

ایران امروز آن ایرانی نیست که ما تبعیدیان سرنگونی طلب تنهائش گذاشته، و به ساحل امن پناه آورده ایم. آن نسل (نسل ما - اشرف دهقانی و رجوی و نگهدار و پهلوی)، دیگر به سن کهولت رسیده، سرخورده، مجروح و شکننده شده است. اندام سلحشور آن نسل دچار ترومای روحی، جسمی و عقیدتی شده است. «چپ» معنای سنتی خود را از دست داده، و چریک فدایی خلق به صفحات تاریخ سپرده شده است. مجاهد خلق به معنای اخص کلمه دیگر وجود ندارد، هرچند پرچمداران آرمان مجاهدین در لیبرتی و اوور، بی امان در تلاشند تا جان و روحی دوباره به این «واژه» بدهند، اما «چریک» مجاهد خلق واژه ای است که متعلق به نسل دهه 50 و 60 خورشیدی است.

چپگراهای سنتی که روزگاری پرچمداران درفش سرخ کارگری بودند، به انتلکتوئل های غرب نشین مبدل شده اند، و در بهترین حالت، با حفظ آرمان، راندمانی در سطح لابی های چپ غربی دارند. انتشار ماهنامه، سخنرانی های سالیانه، مدیریت برنامه های تلویزیونی، و... خلاصه کار فرهنگی و افشاگرانه، ماکزیمم سطح راندمان نیروهای چپگرا شده است. این واقعیت است. چپ، به پوچگرایی روی نیاورده، و به پوچی و بی عملی و پاسیویزم تسلیم نشده، اما «ماهیت فعالیت» نیرو و شخصیت چپگرا اصولاً تغییر کرده است. چپگرا، ماهوا، به نیرویی دنباله رو تا راهبر مبدل شده است. چپگراها، کارکرد خلق ستمدیده را نظارت می کنند و به آن عکس العمل نشان می دهند. چپگرا، طراح شورش نیست، بلکه گزارشگر شورش شده است. به این واقعیت پی برده و پذیرفته که نسلی نو در ایرانی نو فعال است، اما هنوز نتوانسته تجربیات نیم قرن گذشته خود را بگونه ای سیستماتیک به این نسل نو، در این ایران نو، منتقل کند. اصولاً، معنا و مفهوم «چپ» دچار بحران شده، و محتاج بازتعریف است.

### نسلی نو، فرهنگی کهنه

مشکل کلان، که خلق ستمدیده، و ایران زخم خورده، با آن درگیر است، «جمهوری اسلامی» است. جمهوری اسلامی نه تنها مشکل، بلکه پدیدآورنده و مادر مشکلات دیگر است که ایران طی 37 سال گذشته با آن روبرو بوده است. ملت شریف ایران، بخاطر فشارها و اجحافات

عديده اقتصادي، فرهنگي، عقيدتي و سياسي و محيطي كه نظام اسلامي ايجاد كرده، دچار دگرديسي شده است. به نظر من، ملت ايران، «شريف»ي است كه آسيب ديده، و همچون هر بيماري، دچار تروماي شديد روحي شده است، و براي بقا در اين محيط، به ناچار تغيير ماهيت داده، و در برخي از جهات از جنس جمهوري اسلامي شده است. فساد اخلاقي و فرهنگ ارتجاعي نظام اسلامي، توانسته ماهيت بخشي از ملت را تغيير دهد. دزدی، دروغ، ربا و دو رويی، بخشي از آسيب هاي واقعي جامعه زخم خورده در ايران، و مي رود تا به ماهيت كنوني اين نسل تبديل شود.

نيروي انقلابي كه قرار است بحران فروپاشي را به بحران سرنگوني تبديل كرده و مديريت كند، چاره اي ندارد بجز پذيرش اينگونه واقعيات و تغييرات در روح و بافت جامعه، تا بتواند جامعه را بهتر درك كرده و بجاي دنباله روي، بتواند جامعه را با خود به سوي تغييرات دموكراتيک و مترقي راهنمايي كند.

لازم به تأكيد مي بينم كه منظور «شستشوي مغزي» نسل نو نيست. روانشناختي جامعه، و عاملي كه جامعه را به سوي تغيير ماهيت سوق داده را بايد درك كرد. مذهب يكي از پارامترهاست، خرافات پارامتر ديگر است، فقر و تنگدستي پارامتر سوم، فرهنگ و سنت پارامتر چهارم، و... مهمتر از همه پارامترها، غيبت نيروي رهبري كننده.

### نسلي نو، رهبري قديمي

اکثر نيروهاي راديکال و مترقي، رهبري جامعه را از منظري کلاسيک ارزیابی می کنند. در دیدگاه کلاسيک، «رهبر» شخصيتي کاريسماتيک و ايدئولوگ، با پيشينه اي راديکال و مسلحانه، كه جايگهي بالاتر از خلق دارد و همچون هاله اي رويابي، قابل دسترسي نيست، است. در دیدگاه کلاسيک، «رهبر» را نمی توان «لمس» كرد. بايد به او احترام گذاشت، از او پيروي كرد، اما نمی توان با او نشست و صحبت كرد، با او درددل كرد، سخني گفت. مخاطب قرار دادن مستقيم «رهبر» يك گناه کبيره است. حال آنکه در اين دوران، و براي اين «نسل» نو، رهبر را بايد بوسيد و بوييد و مورد سوال قرار داد و به او انتقاد كرد و از او **آموخت**. چرا كه براي «نسل» نو، **رهبر يعني همدرد، همسنگر، هميار، همدل؛ و نه يك رزمنده تا به دندان مسلح كه در پشت ده ها «بادي گارد» راه برود و از خانه اي امن، پيام انقلابي صادر كند.** آن دوران براي اين «نسل» مرده است. چرا كه نسل نو، نتيجه آن را با پوست و گوشت خود حس مي كند. مي بيند كه رهبران چگونه خميني را بر مسند قدرت نشانديدند. مي بيند كه چگونه اسلام ارتجاعي را بر زنان حاکم كردند و دخترکان کم سن را به عقد جاهل صفتان درآوردند. نسل نو، به دنبال رهبري نو است، رهبري نو، با دیدگاهی نو.

براي اين نسل، رهبر مي تواند انتلكتوئل و روشنفکرانه، و از خصوصيت و ويژگي ليبرالي

برخوردار باشد، حتی اگر مورد قبول و احترام نیروی رادیکال قرار نگیرد. شاید بهترین نمونه، مهدی بازرگان است. موضعگیری های سازمانهای «رادیکال» نسبت به بازرگان (بعد از بهمن 1357) بیان کننده نگاه آنها به نحوه مدیریت مهدی بازرگان است. نسل امروز (از جمله فدایی و مجاهد) با کمال توان از نیرو و شخصیتی که بتواند پیام آور دموکراسی برای ایران باشد، و از افراط و تفریط هم دوری کند، حمایت می کنند. نسل نو، عملاً ثابت کرده که با «چپ روی» در تضاد است.

### **نسل نو، نظامی نو**

بسیاری از فعالین سیاسی، «چپ روی» را با «چپ» یکی دانسته، و یا هر شخصیت و نیرویی که مخالف «چپ روی» باشد را به غلط «اصلاح طلب» می دانند. حال آنکه، «اصلاح طلب» یکی از خصوصیت های بارز یک نیروی رادیکال و مترقی است. نسل نو نه تنها عملاً و به کرات، مخالفت خود با چپ روی را نشان داده، بلکه از جایگاهی مشخص، خود را «اصلاح طلب» می داند. برای این «نسل»، خاتمی و موسوی و روحانی ابزاری برای پیشبرد یک راهبرد است. راهبرد بازنویسی قانون اساسی، «اصلاح» اصل ولایت فقیه، تغییر قوانین زن ستیز، و... که در منتها الیه به تغییر ماهیت نظام از آنچه که هست، به آنچه که می تواند باشد، می انجامد.

**نسل نو، به دنبال نظامی نو، و تغییر و اصلاحی رفورمیستی است. این یک واقعیت است.**

**نمی توانم کتمان کنم که من از این واقعیت بدم می آید.** تغییر رفورمیستی را به ضرر مردم می دانم، و پیشبرد این «راهبرد» را به نفع نظام دانسته و در راستای ادامه بقای نظام اسلامی (حتی اگر اسلامی آن حذف شود) می دانم، چرا که تغییر در ساختار نیست. چرا که این تغییر «ساختار شکن» نیست. آری این «خواست»، واقعی است، و خواست نسل نو است، اما **وظیفه نیروی رهبری کننده تغییر و مدیریت این راهبرد، از آنچه که می خواهد بشود به آنچه که می بایست بشود، است.** واقعیت اینست که هیچ «رهبری» نتوانسته ماهیت این خواست «اصلاح طلبی» را رادیکالیزه، «کانالیزه» و «هدفمند» کند، چرا که هیچ «رهبری» (از جمله آقای مسعود رجوی) هنوز نتوانسته خود را در یک رابطه مستقیم با این نسل نو قرار داده و به زبان این نسل نو، سخن بگوید.

### **نسل نو، زبان کهنه**

اکثر سیاست دانان بر این باورند که می توان با «مردم» به زبانی صحبت کرد که آغشته به بزرگنمایی، پرده پوشی، و واقعیت گریزی و شانتاژ است. اگر به سخنان ترامپ، اولاند،

روحانی، خامنه ای و... توجه کنیم، در این سخنان همیشه لایه ای از حقیقت می توان یافت. بسیاری از سخنان خامنه ای درست است. او درست می گوید که آمریکا به دنبال استثمار جهان ستمدیده است، اما این سخنان رادیکال نیست، چراکه در راستای اهداف دراز مدت ملت ایران نیست. یک نیروی انقلابی و یا حتی مترقی و میهن دوست، نمی تواند از همان ابزار و ادبیاتی استفاده کند که خامنه ای فریبکارانه بهره می برد؛ اگر می خواهد تفاوت فرهنگی و اخلاقی خود با سران جمهوری اسلامی را به نمایش بگذارد. نسل نو، اخباری که از سوی جمهوری اسلامی انتشار پیدا می کند را در کنار اخباری که از سوی سرنگونی طلبان منتشر می شود مطالعه کرده و به «جمع بندی» های خود می رسند. آنچه این نسل نمی خواهد بشنود، همان صدا و فرهنگی است که از جمهوری اسلامی می شنود، در غیر اینصورت فرق فاحشی بین این منبع خبری با منبع خبری دیگر وجود ندارد.

زبان کهنه، در دورانی که شبکه های اجتماعی در رقابت با یکدیگر، وقایع را همراه با ریزترین اطلاعات منتشر می کنند، نمی تواند نسل نو را بخود جلب کرده و متقاعد کند. اگر در مراسم سالگرد 30 خرداد فقط 1000 ایرانی شرکت کنند، برای نسل نو، بسی نوید دهنده تر است تا اینکه ده ها هزار عرب و لهستانی و... در یادبود «30 خرداد»، شرکت کرده و برای خانم رجوی هورا بکشند. نسل نو، به دنبال «رهبر» نو، «زبان» ی نو، و «ارتباط» ی نو است. اپوزیسیون سرنگونی طلب، نباید با زبان کهنه، نسل نو را به سوی سرنگونی فرا بخواند.

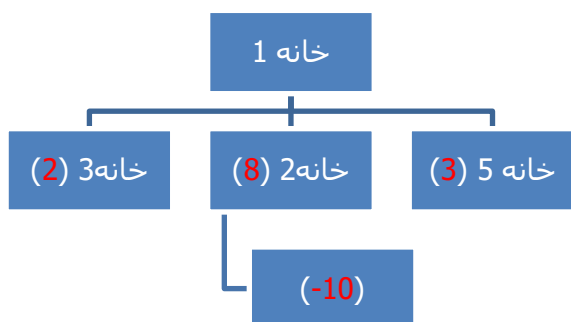
به راستی پاتک اپوزیسیون در برابر این جمله خامنه ای که «بنده با گفت و گوی سیاسی مخالف نیستم، البته نه با همه؛ در سطح مسائل جهانی با گفت و گوی سیاسی موافقم.» [امروز هم روزگار موشک است و هم مذاکره](#) چیست؟ چگونه می خواهد نسل نو را با «واقعیت» های دوران آشنا کند؟ که «ایران» در خطر است. که آمریکا (بدترین شق) در حال چرخش به راست افراطی است. و (بهترین شق)، چرخش آمریکا به راست و انتخاب کلینتون است که 6 سال پیش تهدید کرد «آمریکا در صورت حمله ایران به اسرائیل، [ایران را به کلی محو خواهد کرد](#)»؟

در چنین شرایطی، که روزانه و دائما از طریق شبکه های اجتماعی، نسل نو تغذیه می شود، خامنه ای چنین موضعی گرفته است. **آیا بسنده کردن خشک و خالی به افشای مواضع ارتجاعی خامنه ای می تواند نسل نو را علیه این نظام بشوراند؟** به نظر من، خیر. ما به یک راهبرد که چند بُعدی و چند لایه، که توانایی ادپتویته داشته باشد، احتیاج داریم.

حال، به روش علمی تصمیم گیری اشاره ای کوتاه می کنم. به «گیم تئوری» در ریاضیات (Game Theory).

**بازی شطرنج**

اکثر ما شطرنج بازی کرده ایم. هر حرکت یک ارزش مشخص خود را دارد. مثلا:  
فرض بگیریم که حرکت:



از خانه 1 به خانه 2 ارزشی برابر با 8  
از خانه 1 به خانه 5 ارزشی برابر 3  
از خانه 1 به خانه 3 ارزشی برابر با 2 داشته  
باشد.  
خرد به ما حکم می کند که گزینه نخست را  
انتخاب کنیم.

اما در این حالت دو نکته را نباید از نظر دور داشت. نخست اینکه پس از حرکت ما، نوبت حرکت حریف است و او اجازه دارد هر حرکت (قانونی) را که می خواهد انتخاب کند. ساده اینکه، کنترل از دست ما خارج است. دیگر اینکه، حرکت حریف می تواند دو نتیجه تولید کند. نخست اینکه، هر حرکتی از خانه 2 به بعد از سوی ما، ارزشی منفی پیدا کند و بالانس را به صورت استراتژیک به ضرر ما به پایان برساند. و یا اینکه، حرکت حریف، می تواند کاملا اشتباه محاسبه شده باشد، و نتیجتا حرکت از خانه 2 که می توانست به ضرر ما تمام شود، به نفع ما تمام شود. (در اینجا واژه بازی را یک واژه کلی فرض بگیرد و واقعا منظور بازی و وقت گذرانی نیست).

در مثال ساده بالا، دو نکته روشن شد. اول اینکه تحلیل شرایط روی صفحه بازی را اگر یک لایه ببینیم، تحلیل ما از شرایط و تبعات آن کوتاه مدت، و یک بُعدی است، اما اگر آن را دو و چند لایه ببینیم، در آنصورت می توانیم تحلیل دقیقتری از شرایط و تبعات موضوع داشته باشیم. (البته من بازیگر خوبی در شطرنج نیستم).

واقعیت اینست که در این بازی بخصوص، واگر بخواهیم تمام حرکت ها را در نظر بگیریم، یک چیزی حدود (35 به توان 100) امکان را باید در نظر گرفت، که خارج از عهده یک انسان و یا یک گروه است. به همین خاطر هوش مصنوعی (Artificial Intelligence) و فازی لوژیک (Fuzzy Logic) عرصه کامپیوتر را به خود اختصاص داده اند (حتی در این شرایط، هر کامپیوتری توان ارزیابی تمام حرکت ها را ندارد، مگر اینکه سوپر کامپیوتر باشد). نکته قابل تأمل دیگر اینکه، پس از هر حرکت، دو حریف با یک بازی جدید (یک صحنه و میدان جدید) روبرو هستند. حتی اگر سوپر کامپیوتر هم در اختیار داشته باشیم، متدولوژی بالا نمی تواند مشکل روی میز (ما) را حل کند. چرا که در بازی شطرنج، هر دو طرف بازی، می توانند تک تک حرکات را ببینند، صفحه بازی محدود به 8 خانه در 8 خانه است، و بیشتر از دو بازیگر نمی توانند نقش آفرینی کنند. خلاصه اینکه، پیش بینی حرکت بعدی (موضعگیری بعدی) آنقدر نمی تواند مشکل باشد (البته برای یک بازیگر متبحر و دانا به بازی). با وجود این، می توان متدولوژی بالا

را برای تحلیل شرایط (سیاسی) استفاده کرد، با دانش به این واقعیت که این متدولوژی محدودیت های خود را دارد، و نمی توان روی نتیجه گیری های این «روش» حساب باز کرد. یک گام فراتر برداریم.

### نگاهی به تعریف گیم تئوری (Game Theory)

گیم تئوری (یا نظریه بازی) بخشی از ریاضیات (عملی) کاربردی است که در بسیاری از علوم، از جمله اقتصاد، علوم سیاسی، و روابط بین الملل مورد استفاده قرار گرفته است. بخشی از کاربرد این تئوری درک و فورموله کردن «رفتار» حریف است. به یاد داشته باشیم که در این «بازی» ذهنیگرایی جایی ندارد و نتایج به دست آمده، بازده یک سری داده ها و استراتژی های علمی و کاربردی است. برای درک تئوری، چند فاکت شایان توجه است.

در یک بازی مجموعه ای از بازیکنان شرکت دارند  
مجموعه ای از حرکت ها انجام می گیرد.

مجموعه ای از استراتژی گزیده می شود که به ترکیبی از راهبردها می انجامد.

در یک بازی، همه چیز تابع شانس (علم احتمالات) نیست. یک سری قانون و اصول می بایست رعایت شود.

هر بازیگر، سعی دارد با استفاده از این اصول و قوانین بازی را به نفع خود به پایان برساند. بطور مثال رقابت برای رسیدن به کره ماه، انرژی هسته ای، توانمندی موشکی، مذاکره، و یا افزونی ارزش بورس در بازار.

گیم تئوری به دنبال «مدل سازی» رفتار و «تضاد منافع» است. این موقعیت، زمانی پیش می آید که موفقیت یک بازیگر وابسته به راهبرد(هایی) است که دیگران انتخاب می کنند. گیم تئوری به دنبال «راهبرد بهینه» است.

در بیشتر مواقع، ساختار بازی بصورت یک «ماتریس» (یک جدول) چند بُعدی نشان داده می شود. در هر بُعد مجموعه ای از گزینه ها نوشته می شود. لازم به تأکید است که یکی از اصلی ترین شرایط بکارگیری این نظریه، متعهد بودن بازیگران به رعایت منطق بازی است. اگر این وفاداری رعایت نشود، یا باید ساختار نوینی طراحی شود و یا به دنبال راهکار دیگری رفت. مهم اینکه، هرچه توان پیش بینی گزینه ها و نتایج به دست آمده از انتخاب آنها بیشتر باشد، قطعیت در این تکنیک افزایش می یابد.

دیگر اینکه، این بازی بر مبنای رفتار بخردانه-عقلایی (Rational Behaviour) شکل گرفته است. به زبانی ساده، فرض بر این است که هر بازیگر به دنبال افزایش (بیشینه) کردن سود خود است. این یک منطق بخردانه است. مانند بازی شطرنج، فرض بر این گرفته شده که

بازیگر به دنبال انتخاب بهترین گزینه است، و هرچه بازیگر متبحرتر باشد، انتظار حرکت و تصمیم گیری بخردانه از او بیشتر می شود. بنابراین می توان راهبرد (استراتژی) را چنین تعریف کرد: «انتخاب بهترین راهکار برای محاسبه بهترین نتیجه»، و می توان فرد و گروه و سازمانی را استراتژیست نامید که بتواند «حرکات، رفتار، و واکنشهای احتمالی حریف را ارزیابی کند».

در یک بازی (مهم نیست شطرنج، اقتصاد و یا سیاست) سه عامل دائما باید در نظر گرفته شود: تصمیم گیرنده، حرکتها/عملها (Action)، خروجی/مشوق (گزینه های بهینه). در اینجا دو نکته مهم است. نخست اینکه هر مجموعه ای از حرکت ها یک سری زیر مجموعه دارد. دیگر اینکه، این مشوق ها هستند که به تصمیم گیرنده کمک می کنند که چه تصمیمی بگیرد و یا نگیرد (چه چیزی برای بازیگر مطلوب است و تا کجا انعطاف پذیر است. در گیم تئوری مشوق ها (خروجی و یا نتیجه مطلوب) را (payoff) می خوانند.

## تقسیمات بازی

اگر سود حاصل از یک راهبرد وابسته به انتخاب راهبرد باشد، و با تغییر بازیگر، تغییر نکند، آن را بازی متقارن می گوئیم. بیشتر مواقع این قبیل بازی را بصورت جدولی 2 در 2 نشان می دهیم. مثلا، بازی ترسو ها (دو راننده پشت ماشین خود می نشینند و به سرعت به سوی هم می رانند. هرکدام زودتر بترسد از جاده خارج می شود) یک بازی متقارن است. در غیر اینصورت آن بازی نامتقارن است (symmetric v asymmetric). بازی ریختن تاس، و یا بازی با ورق، بازی های تصادفی، و بازی شطرنج بازی غیر تصادفی نامیده می شوند (Random, nonrandom)، و.....

پیش از پرداختن به چند مثال واقعی، یک نکته دیگر در تئوری بازی را توضیح می دهیم. پیش از این نوشتیم که بازی بر مبنای عقلانیت و بخردانه است. اما در این تئوری گاهی از اوقات بازیگر می تواند قربانی عقلانیت خود بشود. یعنی چه؟

قرار بر این است که هر حرکتی مبتنی بر عقلانیت باشد، یعنی چه حرکتی، چه مشوقی دارد و چه سودی برای بازیگر تولید می کند، و در نتیجه، بازیگر هرگز عمل و حرکتی غیر منطقی انجام نمی دهد، چرا که به نفعش نیست. این نکته و واقعیت را حریف می داند. حریف می داند که هر کارو حرکتی بکند؛ ما حرکتی که به ضررمان باشد را انجام نخواهیم داد. ساده اینکه، حریف روی عقلانیت ما حساب باز کرده است، حتی اگر بارها و بارها گفته باشیم که استراتژی متفاوتی اخذ خواهیم کرد.

با مثالی منظورم را روشنتر بیان می کنم. بازی جنگ و صلح بین جمهوری اسلامی و



اسرائیل. در این بازی، اسرائیل، جمهوری اسلامی را تهدید کرده که اگر بخواهد حمله کند (اسرائیل را از روی نقشه پاک کند)، اسرائیل پاسخ جمهوری اسلامی را با بمب اتمی می دهد.

در اینجا چند نکته مورد توجه قرار می گیرد. اگر اسرائیل از بمب اتمی استفاده کند، حریف نابود می شود، اما اسرائیل چندان فاصله ای با ایران ندارد و تبعات استفاده بمب می تواند برای خود اسرائیل زیان بار باشد. راهبرد دیگر اینست که حتی اگر احمدی نژاد به اسرائیل حمله کند، اسرائیل با برخورداری از توان نظامی خود و بدون استفاده از توان هسته ای، پاسخگو باشد. در اینجا، جمهوری اسلامی یقیناً از این جنگ نفع خواهد برد (نابود نمی شود)، اما اسرائیل هم هزینه کمتری می پردازد.

اما این فقط یک طرف از قضیه است. حال اسرائیل باید خود را بجای جمهوری اسلامی بگذارد و بجای او بازی کند، و خود را در موقعیت جمهوری اسلامی تصور کند.

جمهوری اسلامی از اسرائیل این تهدید را شنیده که در صورت حمله به اسرائیل مورد حمله اتمی قرار می گیرد. و با خود فرض می کند که به اسرائیل حمله کرده است. اما از آنجاییکه، جمهوری اسلامی، اسرائیل را یک بازیگر منطقی ارزیابی می کند (rational) به این نتیجه می رسد که اسرائیل به این نتیجه خواهد رسید که حمله اتمی به نفعش نیست، و نتیجتاً از بمب اتمی استفاده نخواهد کرد، و در نتیجه، جمهوری اسلامی تهدید را فقط یک بلوف ارزیابی می کند. اسرائیل در این بازی قربانی عقلانیت خود شده و نمی تواند از حمله جمهوری اسلامی پیشگیری کند.

اما اگر اسرائیل به این نتیجه برسد که جمهوری اسلامی یک بازیگر «منطقی» نیست، و به دلایل مختلف (ایدئولوژیک، بحران فروپاشی و....) و یا عدم توانایی در ارزیابی منافع و زیان ها، ممکن است حرکتی غیر عقلایی کند، در چنین شرایطی، اسرائیل ممکن است بازی را به شکل دیگری به پیش برد. شایان توجه اینکه، در گیم تئوری، تا به آنجاییکه به تئوری، و بازی روی کاغذ، باز می گردد، هر بازی را می شود چندین بار تکرار کرد، اما در عالم واقع، تصمیمات خامنه ای و نتانیاهو، و امثالهم، شرایطی ایجاد می کنند که تکرار بازی را غیر ممکن می کند. بازی دیگر «بازی» نیست، و افعی است.

حال کمی جلوتر می رویم و این موقعیت تصمیم گیری را در مثالی متفاوت، همراه با ارزشگذاری های فرضی، مورد بررسی قرار می دهیم.  
نخست جدول زیر را در نظر بگیریم:

بازیگران	بازیگر 2 (کوکا)				
		بالا	پایین		
بازیگر 1 (پپسی)	بالا	10	10	2	15
	پایین	15	2	6	6

جدول 1

در جدول (1) بالا دو رقیب (مثلا کوکا و پپسی) می خواهند بررسی کنند که چگونه و در چه حالتی بهترین روش قیمت گذاری ممکن است. مثلا، اگر پپسی (رنگ زرد) قیمت را بالا نگاه دارد، منفعتش 10 (میلیارد - واحد) می شود به شرطی که کوکا (رنگ آبی) هم قیمتش را بالا نگاه دارد. اما اگر قیمتش را پایین بیاورد و کوکا قیمتش را بالا نگاه دارد، درآمدش 15 واحد می شود و درآمد کوکا به 2 می رسد. اما اگر پپسی قیمتش را بالا ببرد ولی کوکا قیمتش را پایین بیاورد، درآمد پپسی 2 و درآمد کوکا 15 واحد می شود. و بالاخره اگر فرض بگیرد که قیمتش را پایین نگاه داشته، و کوکا هم قیمتش را پایین نگاه دارد، درآمد هر دو 6 واحد می شود. شایان توجه اینکه، هیچکدام نمی دانند بازیگر دیگر چه خواهد کرد، اما هر دو می دانند که هیچکدام کار غیر عقلانی نمی کند. حال اگر به جدول بالا توجه کنیم، می بینیم که هر دو بازیگر تصمیم خواهند گرفت که قیمت را پایین نگاه دارند (برای پپسی یا 15 واحد یا 6 واحد درآمد تولید می شود؛ و برای کوکا یا 15 واحد و یا 6 واحد درآمد تولید می شود). اما اگر مثلا پپسی تصمیم بگیرد که قیمتش را بالا نگاه دارد، اما کوکا تصمیم بگیرد که قیمتش را پایین، پپسی، حد اقل 4 واحد و حداکثر 13 واحد ضرر می کند. (می بخشید اگر پیچیدگی بازی را خوب توضیح نمی دهم).

مثال را کمی شخصی تر کنیم و به خودمان مرتبطش کنیم.  
جدول فوق را به مقوله تحریم ربط می دهیم:

بازیگران	بازیگر 2 (جمهوری اسلامی)				
		مشارکت نکند		مشارکت بکند	
بازیگر 1 (غرب)	تحریم نکند	4(w1)	3(j1)	1(w3)	4(j3)
	تحریم بکند	2(w2)	1(j2)	3(w4)	2(j4)

جدول 2

در این مثال، باید توجه داشت که یکبار باید خود را بجای جمهوری اسلامی گذاشت و جدول را از منظر او نگاه کرد و بار دیگر خود را بجای غرب گذاشت و صحنه را از چشم او دید. هرکدام از بازیگران به صحنه (جدول) چنین نگاه می کنند و سعی می کنند استراتژی بازیگر دوم را بررسی کنند.

اگر بخواهیم از علائم ریاضی استفاده کرده و سیستم تصمیم گیری بالا را فورموله کنیم، نخست بازیگران را شماره گذاری می کنیم 1 و 2 (اگر تعداد بازیگران بیشتر از 2 بشود، شماره گذاری بیشتری استفاده می شوند).

سپس حرکت‌های پیش رو را علامت گذاری می کنیم. مثلاً، تمام حرکت‌ها (Action) را با A نشان می دهیم. پس حرکت (عمل) بازیگر 1 می شود (a1) و بازیگر 2 می شود (a2). در نتیجه نمایه این عمل‌ها می شود - مثلاً - (مشارکت بکند، تحریم نکند) یعنی جمهوری اسلامی مشارکت بکند وقتی که غرب تحریم نکند.

حال در جدول بالا(2)، می توانیم به یک سری نتیجه گیری برسیم (رنگ زرد برای غرب و رنگ آبی برای جمهوری اسلامی انتخاب شده است).

گزینه بهینه جمهوری اسلامی به ترتیب می شود:  $z_2 > z_4 > z_1 > z_3$  (یعنی  $z_3$  از  $z_1$  از  $z_4$  از  $z_2$  بهتر است)

گزینه بهینه غرب به ترتیب می شود:  $w_1 > w_4 > w_2 > w_3$

کمی نزدیکتر به مشکلات خودمان (سرنوختی طلبان) بشویم. برای لحظه ای به مثال اسرائیل و جمهوری اسلامی و بلوف حمله اتمی مراجعه کنیم؛ و این نکته را بخود یادآوری کنیم که در این بازی، بازیگر قربانی عقلانیت خود می شود. با مثالی دیگر، منظورم را بهتر بیان می کنم. جدول 2 را دوباره استفاده می کنیم، اما با خواستی متفاوت. اینبار خواست غرب از جمهوری اسلامی این نیست که برنامه هسته ای را کنار بگذارد، بلکه می گوید به لیبرتی و اشرف حمله نظامی نکند، وگرنه باعث تشدید بحران روابط می شود.

بازیگران	بازیگر 2 (جمهوری اسلامی)			
		حمله نکند	حمله بکند	
بازیگر 1 (غرب)	مماشات	4 (w1)	3 (j1)	4 (j3)
	عکس العمل	2 (w2)	1 (j2)	2 (j4)

جدول 3

همانطور که ملاحظه می شود، در این جدول (3)، اگر جمهوری اسلامی (عوامل آن در عراق) به لیبرتی و اشرف حمله بکند و یا نکند و غرب هم (بخاطر مذاکرات هسته ای و دیگر [مسائل](#) [پشت پرده](#) که [جمهوری اسلامی از آن آگاه](#) است) مماشات بکند، جمهوری اسلامی سود خود را بیشینه کرده است. اما اگر حمله بکند، و غرب عکس العمل نشان بدهد، سود جمهوری اسلامی به حداقل ممکن می رسد.

از سوی دیگر، و در بُعدی متفاوت، سود جمهوری اسلامی در ضربه زدن به فرزندان خلق در

اشرف لیبرتی بیشینه شده است. سوال اینست که ضربه زدن به مجاهدین و مورد غضب غرب مماشاتگر قرار گرفتن، برای جمهوری اسلامی سودمندتر است یا انتخاب گزینه حمله نکند و غرب هم مماشات بکند؟ خواننده خود را بجای جمهوری اسلامی بگذارد و پاسخ این سوال را بدهد.

در اینجا یک نکته دیگر باید مورد توجه قرار بگیرد. در جدول و مثال فوق، دو بازیگر (غرب و جمهوری اسلامی) فعال هستند و عمل می کنند. نتیجه اما هرچه باشد بر بود و نبود ساکنین اشرف و لیبرتی تأثیر خواهد داشت. به زبانی دیگر، بازیگر سومی هم بنام مجاهدین وجود دارد. مجاهدین با توجه به نتیجه بالا، باید یکی از دو «عمل» (Action) زیر را ارزیابی کنند. اگر جمهوری اسلامی حمله کند و اگر حمله نکند را مورد بررسی قرار دهند. در این جدول جدید، دو عمل پیش روی مجاهدین: ترک عراق به هر قیمتی، ماندگاری به هر قیمتی، قرار دارد. می بینیم که در نتیجه فورموله کردن جدول (3)، جدول جدیدی طراحی شده و باید استراتژی جدید فورموله شود، و قیمت/بهای هر عمل را که سود مجاهدین را بیشینه می کند، ارزیابی کرد.

شایان توجه اینکه، من به عمد به «تعادل نش» (John Nash Equilibrium) اشاره نکرده ام و مسائل پیچیده تر ریاضی را در اینجا به بحث نکشاده ام چرا که رهبران سیاسی و دانش ورزان که در صحنه سیاست فعال هستند، بطور حتم خیلی بیشتر از من با این امور آشنا هستند؛ و اگر نیستند، پیشنهاد به آنها اینست که این مباحث و مقولات علمی-ریاضی (کاربردی) را حتما مورد توجه قرار دهند تا دچار اشتباه محاسبه نشوند.

و بالاخره یک نکته آخر، همانطور که در بالا آمد، همیشه تعداد بازیگران 2 نیست، و همیشه تعداد گزینه ها 2 نیست (مثلا بازی سنگ، کاغذ، قیچی). در عالم واقع تعداد این گزینه ها بسیار و در نتیجه، جهانخواران و تصمیم گیرندگان که استراتژی کلان را طراحی می کنند، مجبور به استفاده از «هوش مصنوعی» و سوپر کامپیوتر می شوند. نمایه های متفاوت را بررسی و انتخاب های بهینه را با برخورداری از فورمول های پیچیده ریاضی شکل می دهند. اپوزیسیون سرنگونی طلب نمی تواند و نباید، با مطرح کردن شعارهای عقیدتی و وعده هایی که قابل دستیابی نیستند، به هرز انرژی پردازد. انتقاد من به اپوزیسیون در همین نکته خلاصه می شود که **اپوزیسیون سرنگونی طلب برای تقابل با دشمن، از اصول علمی و ابزار مدرن بهره نمی جوید.**

در اینجا آخرین موضع سرلشگر پاسدار محسن رضایی که تا حدودی به این مبحث مربوط می شود را اضافه می کنم:

«...[رضایی: زیر بار خلع سلاح نخواهیم رفت](#)»

«سرویس: سیاسی - سیاست داخلی»

کد خبر 95011202513 :

پنجشنبه ۱۲ فروردین ۱۳۹۵ - ۴۰:۱۵

دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام با انتشار یادداشتی در فضای مجازی تاکید کرد :  
موشک‌های ایران بازدارنده‌اند و اگر آن‌ها را از دست بدهیم به ما حمله خواهند کرد . بنابراین همه بدانند زیر بار خلع سلاح نخواهیم رفت .

به گزارش گروه دریافت خبر خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، متن کامل یادداشت محسن رضایی که در صفحه شخصی او در شبکه اجتماعی اینستاگرام منتشر شده است، به شرح زیر است :

«از گذشته بشر تاکنون سه نوع گفت‌وگو در روابط بین‌الملل وجود داشته است .

نخست: گفت‌وگو در یک محیط مبتنی بر همکاری، مثل روابط ایران و چین در احیای جاده ابریشم .

دوم: گفت‌وگو در محیط رقابتی همچون روابط ایران و ترکیه در موضوع سوریه و جایگاه آقای اسد .

سوم: گفت‌وگو در محیط خصمانه، مانند مذاکرات ایران و آمریکا، در موضوع جاسوسان سفارت آمریکا و موضوع هسته‌ای .

در مورد اول، مبنای گفت‌وگو، تعامل است، در حالت دوم، یعنی موضوعی مثل سوریه باید ضمن گفت‌وگوها روی موضع خود ایستاد؛ اما در موضوع سوم به دلیل خصومت طرف مقابل، هدف گفت‌وگو، دفع شر است؛ آمریکایی‌ها در موضوع موشکی می‌خواهند ما را خلع سلاح کنند؛ بنابراین گفت‌وگویی نداریم .

در گفت‌وگوی اول تفاهم‌نامه و سود متقابل و در گفت‌وگوی دوم موضع‌گیری دقیق ضمن تعامل مؤثر است، ولی درباره آمریکا و موضوع تقویت توان موشکی، دفاع از خود هرگز قابل‌مذاکره نبوده و نخواهد بود . موشک‌های ایران بازدارنده‌اند و اگر آن‌ها را از دست بدهیم به ما حمله خواهند کرد . بنابراین همه بدانند زیر بار خلع سلاح نخواهیم رفت .»

به گزارش ایسنا، دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام تصویری از مجدجواد ظریف وزیر امور خارجه کشورمان را نیز همراه با این یادداشت خود منتشر کرده است .

«.....»

در بخش بعدی به موقعیت جمهوری اسلامی پس از انتخابات مجلسین شورای اسلامی و خبرنگاران اشاره خواهم کرد.

علی ناظر

11 فروردین 1395

30 مارس 2016

## لینک به بخشهای 1، 2، 3، 4، 5

### بحران، تعریف و مدیریت

وقتی می‌گوییم جمهوری اسلامی در بحران است، می‌بایست دو مبحث را بررسی کنیم. نخست اینکه، تعریف بحران چیست، و دیگر اینکه موقعیت جمهوری اسلامی پیش از بحران و پس از مدیریت بحران چیست؟ می‌توان گفت که «رژیم» در بحران اقتصادی است. همانطور که می‌دانیم «اقتصاد» یک حوزه گسترده است و می‌تواند موقعیت یک نظام در یک برهه از زمان را تعریف کند. به این دلیل، نمی‌توان آن را به صورت عمومی، و بدون شاهد مثالهای لازم «اقتصادی»، بکار برد. باید روشن کرد که منظور بحران بیکاری، یا بحران بانکی، یا ... و یا تمام سیستم بدون استثناء است؟ یک نظام (دولت) می‌تواند دچار بحران بیکاری باشد، اما مسکن هنوز به سطح و درجه بحران نرسیده باشد. «بحران سیاسی» هم به همین شکل، باید تعریف شده باشد. درگیری بین دو حزب، استعفای نخست وزیر و یا رئیس جمهور، لزوماً مؤکد بحران سیاسی در کشور نیست. [دیوید کامرون بخاطر پرونده باناما](#) زیر ضرب قرار گرفته و برخی گمانه زنی می‌کنند که به «استعفا»ی وی ختم می‌شود. این «بحران» در دولت محافظه کار، لزوماً به ساقط شدن کلیت دولت، و در نتیجه به انتخابات جدید راه پیدا نمی‌کند. ساده اینکه، وقتی از «بحران» زدگی جمهوری اسلامی صحبت می‌کنیم، می‌بایست تعریف مشخصی از بحران، و عوامل بحرانها، و اینکه چه مدل از بحران، «الگو»، و کدام مدیریت بحران ارائه دهیم. «الگو»ی ما و یا جمهوری اسلامی چیست؟ متأسفانه برخی از فعالین سیاسی از واژه بحران، از منظر علمی، استفاده نکرده، و مشکلاتی که جمهوری اسلامی با آن درگیر است را مترادف با «بحران» می‌دانند.

واقعیت امر اما چیز دیگریست. هر مشکلی که جمهوری اسلامی داشته باشد، لزوماً بیانگر «بحران» در نظام نیست، و در آن مواردی هم که جمهوری اسلامی با «بحران» روبرو است، لزوماً به این معنا نیست که جمهوری اسلامی در حال از هم پاشیدگی و سرنگونی است، چرا که جمهوری اسلامی می‌تواند «بحران» موجود را «مدیریت» کرده، و از این گردنه، «گذر» کند. به زبانی ساده، «هر گردی گردو نیست». به همین خاطر، لازم است کمی به مباحث آکادمیک و علمی توجه کنیم، تا بتوانیم نقاط ضعف و قوت نظام اسلامی را دقیقتر تعریف کنیم. خاطر نشان می‌کنم که پیش از این و در یک سری سلسله نوشتار به برخی از واژه‌ها از جمله «[نقاط قوت و ضعف](#)»، و... اشاره داشته‌ام که در اینجا از تکرار دوری جسته و به آن نکات نمی‌پردازم.

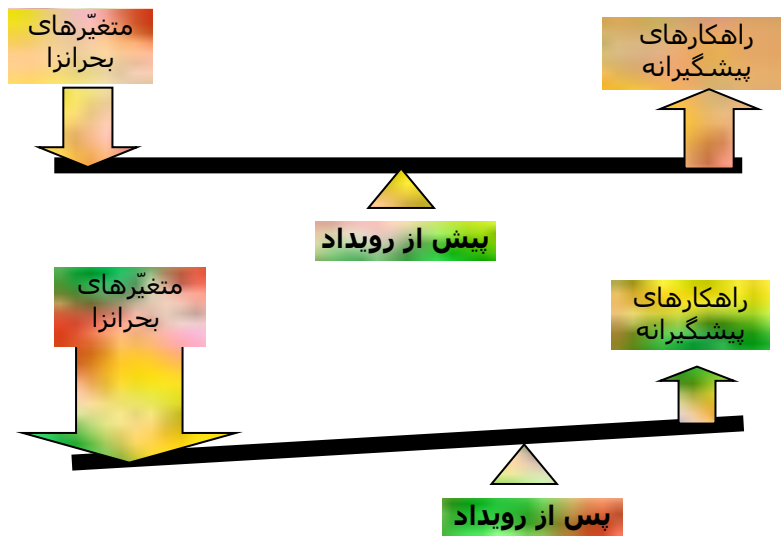
## ویژگی های الگو

اگر بخواهم خیلی کلی تعریف کنم، بحران در مقابل ثبات در تعادل قرار دارد. در نتیجه، سیستمی (حکومت، سازمان، ارگان بیولوژیک، و یا فرد) در حالت ثبات قرار دارد که در رابطه با «نفوذ و تأثیر» پارامترهای داخلی و خارجی بر «سیستم» به تعادل رسیده باشد. پیش از ریز شدن در این تعریف، لازم به یادآوری است که هر سیستم متشکل از ساختار و اندام و عضو است؛ بدین خاطر، یک عضو، و یا یک مجموعه ای از اعضای مشخص می تواند دچار بحران بشود، اما کلیت سیستم در تعادل (نسبی) قرار داشته باشد. (در این سلسله نوشتار، روی واژه «نسبی» بسیار تأکید شده است. به نظر نگارنده، همه چیز «سیاه» و یا «سفید» نیست).

برخی از کارشناسان بر این باورند که بحران، ذاتاً، یک تغییر سریع در یک مدت زمان محدود است، که تداوم سیستم را دچار گسستگی کرده و نتیجتاً، عدم اطمینان در کارکرد سیستم را ایجاد می کند. در این حالت، سیستمی دچار بحران می شود که پارامتر زمان بتواند علیه دیگر پارامترها عمل کرده و در نتیجه اصطکاک بین پارامترهای درگیر را شدت ببخشد. طبیعتاً، دو بازده کلی تولید می شود. تغییر مثبت، و یا تغییر منفی. این نتیجه گیری بر این فرض استوار است که «بحران» مدیریت نشده باشد. بحران را می توان بمثابة یک سیستم که فونکسیون، عضو، و ساختار مشخص دارد، که تأثیر پارامتر زمان در روند کاربردی آن غیرقابل کتمان است. درک مشخص از عامل «زمان»، می تواند موفقیت در مدیریت بحران را بیشتر تضمین، و احتمال بازدهی «مثبت» از «منفی» را بیشتر کند.

اختلال در سیستم (که وضعیت جدیدی را تولید می کند) می تواند همراه با «تغییران ناگهانی» و یا «تغییرات تدریجی» همراه باشد. تغییرات ناگهانی باعث بی ثباتی سیستم شده، و در نتیجه سیستم (یا بخشی از آن) از تعادل خارج می شود. طبیعتاً، «تعادل» در هر سیستم، شرایط و زمان، می تواند «نسبی» تعریف شود. در یک تعریف کلی اما، هر سیستم در یک استاتس کو قرار دارد (شرایط و حالتی که سیستم در آن به سر می برد و توانسته به حالت ثبات در تعادل برسد). برای مدیران، آن شرایط و حالت و «استاتس کو»، یک «الگو» است (منفی یا مثبت، مطلوب یا نامطلوب).

به نظر من، در یک سیستم، هر عاملی که بتواند شرایط (آنچه که هست) را مختل کند، عامل «بحرانزا» است. عامل بحرانزا، روند و فونکسیون سیستم را دچار دگرگونی و اختلال کرده، و الزام به تغییر بر سیستم را حاکم می کند.



شایان توجه اینکه، تغییر لزوماً، ساختار شکن و دائمی (بدون وقفه) نیست؛ برخی از اوقات، یک تغییر (تولید بحران) تنها برای مدت محدودی از زمان شکل گرفته و تداوم نمی یابد. بنابراین، بحران را می توان به زبانی ساده تر بیان کرد.

هرعاملی که بتواند سیستم را از حالت نرمال خارج کند، آن عامل بحرانزا، و نتیجه و کارکرد آن عامل، تولید «بحران» در سیستم است.

با توجه به این نکته، اگر «نرمال، ثبات و یا عدم بحران» را نقطه صفر در نظر بگیریم، هر تغییر و حرکتی در شرایط را می توان بحرانزا نامید، که در تضاد با عواملی است که می خواهند سیستم را در حالت صفر نگاه دارند. ساده اینکه، خروج از ثبات، چه به سوی مثبت و یا منفی، یک سری از عوامل دیگر را علیه عامل «تغییر و بی ثباتی» می شوراند.

با توجه به نکات فوق، ویژگی بحران را می توان با سه شرط اصلی تعریف کرد: **تهدید، غافل گیری، فشار زمانی.** در چنین شرایطی، مدیر سیستم (سازمان، دولت و...) احساس می کند که سیستم در تهدید است، و به موقع متوجه نشده (غافلگیر شده)، و نتیجتاً زمان کافی برای مدیریت بحران وجود ندارد. البته، و چنانکه در بسیاری از سلسله نوشتارم خاطرنشان کرده ام ([اشتباه محاسبه- بخش سوم](#) - آذر 1391)، «تهدید»، «غافلگیر شدن» و «زمان» هرکدام می تواند در درجات متفاوتی تعریف شوند (ارزشگذاری متفاوت)، و هر عامل «بی ثباتی»، لزوماً به «عدم تعادل» نمی انجامد، و لزوماً تمام عوامل بی ثباتی، بازگشت ناپذیر نیستند. برخی از عوامل بی ثباتی بازگشت پذیرند.

در عین حال، بالا بودن درجه آگاهی از وقوع و شدت بحران، درجه غافلگیر شدن را کم می کند، و به همان نسبت، تعریف از «تهدید» و ارزشگذاری «تهدید» می تواند در تعریف و مدیریت بحران بسیار نقش آفرین باشد. به زبانی ساده، چه عمل و یا تغییر و حرکتی «تهدید» است، و درجه آن در چه سطحی تعریف می شود؟

«تهدید»ی که بتواند کلیت سیستم (دولت، سازمان و...) را دچار اختلالی اساسی کند به آن «**تهدید اساسی**» می گویند؛ و طبیعتاً هرچه این تهدید «اساسی تر» باشد، و هرچه زمان کمتر، و درجه آگاهی از وقوع این «تهدید» کمتر (غافلگیرانه تر)، بحرانی که سیستم - عوامل و اعضا و ساختار سیستم، را به خود مشغول داشته، با اهمیت تر است. بنابراین و در ارتباط



با جامعه، «تهدید»، درجه آسیبی است که می تواند در روند پیدایی بحران، بر «تصور» عامه داشته باشد.

لازم به تأکیدی دوباره است که «اساسی بودن»، امری نسبی است که از بازیگری به بازیگر دیگر (به بخش پیشین مراجعه شود)، از یک میدان عملیاتی به میدان عملیاتی دیگر، و از وضعیتی به وضعیت دیگر تفاوت می کند. هر «بحران»ی، را نمی توان «بحران سرنگونی» نامید. هر «بحران»ی را نمی توان «بحران فروپاشی» نامید. هر بی ثباتی در جمهوری اسلامی را نمی توان مترادف با به هم ریخته شدن کلیت نظام و از هم گسستگی نظام دانست. «ارزشگذاری»، یکی از مهمترین عوامل درک از بحران و مدیریت آنست. و بالاخره، هر راه حل نمی تواند هر «بحران»ی را مدیریت کرده و به یک الگو تبدیل شود.

### بحران مزمن

همانطور که در بالا اشاره شد، روند ایجاد و شکل گیری بحران، می تواند ناگهانی (Abrupt) و یا تدریجی (Cumulative) باشد. بحران تدریجی می تواند از یک سری مسائل (در بخش ها، نهاد ها - در سازمان - وزارتخانه در دولت) آغاز شده، و پس از یک مدت زمان، درجه آن تقویت می شود (شدت یافته)، و بالاخره بروز و خودنمایی کند. در مقایسه با بحران تدریجی، بحران ناگهانی، یکمرتبه شکل گرفته، توسعه می یابد، و قابل پیش بینی نیست. بحران ناگهانی در پروسه زمان سرعت بیشتر یافته و درجه آن افزایش می باید. در این رویداد (بحران - Crisis)، سازمان/دولت/شرکت تجاری-مالی توان انطباق با محیط را (برای مدتی) از دست داده، و تصمیم گیری وارد فاز «اضطراری و فوری» می شود.

چنانکه در بالا اشاره شد، بحران نوعی از بیماری/آسیب است که بر بدنه سازمان/دولت وارد آمده است. طبیعتاً، برخورد و مدیریت این آسیب باعث می شود تا بیماری و علائم آن (مثلاً درد و تب در بیمار) اندک و به مرور زمان تمام شوند؛ اما اگر درد که علامتی از آسیب است، به موقع (پارامتر زمان) مدیریت نشود، و به «آسیب»، به اندازه لازم و کافی، مهلت داده شود تا خود را به نقطه ثبات برساند، آن اندام/سیستم دچار «بحران مزمن» شده، و دائماً از آن ابراز ضعف می کند. در این «دوران»، سیستم با نشان دادن عکس العمل (های طبیعی) به سوی «بازسازی» و یا «شکستگی ساختار» حرکت می کند. ساده اینکه، مدیر بحران می پذیرد سیستم تغییر خواهد کرد و استاتس کو می بایست آنچه که تاکنون بوده نخواهد بود (در شکل، یا محتوا و یا هر دو). یک نهاد/دولت مدبر همیشه به دنبال شناسایی علائم بحران است تا بتواند عمل پیش از وقوع «رویداد» کرده و بحران را «مهار» کند، و یا حداقل آن را از ورود به فاز «مزمن» دور کند.

## تجزیه و تحلیل

مهمترین فاز برای پیشگیری از وقوع رویداد (بحران)، «تجزیه و تحلیل» تغییرات محیطی و ویژگیهای عوامل «بیرونی» است. بنابراین، مدیرانی که موظف به پیشگیری هستند دو شرط را در نظر می گیرند. در چارچوب الویت های (مثلا دولت)، موقعیت «مطلوب» و «نامطلوب» چه می تواند باشد. چه عواملی باعث این دو موقعیت شده، چه راهبرد (استراتژی) می تواند از این رخداد جلوگیری کند، و در بدترین شق، آسیب پذیری را به حداقل برساند.

(در اینجا، من به عمد به جزئیات تجزیه و تحلیل سناریو ها و گزینه ها نمی پردازم، چرا که موضوع این بخش از نوشتار، بحران در جمهوری اسلامی است، و نه پیش بردن یک مبحث کلاسیک و آکادمیک. البته، در سلسله نوشتار های پیشین به موارد و مباحثی چون (SWOT - [علی ناظر 1391](#)) اشاره مبسوط داشته و تکرار آن را کسل آور می دانم).

برای پیشگیری (امر بازدارندگی)، چندین مشخصه باید مورد توجه قرار گیرد. از جمله: شدت و درجه بحران،

وسعت و درجه گسترش بحران،

مدیریت پذیری با امکانات موجود،

و البته درجه اختلال (آسیب) بر سیستم.

در اینجا یک نکته شایان تأمل است. برای پیشگیری، و در مرحله پسا بحران، مدیریت بحران، الویت دادن به عواملی که بحرانزا بوده اند، و الویت دادن به آسیبهها، بخشی از تجزیه و تحلیل است. بطور مثال، اگر فردی پس از یک تصادف رانندگی هم استخوان پایش شکسته باشد و هم دچار حمله قلبی شده باشد، مدیر بحران (جراح)، نخست به انفاکتوس و سپس به شکستگی استخوان می پردازد.

## انواع بحران

بحران متأثر از عوامل بیرونی، عوامل درونی، و یا هر دو شکل می گیرد. به نظر من، برای بهترشناسی بحران، و برای درک موقعیت جمهوری اسلامی و نقاط ضعف و قوت آن (SWOT)، بهتر است که بیشتر بر عوامل درونی تمرکز شود. جمهوری اسلامی، عملاً ثابت کرده که در مدیریت بحران برآمده از عوامل بیرونی توانمندی بالاتری دارد. اما عوامل درونی که می تواند به «بحران سازمانی» منجر شود، به لحاظ ویژگی، تهدید آمیزتر بوده، و مدیریت آن برای جمهوری اسلامی، همراه با هزینه بالاتری است؛ که می تواند ماهیت بحران تدریجی را به «بحران ادامه دار» تغییر دهد. بهترین نمونه، در دهه گذشته، که جمهوری اسلامی مجبور به «واکنش» شد، رویداد 1388 است. رویداد 1388، از آن زمان به بعد یک «الگو» از بحران، و مدیریت آن بحران، یک «الگو» در مدیریت بحران ارزیابی می شود.

جمهوری اسلامی را می توان از دو زاویه مختلف ارزیابی کرد.

**بحران (موضوعی):** بحران سیاسی، بحران اجتماعی، بحران نظامی، بحران اقتصادی  
**بحران (رده بندی):** کلان، خرد

### بحران برجامی

پیش از برجام، نظام توانسته بود «متغیّره‌های بحرانزا» (مرتبط به مبحث اتمی) را با راهکارهای پیشگیرانه در تعادل قرار دهد، اما پس از برجام، «متغیّره‌های بحرانزا» (تدریجا) فعال شده و می رود تا از کنترل خارج شود، و موقعیت «دولت امید و تدبیر» را «بی ثبات» کند. از یک سو، اصولگرایان (عقابها) که برجام را امکانی برای زمینه سازی سیاسی و بهره برداری در راستای پیشینه کردن نمایندگان خود در مجلسین شورای اسلامی و خبرگان می دیدند، با استفاده از رسانه ها، دولت «امید و تدبیر» را به زیر سوال بردند. در چند ماه گذشته، دولت از دو سو مورد هجوم قرار گرفت.

«**عوامل بحرانزای درونی**» که توسط اصولگرایان رسانه ای می شود:

[بی لیاقتی](#) دستگاه دیپلماسی، و عدم [انسجام فکری](#) در دولت  
برجسته کردن (رسانه ای) تنش های سیاسی ([رفسنجانی/خامنه ای](#))  
در نتیجه ایجاد تشتت ذهنی در جامعه، [الفاء بی اعتمادی](#) جامعه به «[منافع ملی](#)»  
[دستاوردهای برجام](#)

«**عوامل بحرانزای بیرونی**»:

پس از حمله به سفارتخانه عربستان، [گسیستگی روابط](#) بین دو کشور تشدید می شود.  
عربستان به دنبال [سهم](#) بیشتر از خاورمیانه به یمن حمله نظامی می کند  
[آزمایش موشک](#)، پروسه راستی آزمایی را با مشکل روبرو می کند  
و البته [هژمونی طلایی](#) جهانخواران  
این دو عامل (درونی و بیرونی) توانسته برجام را که قرار بود به کام دولت شیرین آمده، و ورود نظام به بازار بین المللی را آسان کند، دولت را با بحران روبرو کرده است (منظور دولت است و نه نظام). اما آنچه در بالا آمد، یک بحران تدریجی است، که در صورت «لیاقت مدیر بحران»، می توان آن را مدیریت کرد و سیستم (دولت «امید و تدبیر») را دوباره به حالت تعادل برگرداند، مگر اینکه، این رویداد، مانند دردی مزمن، ادامه پیدا کند (بحران ادامه دار)، و هر روز خود را به شکل متفاوتی، اما در راستای آسیب زدن به دولت «امید و تدبیر»، نمایان کند.

## برجام 2 و 3 و...

درگیری لفظی در رأس هرم جمهوری اسلامی شایان توجه است. به چند موضع اشاره می‌کنم:

**رفسنجانی** «دنیای فردا، دنیای گفتمان هاست نه موشک‌ها»،  
**خامنه‌ای** در قبال آن «اگر این حرف از روی ناآگاهی گفته شده باشد یک مسئله است اما اگر از روی آگاهی باشد خیانت است.»؛

**جعفری** «برجام هرگز سند افتخار نیست / برجام اول چه دستاوردی داشته که به برجام‌های دیگر فکر کنیم؟»

**ظریف** در قبال آن «برجامی برای مسائل دفاعی در کار نیست.».

در چارچوب مبحث این نوشتار، این مواضع را می‌توان از زاویه متفاوتی ارزیابی کرد. بنا به تحلیل مدافعان دولت «پرونده هسته‌ای برای ایران **الگوی** به منظور توجه به دیگر زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و... است، اکنون همگان باید این توافق و دستاورد را الگوی خویش در مسیر دستیابی به موفقیت قرار دهند.» مخصوصاً که رئیس دولت «امید و تدبیر» پس از حل و فصل برجام (اتمی)، دائماً به **برجام 2 و 3** و... اشاره می‌کند؛ و غیر مستقیم القا می‌کند که برای چرخش به راست میانه، جمهوری اسلامی چاره‌ای ندارد بجز الگوبرداری از پروسه برجام اما اصولگرایان این پروسه را در تضاد با منافع درازمدت خود می‌بینند. الگوی مورد نظر آنها، و در نتیجه چرخش از موضعی قویتر و بالاتر، و بازگشت به دوران احمدی‌نژاد، «دستیابی باور نکردنی به **اورانیوم 20** درصدی» که غرب را به وحشت انداخت، است.

موافقان و مخالفان برجام به عوامل بحرانزا که می‌تواند به «الگو»ی مورد نظرشان آسیب برساند، اشاره می‌کنند. مدافعان الگوی «برجام» معتقدند که انتخاب الگوی اصولگرایان می‌تواند عوامل بحرانزای «تورم»، «ارزش پول» و... را فعال کرده و کلیت نظام را به خطر بیندازد. موافقان مضمّنند که پروسه و مذاکره که به برجام ختم شد، اصولاً بخشی از مدیریت بحرانی است که اصولگرایان آن عوامل را فعال کرده بودند (شکست قاطع الگوی اصولگرایان). از سوی دیگر، مخالفان الگوی برجام، از جمله **شریعتمداری** اصرار دارند که الگوی برجام (مدیریت بحران اقتصادی، سیاسی، فروپاشی و...) به ناکجاآباد می‌رسد چراکه «...دیر باورترین افراد نیز در این واقعیت تلخ تردیدی ندارند که حریف «کلاهی را که در لوزان برداشته بود در ژنو بر سرمان گذاشته است!» و در مقابل امتیازات نقد فراوانی که سخاوتمندانه- بخوانید ساده‌اندیشانه- به طرف مقابل داده‌ایم، حتی وعده نسیه هم دریافت نکرده‌ایم!...»

چنانچه مشاهده می‌شود نکته مورد نظر شریعتمداری در این نیست که نباید با آمریکا مذاکره کرد، بلکه الگوی گزیده شده برای مذاکره و مصالحه که دولت «امید و تدبیر» انتخاب کرده، نتیجه‌ای نداشته بجز یک سری «وعده به نسیه».

در اینجا، شریعتمداری، به همان عوامل بحرانزایی اشاره می کند که مدافعان روحانی اشاره دارند (ضعف اقتصادی، بی اعتمادی مردم به فریبهای دولت و...)، به نظر شریعتمداری، با اورانیوم 20 درصدی می شود در برابر عوامل بحرانزا که تعادل را بهم زده است (به نمودار بالا توجه شود)، عامل فشار از سوی غرب را کمتر، و ذهنیت عام به اتمی شدن ایران را بیشتر کرد.

در اینجا، و فعلا، مهم نیست که کدام الگو (برای جمهوری اسلامی) بهتر است. مهم اینست که جمهوری اسلامی «بحران» را چگونه می بیند، عوامل درونی و بیرونی کدامند، و چه عواملی می تواند نظام (سیستم) را از بی ثباتی خارج کرده و دوباره به حالت تعادل بازگرداند. همانطور که در بخش پیشین (گیم تئوری) اشاره کردم، حل (مدیریت) بحران، پیش از رخداد آن، یک گیم تئوری است. مدیران، بسیاری از عوامل فرضی را در نظر گرفته و بسیاری از پاتک ها را ارزیابی می کنند.

بطور مثال، [خامنه ای](#)، «عوامل بحرانزای بیرونی» را چنین تعریف می کند «آمریکایی ها، سه ابزار اساسی و تأثیرگذار دارند: «تبلیغات»، «نفوذ» و «تحریم»؛ و سپس «عوامل درونی» را چنین تعریف می کند «این افراد می گویند همانطور که توافق هسته ای، «برجام» نام گرفت، گفتگو با امریکا در موارد دیگر و حتی موضوع قانون اساسی کشور می تواند «برجام های ۲ و ۳ و ۴» باشند تا با این گفتگوها و توافق ها، مردم راحت زندگی کنند و مشکلات آنان حل شود.»

در همین چارچوب، و در تعریف «عوامل بیرونی» [دهقانی، وزیر دفاع](#) جمهوری اسلامی سه سوال مطرح می کند (سه عامل بحرانزا که می تواند تعادل را تغییر دهد):  
«اگر آمریکایی ها ادعا دارند که به دنبال ثبات در منطقه هستند بهتر است آقای کری و مسئولین آنها به 3 سوال پاسخ دهند اول اینکه دلیل حضور آنها در مناطق مختلف چیست آیا به دنبال منافع خودشان هستند یا منافع دیگر کشورها.  
... آیا آمریکایی ها به خاطر منافع کشورهای مختلف است که در سیاست های آنها دخالت می کنند و اگر این طور است چرا در خصوص نسل کشی که امروز در یمن اتفاق می افتد موضعی نمی گیرند اما کافی است یک اتفاق کوچکی در یک کشور دیگر بیفتد تا داد حقوق بشر آمریکایی ها بلند شود.

... چرا آمریکایی ها از ابتدا از گروهک های تروریستی و تکفیری در منطقه حمایت کرده و دلیل پشتیبانی آنها از تروریسم بین المللی چیست.»

به زبانی دیگر، دهقانی به دو عامل از سه عاملی اشاره می کند که خامنه ای می کند («تبلیغات»، «نفوذ»)، و عامل تحریم را در «منافع دیگر کشورها» می گنجد.  
ساده اینکه، جمهوری اسلامی، عوامل بحرانزا را برای خودش تعریف، و در تلاش است تا برای مدیریت این عوامل راهکارهایی ارائه دهد. بنا به آنچه در بالا اشاره شد، در اینجا، عوامل

بیرونی و عوامل درونی در عین حال که بحرانزا بوده و در مواردی می توانند «بحران مزمن» تولید کرده، و کلیت سیستم (نظام) را «تهدید» کنند، نمی توانند در سطح «بحران ناگهانی» ارزیابی شده، و مثلاً به انقلاب بینجامند.

واقعیت اینست که نه برجام 2 و 3 و 4 شروع شده و نه در دستور کار است، اما، در راستای اجرایی کردن «مدیریت بحران»، جمهوری اسلامی، و خامنه ای به دنبال راهکارهایی هستند که بتوانند در صورت عملی شدن برجام 2 و 3 و 4؛ از فروپاشی نظام پیشگیری کنند. نتیجتاً، به این جمع بندی رسیده اند که «الگو»ی پیشنهادی برجام می بایست مورد تجزیه و تحلیل دقیقتری قرار بگیرد. (به مبحث - Hypotheses - در ریاضی مراجعه شود).

### بحران و اپوزیسیون

آنچه، اپوزیسیون می بایست بکند، طی کردن همین راه و ورود به همین پروسه (از جایگاه اپوزیسیون) است. عوامل را بررسی کند، بحران ها را رده بندی کند، و راهکارهای دشمن را شناخته و راهکارهای خود را به مردم گزارش کند تا بتواند از پشتیبانی مردم بهره مند شود. نمی توان به این امید نشست که یک روزی، یکی و یا مجموعه ای از این عوامل بحرانزا، آنقدر شدت پیدا می کند که باعث «بحران ناگهانی» و «انقلابی» می شود. جمهوری اسلامی دائماً در حال به روز کردن خودش است، و «تز» (تغاری بشکنند) هرگز رخ نخواهد داد. باید عواملی که بحرانزا هستند را به سود خود غیرقابل «مدیریت» کرد، و برای چنین مهمی، اهمیت و نقش آفرینی «عامل بحرانزای مردم» غیر قابل کتمان است.

به زبانی ساده، اگر تمام رؤسای جمهور دنیا، و اگر تمام سناتورها و وکلای مجلس دنیا، از اپوزیسیون حمایت کند، و اگر صدها طوفان قاطع و مانور رعد بیاید و برود، اما «عامل مردم» نادیده گرفته شده باشد و «مردم» ندانند برای چه منظوری باید بحرانزا بشوند، این نظام هرگز سرنگون نخواهد شد.

واقعیت دیگر اینست که جمهوری اسلامی در «چنان بحرانی» نیست که اپوزیسیون بتواند... فاتحه... بخواند؛ در عین حال می توان با تحلیل و شناخت درست از بسیاری از عوامل درونی، در راستای تضعیف هرچه بیشتر نظام، فعال شد و عمل کرد. بطور مثال عامل، [بیکاری](#) در میان جوانان. بنا به آمار رسمی جمهوری اسلامی، نزدیک به 18.5 درصد از فارغ التحصیلان بیکارند. [عادل آذر](#)، رئیس مرکز آمار گزارش می دهد که «نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله ۲۶.۱ درصد و جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله ۲۳.۳ درصد است». به زبانی دیگر، مشکل جامعه (جوانان، پدران و مادران آن جوانان) بیکاری است، و از اپوزیسیون انتظار راهکار دارند. بیان این واقعیت که نظام درگیر بحران و مدیریت بحران است البته لازم و ضروری است، اما به تشدید عوامل بحرانزا (و خیزش مردمی)، تا به آن حد که نظام را از «تعادل» خارج کند، نمی انجامد

(این قبیل فعالیت های فرهنگی و آکادمیک، و لابیگری و افشاگری مشغله افرادی چون این قلم است و نه اپوزیسیون سرنگونی طلب سازمانیافته. از آنها انتظار دیگریست).  
به نظر من، اپوزیسیون سرنگونی طلب می بایست سطح توانمندی خود در تجزیه و تحلیل شرایط کنونی و آتی جمهوری اسلامی را ارتقا دهد تا بتواند با تشدید عوامل بحرانزا، نظام را هرچه بیشتر به نقطه عدم ثبات دائمی نزدیک کند. **عوامل بحرانزای بیرونی کمتر می توانند جمهوری اسلامی را از تعادل خارج کنند تا عوامل بحرانزای درونی.**

### عامل انتخابات

انتخابات را می توان از دو منظر تجزیه کرد. «انتخابات» عاملی بحرانزاست و درگیری های درونی، پیش و پس از آن، می تواند کلیت نظام را از «تعادل» خارج می کند. از سوی دیگر، می توان عامل انتخابات را از دید جمهوری اسلامی و بمثابه یک «عامل بازدارنده» ارزیابی کرد، که می تواند هر 4 سال یکبار (که عدم اعتماد به نظام شدت یافته است) اذهان عمومی را از تمرکز بر کاستی های نظام منحرف و بر یک موضوع صوری متمرکز کند. جمهوری اسلامی، برخلاف تصور بسیاری، انتخابات را «عاملی مثبت» ارزیابی کرده و آن را بعنوان ابزاری برای برونرفت از بحران، و در راستای «مدیریت بحران» بکار می گیرد. در بخشهای بعدی، به انتخابات اسفند 1394، از منظر بازدارنده بحران، یا عامل بحرانزا، توجه می کنیم.

علی ناظر

22 فروردین 1395

10 آوریل 2016

لینک به بخشهای 1، 2، 3، 4، 5، 6

دربخش پیشین به برخی از تعاریف پیرامون «بحران» پرداختم. «بحران» به زبان عامیانه جمهوری اسلامی، می شود «فتنه»، «منافقین»، «سکولاریسم» و... هرکدام در مقطع تاریخی خود، و در چارچوبی که معنای مشخص خود را داشته باشد. همچنین نوشتم که اگر تعریف نگارنده از «بحران»ی که هماکنون نظام را به خود مشغول داشته است را بمثابه یک «الگو» بپذیریم، این سوال پیش روی جمهوری اسلامی قرار گرفته که باید برجام را بعنوان یک «الگو»ی خوب بپذیرد و از این نردبان بالا برود، و یا اینکه آن را رد کرده، و به مدیریت «برجام»ی که برای نظام بد بوده، پرداخته و در نتیجه عواملی که بخاطر «برجام» بحرانزا شده، و در رده «تهدید» ارزیابی می شوند را «مدیریت» کرده و این زنگوله را از گردن بردارد. ساده اینکه، انتخابات قرار است تا حدودی سرنوشت گزینش این الگو را مشخص کرده، و نقشه راه نظام اسلامی را برای مدتی تعیین کند. بنابراین، نباید به «انتخابات» از زاویه گزینش نماینده برای مجلس، درگیری سیاسی یک جناح با جناح دیگر، ... نگاه کنیم. وقتی به منافع نظام می رسد، هر دو یکی هستند.

به گزارش فارس، نیویورک تایمز «عامل بحرانزا» در ساختار کنونی سیاست گذاری جمهوری اسلامی را چنین جمع بندی می کند «ایران انتظار داشت بعد از رفع تحریمهای هسته‌ای به سرمایه‌های بیشمارش دست یافته و فرصت‌های جدید تجاری را پیدا کند، اما تداوم اعمال تحریم‌های غیر هسته‌ای این فرایند را کند کرده و بانک‌های خارجی از وام دادن به شرکت‌های ایرانی به خاطر احتمال جریمه شدن از سوی آمریکا بیم دارند. بنابر این حتی با وجود تردد هئیت‌های تجاری اروپا و آسیا به ایران، این کشور از عقد قراردادهای بزرگی که به احیای اقتصاد خرابش کمک کند، باز مانده است». فارس همچنین به در تنگنا قرار گرفتن جمهوری اسلامی، از زبان خبرگزاری فرانسه اشاره می کند که «رئیس بانک جهانی، علی‌رغم رفع تحریم‌های علیه ایران بعد از اجرایی شدن توافق هسته‌ای می‌گوید این بانک هنوز برنامه‌ای برای از سرگیری فعالیت در ایران ندارد». و رئیس اتحادیه بانکی آلمان، همه را به صبر دعوت می کند «بازسازی روابط با ایران به صبر نیاز دارد. مثلاً باید قبل از اینکه قدم‌هایی برای تامین مالی پروژه‌های در ایران انجام شود، نظام پرداخت‌های بانکی احیا شود». جمهوری اسلامی به این نکته واقف است که برای رسیدن به یک جمع بندی و انتخاب «الگو»ی مقبول، هم زمان لازم دارد و هم مجلسی تقریباً یکدست که چوب لای چرخ دولت نگذارد. می شود گفت که چیدمان جدید مجلس در حد مقبولی «مدبرانه» و در همان راستا است، هرچند سهم



خواهی ادامه داشته و زیر پوشش «برجام» خوب یا بد، خودنمایی خواهد کرد. **حمیدرضا مقدم** فر، مشاور فرهنگی و رسانه‌ای فرمانده سپاه پاسداران به گوشه ای از این سهم خواهی اشاره کرده و هشدار می دهد « افرادی که در جریان فتنه ۸۸ جزء ارکان فتنه بودند در بعضی از تصمیم‌گیری‌ها و مسئولیت‌های کلان کشور حضور دارند و این به معنای نفوذ سیاسی است».

## الگوی خوب برجام بد

در سلسله نوشتار «از خواستن تا توانستن» به موارد متعددی اشاره کرده ام (بخش دوم - آوریل ۲۰۱۴)، از جمله تأکید داشتم که خواستن نظام به چرخش به «راست میانه» به تنهایی کافی نیست، بلکه جمهوری اسلامی باید بتواند عوامل بحرانزایی که می توانند چرخش نظام به راست میانه را با مشکل مواجه کنند، مهار کند. از جمله، جمهوری اسلامی می بایست حقوق زنان و نقش آفرینی زن در اقتصاد و تجارت و مدیریت را به رسمیت بشناسد. از کارتل‌ها خلع ید کند، و...

اما مشاهده می کنیم که دولت «امید و تدبیر» عملاً از به سرانجام رساندن ساده ترین وعده، یعنی آزاد سازی موسوی و کروبی، هم ناتوان است، چه برسد به ورود به مسائلی بس پیچیده تر همچون حق زنان (بعنوان نمونه «استقرار هفت هزار مامور مخفی» که **شهیندخت مولاوردی**، معاون روحانی، می گوید از زمان اعلام اجرای این طرح «موجی از نگرانی و احساس ناامنی جامعه و خانواده‌ها را فرا گرفته است»)، و یا کوتاه کردن دست نهادهای چپاولگر از سیستم اقتصادی (بعنوان نمونه، **گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس** فساد در نهادهای حکومتی را علت اصلی عدم رشد ارزیابی می کند. بنا به این گزارش «۷۷ درصد شرکت‌کنندگان در این نظرسنجی گفته‌اند بانک‌ها را «به مقدار خیلی زیاد، زیاد یا تا حدی فاسد» می‌دانند. این نظرسنجی همچنین مشخص کرده که پس از بانک‌ها، دادگاه‌ها و دادگستری‌ها به همراه شهرداری‌ها از نظر ۶۳ درصد شرکت‌کنندگان جزء «فاسدترین» نهادها در ایران هستند.»). هیچکس از این مشکلات با خبر نباشد، خودی‌ها از آن آگاه هستند، و می‌دانند که این موانع، عوامل اساسی برای چرخش هستند، و نه آمریکا و سیستم بانکی و ... با توجه با این واقعیات، اتاق‌های فکر به دنبال این هستند که چه الگویی برای بقای جمهوری اسلامی مناسب تر است؟

در دفاع از برجام بعنوان «الگوی خوب» و دلیل‌گندی در سرمایه‌گذاری خارجی، وزارتخارجہ جمهوری اسلامی در **گزارشی در باره برجام** روی دو نکته مهم اشاره دارد. نخست اینکه فساد اقتصادی معضل نظام است و مهار این عامل بحرانزا در حیطه اختیارات وزارتخارجہ نیست (توپ را به زمین حریف می‌اندازد)، و خاطرنشان می‌کند که پولشویی «یکی از

مشکلات اصلی نظام بانکی کشور و از دلایل عمده برخی نگرانی‌های مؤسسات مالی خارجی است.» و تأکید می‌کند «این حقیقت که تحریم‌های غیرهسته‌ای باقی می‌مانند از ابتدای مذاکره روشن بوده و هیچ‌گاه مکتوم نشده است.» به زبانی ساده، وزارتخارج می‌گوید کرم از خود درخت است، و چرخش به راست میانه، با این موانع روبروست، و نه به دلیل بی‌لیاقتی کارگزاران دولتی و بخش دیپلماسی.

مخالفان برجام از سوی دیگر چنین الگویی را بحرآنزا و گسترده‌تر از یک یا دو عامل می‌بینند، و با اشاره به مصاحبه [سیف](#) (رئیس بانک مرکزی) با بلومبرگ، پس از مذاکره با وزیر خزانه داری آمریکا، که گفته بود دستاورد برجام برای ایران «تقریباً هیچ چیز» بوده است، روحانی را مخاطب قرار داده و می‌پرسد «آقای رئیس‌جمهور نتایج برجام را باز هم از سیف بپرسیم؟» و خط «مطالبه» (تقابل) را پیش می‌کشد: «تنها دو راه پیش روی دولت قرار می‌دهد، یا تغییر رویکرد از [مسامحه به مطالبه](#) یا به بایگانی سپردن توافق» که همان الگوی پیش از برجام است. پاسخ [روحانی](#) همچون همیشه یکی به نعل و یکی به میخ است. نخست با تأکید بر برجام 2، مظلوم‌نمایی کرده «امروز باید برجام 2 را آغاز کنیم... هیچ دولتی به اندازه این دولت اذیت نشد» و چند روز بعد اضافه می‌کند «آنکه می‌گوید ما قدرت سخت نیاز نداریم ساده‌لوح است و آنکه می‌گوید قدرت نرم نیاز نداریم نگاهش [کوتاه‌بینانه](#) است.» [علی لاریجانی](#) هم منتقدین الگوی برجام را «بد اخلاق... هتاک... تخریبگر...» خوانده و با بدترین ناسزا پیام خود را خاتمه می‌دهد که اینان «در عمل سیاسی سکولاریست محسوب می‌شوند».

اما مخالفان الگوی برجام میدان را خالی نمی‌کنند. [حسین شریعتمداری](#) بعنوان پرچمدار مخالفان به روحانی که گفته بود «ببینید برجام در این سه ماه چه گشایش‌های فراوانی داشته است» پاسخ می‌دهد «شاید دستاوردهای برجام از نوع جنیان است که برای هیچ کس قابل دیدن نیست!» [یاسر جیرائیلی](#) به واقعیات در صحنه پرداخته و هشدار می‌دهد «آقای عراقچی! «دیپلماسی التماسی»، راهزن را جری‌تر خواهد کرد». در پایین این مطلب، یک خواننده ابراز نظر می‌کند، و غیر مستقیم فشار لابیست‌های موافقان و مخالفان در پشت صحنه را لو می‌دهد «ای بیسواد، اظهارات دکتر سیف در فضای حاکم بر جلسه و برای آمریکایی‌ها بوده و از موضع طلبکارانه بوده و باید این چنین صحبت می‌کرد و نه اینکه مورد سوء استفاده افراد جاهل خودی و معاند نظام قرار گیرد.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، هجمه اصولگرایان برای قبضه کرسی‌های مجلس اسلامی، در کنار دلایل متعدد دیگر، به این خاطر است که الگوی «بد» برجام را «خوب» کنند (نه اینکه برجام برچیده شود)، و منافع خود را در دهه آینده تضمین کنند. حسین شریعتمداری با شارلاتان و کاسه‌لیس خواندن دستگاه دیپلماسی و با زیر سوال بردن روحانی در یادداشت «[نقطه سرخط](#)»، به وی چند راهکار ارائه می‌دهد «این دروغ‌پردازان کاسه‌لیس را از اطراف

خود براند..... ادامه همکاری در اجرای تعهداتی که برعهده گرفته بود را متوقف کند ..... اقدامات انجام شده را که قرار بود بازگشت‌پذیر باشند، به حالت اولیه بازگرداند ..... اجازه بازرسی از تاسیسات هسته‌ای، خودداری کرده و به غنی‌سازی نامحدود که NPT ادامه دهد». البته روشن است که طرف صحبت وی روحانی نیست، بلکه آمریکاست، و شریعتمداری بعنوان بلندگوی خامنه‌ای، به غرب پیام می‌دهد که شکست در برجام می‌تواند به «نقطه، سرخط» برسد و همه چیز از اول آغاز شود. سایت فارس به شارلاتان بودن دولت روحانی اشاره کرده «جوهر امضای برجام خشک نشده که دارایی‌های بلوکه، دستاویز سیاسی‌کاری برخی دولتمردان برای اوج و حضيض روزهای سیاسی کشور شده است و با یک مشت دلار هر روز به گونه‌ای [یا افکار عمومی بازی می‌شود](#)». به زبانی ساده تر، جمهوری اسلامی به دنبال صنایع شاهی نیست و اموراتش با چند میلیارد دلار آزاد شده، نمی‌گذرد، و بر «زیاده خواهی» خود پای می‌فشارد. وزیر راه و شهرسازی، [عباس آخوندی](#)، سعی می‌کند موضوع را روشن کرده و روند چرخش را برای مغرضین مخالف هجی کند؛ بخاطر برجام «قدرت‌های جهانی ایران را به عنوان مرکز ثقل مهمی در خاورمیانه به رسمیت شناختند». اما «رسمیت» به تنهایی حلال مشکلات نمی‌تواند باشد. مشکل «فساد» در تمامیت نظام است، و شورای امنیت به این موضوع واقف است، و می‌داند که تهدید از سوی آمریکا نیست، بلکه «خودی»ها هستند که پایه‌های نظام را به لرزه درآورده و آن را به سوی «فروپاشی» سوق می‌دهند. [علی شمخانی](#) هم به ارکستر پیوسته، و به پاشنه آشیل و علت عدم پیشرفت اشاره می‌کند «فساد حتی خطرناکتر از تهدید و حمله آمریکا و بیماری‌های خطرناک است که مانند موریانه به انقلاب آسیب می‌زند». [حسب الله حقیقی](#)، رییس ستاد مبارزه با قاچاق کالا و ارز ریاست جمهوری، به یاری آمده و از زاویه متفاوتی مشکل را باز می‌کند «قاچاق کالا در ایران در سال 1392 معادل 60 هزار میلیارد تومان یعنی 2 برابر بودجه عمرانی کشور بوده است. اقتصاد ایران هر سال به بزرگی حجم قاچاق فرصت‌ها و ظرفیت‌های بالندگی و توسعه خود را از دست می‌دهد. آگاهی از این واقعیت، نگرانی‌های زیادی را میان مردم به ویژه صاحب‌نظران و فعالان اقتصادی به وجود آورده است. تحقق چشم‌انداز امیدوارکننده رشد اقتصادی کشور در دوره پسابرجام بدون شک نیازمند اصلاح اقتصادی و سد کردن راه‌های هدر رفت منابع به ویژه در مورد قاچاق کالا است». در این میان، [رفسنجانی](#) سعی می‌کند به مخالفان دل‌داری دهد «نگرانی دلسوزان انقلاب و مردم، واقعی است و باید برای برگشت کشور به روزگار رونق اقتصادی تلاش و به دولت کمک کنیم». اما خشم «امت در صحنه» و «بحران فروپاشی» با این دل‌داری‌ها مهار نمی‌شود. خواننده‌ای (لابیست دیگری) در پایین آن خبر می‌نویسد «کشور را به قهقرا کشاند حالا برای مردم دلسوزی می‌کند!» و [مجد صادق کوشکی](#) روحانی را علنا تهدید، و آینده تاریکی برای او ترسیم می‌کند «آقای روحانی در یک سال آینده دو راه بیشتر ندارد؛ یکی اینکه کماکان

پافشاری کند که برجام عالی بود و از آن بهتر نمی‌شد که این باعث می‌شود در آستانه انتخابات ریاست جمهوری سال 96، فقط روحانی بماند و منتقدین برجام. منتقدینی که امروز هم در دسته‌های فراوانی حضور دارند و حتی در خود دولتمردان نیز یافت می‌شوند». چنانچه ملاحظه می‌شود، مبحث «انتخابات» و درگیری‌های انتخاباتی در اصل یک «بازی و فریب» است. آنچه مهم است و آینده جمهوری اسلامی و ایران را برای یک دهه آینده رقم می‌زند موفقیت الگوی برجام و یا شکست آنست.

موفقیت الگوی برجام، نظام را به دوران «پهلوی» باز می‌گرداند - وابستگی، همکاری غرب و جهانخواران با جمهوری اسلامی و... شکست این الگو، جمهوری اسلامی را به «فروپاشی» می‌کشاند. [عباس حاجی نجاری](#) از قول شیرین هانتر، «موفقیت برجام» را به این شکل هجی می‌کند «در واقع امریکا اعتقاد دارد که ایران باید مواضع واشنگتن و متحدانش را در بست قبول کند، به عبارتی همکاری از نظر امریکا به معنای «کاپیتولاسیون» است، اما ایران نمی‌تواند مطمئن باشد که این کار امریکا و متحدانش را راضی خواهد کرد.» ([کاپیتولاسیون](#) - علی ناظر، 2 آذر 1393).

### پروسه «غرق مصنوعی»

وزیر دارایی اسبق یونان، [واروفاکیس](#)، پروسه وام دهی اروپا به یونان، و خواسته‌های اروپا در ازای این وام‌ها را به «غرق مصنوعی» تشبیه می‌کند. در غرق مصنوعی، شکنجه‌گر آنقدر آب روی صورت اسیر می‌ریزد تا نفس اسیر بند بیاید و حالت خفگی پیدا کند، و بعد برای لحظه‌ای می‌گذارد اسیر نفس تازه کند و دوباره شروع می‌کند. وی می‌گوید اروپا مانند اعضای «سیا» که اسیران خود را با غرق مصنوعی شکنجه می‌کنند، می‌گذارد تا یونان با چند دلار وام، نفس تازه کند، و دوباره به شکنجه ملت یونان می‌پردازند. آنچه امروز در ایران می‌گذرد چندان دور از این حالت نیست. آمریکا و غرب به جمهوری اسلامی اجازه داد تا با برجام، نفسی تازه کرده و احساس کند که به صحنه تجارت بین المللی راه یافته است، اما هر روز یک مانعی بر سر راه جمهوری اسلامی سبز می‌شود. یک روز، [دادگاه نیویورک](#) حکم صادر می‌کند («قاضی یکی از دادگاه‌های آمریکا با صدور حکمی ایران را محکوم به پرداخت نزدیک به 11 میلیارد دلار بابت ماجرای 11 سپتامبر سال 2001 کرد.»)، و روز بعد «[دیوان عالی آمریکا](#) پرداخت غرامت از دارایی‌های بلوکه شده ایران را تأیید کرد». یک روز همه صف می‌کشند تا با جمهوری اسلامی قرارداد خرید و فروش امضا کنند، و روز بعد بانکهای آلمان و [بانک جهانی](#) سد راه می‌شوند. یک روز اعلام می‌شود «آمریکا و ایران 'قرارداد [خرید ۳۲ تن آب سنگین](#)' را امضا می‌کنند»؛ روز بعد [تام کاتن](#) می‌گوید «نمی‌گذاریم ارتش ایران با پول ما مدرن شود» و وقتی ظریف دست به دامان بانکی مون

شده و [نامه به ملل متحد](#) می نویسد؛ بانکی مون پاسخ می دهد که «ورود سازمان ملل به موضوع دارایی‌های ایران [منوط به موافقت آمریکا](#) است». آمریکا هم که ارباب بی مروت است در پاسخ «[پادرمیانی](#) سازمان ملل در پرونده دو میلیارد دلار را رد» می کند. [محسن رضایی](#) با قطع امید، برجام را «الگوی بد» ارزیابی می کند. وی با تبیین استراتژی جدید ایالات متحده علیه ایران هشدار می دهد «آمریکا به دنبال تحریک منطقه برای ایجاد جنگ احزاب در منطقه است و برای این هدف سگ زنجیری خود یعنی عربستان را در منطقه رها کرده تا دیوانه وار کشورهای منطقه را به هم بریزد و دیدید که در اجلاس کنفرانس اسلامی با شیطنت تمام 4 بند ضد ایرانی را وارد قطعنامه پایانی اجلاس کرد.... در کنار این آمریکا خودش می خواهد به آنچه با جنگ علیه ایران به آن نرسیده است با دوستی دروغین به آن برسد و اگر عده ای بخواهند در داخل فریب بخورند و در جریان رودخانه ایالات متحد شنا کنند خود آنها نیز در کنار آمریکا و عربستان به یک تهدید فعال تبدیل خواهند شد و یقیناً ایران این توطئه ها را تا یک حد مشخص بیشتر تحمل نخواهیم کرد....» رضایی «دزدی میلیاردها دلار دارایی های ایران توسط آمریکا را نمونه ای از دوستی آمریکا عنوان کرد.» توجه کنیم که رضایی موافقین برجام را «تهدید فعال» می خواند. [علی مطهری](#) با برخوردی پراگماتیک به دفاع از برجام «خوب» پرداخته و دلداری می دهد «باز شدن گره برخی تحریم‌های آمریکا قطعاً زمان لازم دارد».

تا به امروز موعود، جمهوری اسلامی نه تنها دچار تنش های داخلی می شود، بلکه برای تنفس، برنامه ریزی درازمدت، و «مدیریت» بحران موجود، دچار «خفگی مصنوعی» می شود.

### چه باید کرد؟

بر این باورم که اگر جمهوری اسلامی نتواند به راست میانه بچرخد، ایران با سرعتی وصف ناپذیر به سوی آنارشیسم حرکت خواهد کرد. با فرض به اینکه تحلیل بالا درست باشد، و با فرض به اینکه جمهوری اسلامی در حال «مدیریت» فروپاشی است، و با توجه به هشدار سردار [امیرعلی حاجی زاده](#) فرمانده نیروی هوافضای سپاه « اگر قرار باشد اتفاقی بیفتد یا تهاجم نظامی انجام شود، اولین کسانی که باید جواب دهند، ما هستیم، ما از این بخش نگرانی نداریم، نگرانی ما از درون و داخل است، از آقازاده‌ها و برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌هاست، از کسانی است که روی تصمیم‌گیران و تصمیم‌سازان اثر می‌گذارند.»؛ می‌خواهم با اشاره به یک نکته قدیمی، زاویه جدیدی در این مبحث باز کرده، و یک سری سوال مطرح کنم.

اگر بحران فروپاشی توسط جمهوری اسلامی مدیریت نشود، نقش اپوزیسیون چه می تواند باشد، و چه می تواند بکند؟

واقعیت اینست که نمی توان بدون شناخت دقیق از اپوزیسیون، و پرداختن به پیش زمینه ها، و تعریف قواعد بازی، به این سوال کلی پاسخ داد که «چه باید کرد؟»

در بخش های پیشین سعی کردم تا حدودی به ریاضیات و قواعد «بازی» پرداخته و خاطر نشان کنم که نمی توان بی مهابا هر واژه و تعریفی را در هر زمان و شرایطی استفاده کرد، مگر اینکه نخست آن واژه را تعریف کرده باشیم و دیگر اینکه، بتوانیم راه حل مشخص و مقبولی ارائه دهیم. تکرار می کنم، نمی توان از سرنگونی، از بحران، از دموکراسی، و یا حقوق بشر صحبت کرد، وقتی تعریف مشخصی که عملاً به آن پایبند هستیم را نتوانیم ارائه دهیم. واژه کلیدی «چه باید کرد» هم در همین چارچوب معنا پیدا می کند.

به زبانی دیگر، وقتی می گوئیم «چه باید کرد» باید «کننده» فعل «کردن» را هم مشخص کنیم. چه کسی چه باید بکند؟ و فوراً بپرسیم: برای «چه هدفی» چه باید بکند؟ بطور مثال، آیا هدف سرنگونی است؟ اگر آری، آیا هر «وسیله» ای برای رسیدن به این «هدف» پذیرفته است؟ اگر نه، «چه باید کرد؟» که در اینجا، چه باید کرد به این مفهوم استفاده می شود که چه وسائلی «مقبول» هستند و کدامین نیستند؟

از سوی دیگر، آیا «هدف» سرنگونی است، یا «سرنگونی» تنها ابزاری است برای رسیدن به «هدف»ی غایی؟ آن هدف چیست؟ دموکراسی؟ جامعه بی طبقه (توحیدی)؟ انقلاب؟

«چه باید کرد» را می توان از زوایای متفاوتی بررسی کرد. بسیاری می گویند «برجام» برای جمهوری اسلامی «بحرانزا» بوده است. در چنین حالتی، چه باید کرد؟ آیا باید از موافقان برجام حمایت کرد (تعریف حمایت را می گذارم به عهده خواننده تا مترادف آنرا بنا به بینش خودش، استفاده کند) تا نظام اسلامی بحرانی تر شود، و یا اینکه از مخالفان برجام حمایت کرد تا جمهوری اسلامی هرچه بیشتر ایزوله شود؟ ساده اینکه، در این مبحث بظاهر ساده و مشخص، «بسط» و «گشایش دروازه های جمهوری اسلامی به سوی غرب» اپوزیسیون را بیشتر به هدفش نزدیک می کند، یا ایزوله شدن جمهوری اسلامی؟ به زبانی دیگر، «چرخش به راست میانه» به نفع اپوزیسیون سرنگونی طلب است یا ادامه «افراطی گری» و ارتجاع؟ همین سوال را از یک زاویه متفاوت سوال را مطرح می کنم. آیا «فروپاشی» شالوده های جمهوری اسلامی، اپوزیسیون را به سرنگونی نزدیکتر می کند، و یا اینکه (آنطور که من باور دارم) «فروپاشی» باعث آنارشسیسم شده، و در نتیجه «سرنگونی» که به دموکراسی ختم شود، غیرممکن می شود؟ (برای من [فروپاشی و سرنگونی](#) دو مقوله متفاوت هستند).

این سوالات نه آکادمیک هستند و نه ذهنی، بلکه سوالاتی هستند که فعالین سیاسی و نهادهای سرنگونی طلب، از جمله و بخصوص مجاهدین و شورای ملی مقاومت که مدعی آلترناتیو بودن است، می بایست پاسخ دهند (لازم نیست به کسی پاسخ بدهند. فقط به

خودشان پاسخگو باشند تا بتوانند طرحی نو دراندازند).

نزدیک به چهل سال از عمر نظام اسلامی می گذرد. نظام اسلامی هنوز سرنگون نشده است. زمان آن رسیده که فعالین اپوزیسیون به سوالات فوق (و یا سوالهای مشابه) پاسخ مشخص داده و از کلی گویی دست بردارند، وگرنه درب بر پاشنه ای خواهد چرخید که در این چهل سال چرخیده است. زمان خود فریبی به پایان رسیده، و بازتعریف و شفافیت باید در دستور کار قرار بگیرد. ظاهراً هدف مشخص است: **سرنگونی، سرنگونی، سرنگونی**. اما برای بسیاری، راهکار، استراتژی، و اصول مشخص نیست و درپشت پرده ای از ابهام قرار دارد.

### شناخت عوامل بحرانزا

[محمود علوی](#)، وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در ارتباط با «تلاش دشمنان برای فروپاشی جمهوری اسلامی» می گوید «ما تا زمانی که دشمن را در نقاط دوردست زمین گیر کنیم اینجا سربازان امام زمان با اشراف اطلاعاتی تمام تلاش خود را به کار می گیرند تا از انجام اینگونه خرابکاریها جلوگیری کرده و خنثی کنند و به تعبیر رهبری امنیت بی بدیل را برای جمهوری اسلامی ایران به ارمغان بیاورند.» وی به دو پارامتر اشاره می کند. عامل بحرانزا، و مدیریت این عامل (بخش پیشین - عامل، تهدید، غافلگیری و....). جمهوری اسلامی به این نتیجه گیری رسیده که برای دور کردن عامل بحرانزای «تروریسم» می بایست گستره عملیاتی خود را از صحنه داخل دور کرده، تا بتواند آن را مدیریت کند. [احمد رضا پوردستان](#)، فرمانده نیروی زمینی ارتش، استراتژی را چنین توضیح می دهد «ارتش هم اکنون تمام فعالیت هایی که در منطقه صورت می گیرد را رصد می کند و در صورت لزوم با آنها برخورد می کند و مردم ما نیز بدانند که ارتش ما هیچ گاه غافلگیر نمی شود. وضعیتی که امروز در منطقه حاکم است به صورت جنگ های نیابتی است و ارتش ما نیز برای این کار آمادگی کامل را دارد. ما خط قرمز 40 کیلومتری ترسیم کرده ایم و اگر هر تهدیدی به این خط قرمز نزدیک شود با آن برخورد می کنیم و با هیچ کشوری تعارف نداریم.» [روحانی](#) سخنان وی را باز و روشن می کند. «ایران زمانی که تروریست ها برای سقوط بغداد و دمشق تلاش می کردند، به ندای مظلومیت همسایگان خود پاسخ مثبت داد و اگر ایران نبود داعش، یعنی دولت عراق و شام، عملاً تحقق پیدا می کرد و آنها هم بر دمشق و هم بر بغداد پیروز می شدند.» این نگاه جمهوری اسلامی به «عامل بحرانزا»ی تهدید از بیرون، و «مدیریت بحران» است. حال، بیاییم، خود را در مقام پاسخگو قرار داده، و این موضوع را با طرح چند سوال، از چند زاویه متفاوت ارزیابی کنیم.

- 1- اگر سپاه قدس عملیات برونمرزی علیه داعش را انجام نمی داد، موقعیت کنونی ایران چه بود؟
- 2- آیا به نفع اپوزیسیون، و امر «سرنگونی» بود اگر داعش بر عراق و شام حاکم می شد؟

با تکیه بر تئوری «دامینو» (domino) و با توجه به این واقعیت که یکی از «عوامل» اصلی بحران در ایران، و در خاورمیانه، خود جمهوری اسلامی است، می توان بحث کرد که حذف (سقوط) این «عامل بحرانزا»، به سقوط بسیاری از عوامل بحرانزای دیگر می انجامد. به زبانی دیگر، اگر جمهوری اسلامی نباشد، داعش نیست، عربستان بحرانزایی نمی کند، قیمت نفت تثبیت می شود، آمریکا بانک ها را تحریم نمی کند، و.... در تئوری دامینو، قرار بر اینست که اگر بلوک اول (دامینو اول) بیفتد، بقیه بلوک ها یکی پس از دیگری بیفتند. در این چارچوب، چند نکته شایان توجه است. در تئوری دامینو، بلوک ها نزدیک به هم چیده می شوند، و تمام بلوک ها را بازیگر چیده است. ساده اینکه این «سقوط» مهندسی شده است. هرچند این روش فکری قابل تأمل است، اما اینگونه پاسخگویی، به گونه ای، فرار از پاسخ به سوالهای بالاست. سوال بالا در اصل ما را در مقابل یک دو راهی، و در برابر سوالی اصلی تر قرار می دهد. **این سوال از ما توقع تعیین تکلیف دارد** که «اگر در قدرت بودیم، و اگر چنین بحرانی پیش روی ما قرار می گرفت، عکس العمل ما چه بود؟» (مبحث چه باید کرد، از زاویه ای متفاوت). این سوال، **هویت سیاسی ما، اخلاق سیاسی ما، راهکارهای پیش روی ما، و خلاصه گزینش های ما را تعریف می کند.** برای پاسخ نباید به جنایتکار بودن جمهوری اسلامی، و یا حتی داعش متوسل شد، چرا که ما را به بیراهه می کشاند و از تمرکز روی اصل موضوع دور می کند. برای یکبار و در طول تمام این سلسله نوشتار بپذیریم که جمهوری اسلامی جانی، دجال، شیاد، تروریست و.... است، و ما خواهان سرنگونی آن هستیم. این قابل بحث نیست. حال و از اینجا به بعد به سوالهای کلیدی پیرامون «چه باید کرد» و نقش اپوزیسیون، بدون اینکه ذهن خود را منحرف کنیم، پردازیم.

سوال ساده است، اگر ایران بخواهد مورد حمله قرار بگیرد (چنانکه سوریه، عراق، لیبی و... قرار گرفته اند) راهکار برونرفت ما چه می تواند باشد. در عالم سیاست می شود با پاسخ دوپهلوی از کنار این قبیل سوالات گذشت، اما در عالم واقع، و وقتی مردم سوال کننده هستند، فرار از پاسخ، ما را به همان جایی می کشاند که دولت «شیاد» روحانی و احمدی نژاد و یا خاتمی کشانده شده است. **حمایت مردمی به حداقل می رسد.**

همین سوال را دوباره مطرح می کنم، با این فرض که اپوزیسیون سرنگونی طلب مخالف حمله بیگانه به خاک وطن است، و با این فرض که یکی از عوامل شروع جنگ و یا حمله



نظامی به ایران، رفتار و کردار جمهوری اسلامی است، دوباره می پرسیم، موضع ما، اگر آمریکا، عربستان و یا اسرائیل به ایران حمله کند چیست، و **عملا** (بجز صدور اطلاعیه و بیانیه و محکوم کردن و کارکرد سیاسی خلص) چه می کنیم؟

و یا، موضع ما در قبال صهیونیسم، فلسطین، موجودیت اسرائیل، و... چیست؟

از دوران دکتر مصدق تا به امروز ثابت شده که جهانخواران قابل اعتماد نیستند. این نکته وقتی آمریکا و انگلیس پایگاه های ارتش آزادی بخش ملی ایران را بمباران کرد (هرچند مجاهدین خود را بی طرف اعلام کرده بودند)، و چند سال بعد (با اینکه تعهد سپرده بودند که از مجاهدین در اشرف و لیبرتی حفاظت کنند) چشم بستند تا دشمن بتواند فرزندان خلق را به خاک و خون بکشاند، بازهم ثابت شد که نباید به آمریکا و شرکاء اعتماد کرد. در جریان برجام و پذیرش کاپیتولاسیون ز سوی جمهوری اسلامی، باز هم ثابت شد که به آمریکا و شرکاء نمی توان اعتماد کرد. با توجه به این واقعیات، موضع ما در قبال آمریکا، پس از سرنگونی چیست؟

جمهوری اسلامی می گفت «نه شرقی، نه غربی» و امروز می بینیم که هم شرقی است و هم غربی. این فاصله حرف تا عمل است.

چنانچه ملاحظه می شود، «چه باید کرد» فقط یک سوال نیست، بلکه تعیین کننده هویت «فعل»، «فاعل»، «مفعول» و «ابزار و هدف» است. به همچنین واژه «حقوق بشر»، «دموکراسی»، و....

با توجه به گذشت زمان، و این واقعیت که ایران امروز، دیگر آن ایرانی نیست که سی و چند سال پیش ترک کردیم، اپوزیسیون لازم است که همه چیز را بازتعریف کند. آنچه کهنه است را دور ریخته، جایگزین انتخاب کرده و تبیین کند. به دنبال مقصر نگردیم، بلکه به دنبال راهکار عملی و رادیکال باشیم. پاسخ به «چه باید کرد» با موضعگیری در برابر این قبیل سوال ها آغاز می شود.

به سوالی متفاوت می پردازم. اگر جمهوری اسلامی در یک درگیری درون نظامی، متلاشی شود، ایران در کجا قرار می گیرد؟ و در ادامه به این سوال پردازیم: در چنین سناریویی، چه کسی در داخل ایران می تواند فروپاشی نظام اسلامی را مدیریت کرده و سکان تغییر را در دست بگیرد؟ به راستی اگر در سال 1357، به این سوال پاسخ داده می شد، باز هم می توانستیم ادعا کنیم که «رهبری دزدی شد»؟ ساده تر بنویسم، اگر امروز به این سوال پردازیم، فردا خواهیم گفت که «رهبری دزدی شد» که «خون شهدا نادیده گرفته و پایمال شد». آیا نپرداختن به این سوالها، ایران را پس از سرنگونی به دیکتاتوری نمی کشاند؟

برای پاسخ به بسیاری از این قبیل سوال ها، می بایست موقعیت واقعی اپوزیسیون سرنگونی طلب ارزیابی، و پرسیده شود که «آیا اپوزیسیون سرنگونی طلب توانمندی مهار

آنارشیسم را دارد؟» «چگونه و با چه ابزاری؟» بهتر بنویسم، برای پاسخ به این قبیل سوال ها، **اپوزیسیون سرنگونی طلب می بایست موقعیت واقعی خود در سال 1395 را تعریف کرده و منطقاً نشان دهد که در کجای صفحه مختصات قرار دارد.** زمان آن رسیده که «رهبر»ان اپوزیسیون سرنگونی طلب از ناستالژی دوری کرده و با درک مشخص از شرایط مشخص امروز، راهکار نشان دهند، و یا اذعان کنند که توانمندی «رهبری» ندارند.

در بخشهای نخستین این سلسله نوشتار، خاطر نشان کرده بودم که برخی از نتیجه گیری های این قلم در این سلسله نوشتار می تواند باعث رنجش مبارزین و آزادیخواهان بشود. فکر کنم، که آن رنجش از این نقطه به بعد آغاز شود.

در بخشهای بعدی به اپوزیسیون و مدیریت دوران «فروپاشی» می پردازم.

علی ناظر

11 اردیبهشت 1395

30 آوریل 2016

## مرز - در حاشیه دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون

در حال تحقیق برای تهیه بخش هشتم بودم که دوستی تلفن کرد و پس از جویای حال، و طبق سنت همیشگی ابراز لطف در حق این قلم، توجه مرا به چند مصاحبه که در سایت ها مورد بحث قرار گرفته معطوف داشت و پرسید نظرت چیست؟ در آن روز پاسخم این بود که خیلی وقت است که دیگر این قبیل مطالب را نمی خوانم؛ و این ته مانده انرژی خود را صرف مطالبی می کنم که نه به امروز بلکه به فردا مربوط می شوند. ایشان گفتند که برو بخوان چون هم به امروز و هم به فردا مربوط می شود.

شایان توجه اینکه، این دوست از منتقدین پرو پا قرص مجاهدین است، و قاعدتا می بایست از متن آنچه مورد نظر ایشان است، شادمان باشند، اما نبود.

به هر روی متن را خواندم، و پاسخ ها به آن مصاحبه را هم خواندم. آنچه در زیر می آید نظرم، به عنوان یک فعال سیاسی، است.

اما نخست یک نکته را می خواهم برای چند صدمین بار بازگو کنم. من هیچ زمانی خود را «مبارز» و یا «روشنفکر» قلمداد نکرده ام چرا که برای این واژه بینهایت احترام قائلم، و فکر می کنم که نباید واژه ها را تهی از معنی و محتوا کرد. بدین منظور، و برای روشن شدن چند و چون آنچه در ادامه این سلسله نوشتار می آید، چند تعریف شخصی از واژه را در زیر می آورم.

### سرنگونی طلب

وقتی از اپوزیسیون صحبت می کنم، منظورم سرنگونی طلبان است. از راه کارگر و پیکار و ستاره سرخ و فدایی و توفانی گرفته تا مجاهدین خلق و ملی-مذهبی و طرفداران فهیم و پرشور علی شریعتی. بنابراین و در یک جمله می توان خلاصه کرد که اصلاح طلبان درون نظام را اپوزیسیون نمی دانم. آیا این یک ارزیابی غلط است، و آیا «اصلاح طلبانی» که بخاطر باورشان به زندان افتاده اند را می بایست با همان چوبی راند که خامنه ای را؟ پاسخ من ساده است:

- برای آزادی هر انسان به بند کشیده ای باید فعال بود و از آزادی اندیشه و بیان او دفاع کرد.
- هیچ انسانی نباید بخاطر بیان دگراندیشانه اش ستم ببیند.
- از حقوق انسانی اصلاح طلبان درون نظامی که مورد ستم قرار می گیرند می بایست دفاع کرد، درعین حال باید بخاطر داشت که آزادی آنها به آزادی خلق منجر نمی شود،

- چرا که آنها مدافع همان قانون اساسی و اندیشه و فرهنگی هستند که خمینی بوده است. آنها اپوزیسیون درون نظام هستند، و به «دوران طلایی امام» باورمندند.
- هر فرد و شخصیت و نهادی که خواهان ادامه حیات این نظام باشد، در حیطه سیاست گذاری خامنه ای و نظام اسلامی قرار می گیرد.
  - «اپوزیسیون»، باید خمینی را باعث و بانی تمام ستم و جنایتی که بر ملت ایران گذشته، بداند.
  - یک سرنگونی طلب، می بایست بنا به مفهوم این واژه، ساختار شکن باشد.
  - باید خواهان بازنویسی قانون اساسی و حذف اصل ولایت فقیه باشد.
  - می بایست حقوق زنان را در انتخاب پوشش و گویش و رفتار به لحاظ حقوقی و قانونی به رسمیت بشناسد.
  - می بایست آزادی بیان و مطبوعات را کاملاً بپذیرد و در اجرای حقوقی و قانونی آن اما و اگر نشناسد.
  - یک اپوزیسیون سرنگونی طلب می بایست سکولار، کثرتگرا، و مدافع تمامیت مرزی ایران باشد.

حال آقایان موسوی و کروبی و یا خانم زهرا رهنورد که بخاطر مواضع اخیر خود مورد ظلم و جور قرار گرفته اند هم می توانند سرنگونی طلب بشوند، اگر به نکات بالا متعهد باشند؛ در غیر اینصورت آنها «معترضین» به رفتار و کردار جمهوری اسلامی بوده، و به دنبال بقای نظام اما در ساماندهی جدید و «اصلاح شده»، هستند.

در سال 1381، درنوشته «مجاهدین امر به وظیفه، امر به نتیجه» این شخصیتها را «ریزشی» نامیده و در آنجا، آینده آنها را در تقابل با نظام، و نزدیکی به مجاهدین ارزیابی کرده بودم. در عین حال نوشته بودم که مجاهدین می بایست توان جذب این ریزشی ها را داشته باشند. آنچه در 1388 رخ داد، مؤکد این تر بود و می توانست جنبش اصلاح طلب و جوانان وابسته به آن نگرش را به جنبش سرنگونی طلب و ارتش آزادی بخش ملی ایران متصل کند. اما چنین نشد.

نه پیام هایی که از سوی آقایان کروبی و موسوی داده می شد توانست این استراتژی را شاخ و برگ دهد، و نه پیام هایی که از سوی مجاهدین داده شد، توانست بمثابه «چسب» عمل کرده و نظام را از بحران فروپاشی به سوی بحران سرنگونی بکشاند. این همان نکته ای است که بارها تکرار کرده ام: **مدیریت بحران فروپاشی و تبدیل آن به بحران سرنگونی.**

## شرم انقلابی

شاید بهتر بود تیتراژ را «شرم انسانی» انتخاب می کردم، چرا که در سی و اند سال گذشته، واژه «انقلابی»، و «مبارز» بسی بی رویه و خودپسندانه استفاده شده است.

به نظر من، نمی توان از آزادی ایران و خلق ستمدیده سخن گفت، و به چند واقعیت اشاره نکرد:

- نمی توان پیام زیبا قامتان مبارزی که از 1357 تا 67، و تا به امروز به دست دشمن به قتل رسیده اند را از یاد برد.
- نمی توان زخمهای تمام زندانیان سیاسی (تکرار می کنم، تمام زندانیان سیاسی چه آنها که جان سپردند و یا آنها که از بند رستند) را نادیده گرفت.
- نمی توان به احترام مبارزانی که در گنبد و کردستان و بلوچستان و آذربایجان و آمل جان سپردند سر خم نکرد، و خاطره رزمندگان فروغ جاویدان را گرامی نداشت.
- نمی توان بخاطر شکست در پروسه رهاسازی ایران، این جان های لطیف تر از گل را «تلف شدگانی» که قربانی اهداف خودمحرورانه «رهبر»ان خود شده اند، خواند.
- به نظر من، انتقاد از اپوزیسیون زمانی معنا و مفهوم «رادیکال» دارد که شرم انسانی نگذارد یاد و خاطره این مبارزان و ایثارگران راه آزادی، مخدوش شود. آنها ایستادند، تا آسیب یورش بیرحمانه دشمن بر خلق ستمدیده به حداقل برسد. آنها همچون سدی استوار سیلاب ارتجاع را از ویرانگری بازداشتند. آری، سلحشوری انقلابی ده ها هزار انسان پاک اندیش که نامشان را نمی دانیم و یا به مرور زمان از یاد برده ایم هرگز فراموش نمی شود و تاریخ ایران به تک تک آنها مدیون است. می خواهد بنام مجاهد، فدایی، کمونیست و ملی مذهبی، و یا شاعر و نویسنده و هنرمندی منفرد و مستقل جان فدای آزادی کرده باشند؛ همگی یکسان، و در یک رده و حد، فرزند غیور خلق هستند.

## اصل انتقاد و انتقاد پذیری

این احترام و بدهی، مرا به هنگام انتقاد از کارکرد اپوزیسیون دچار تناقض می کند، چرا که نمی خواهم خاطره آن عزیزان را به قلم خودپسندانه خود آلوده کنم. اما، انتقاد یک اصل سازش ناپذیر است، و پس از گذشت نزدیک به چهل سال از دگرگونی نظام سیاسی ایران، چاره ای نیست بجز بازنگری و تحلیل آنچه گذشت، و خطاهایی که می توانست رخ ندهد، و

مهمتر از همه، بررسی راهکارهای پیش رو، چاره ای نیست بجز پرداختن به کارکرد و اندیشه مجاهدین و شورای ملی مقاومت.

هرچند شورای ملی مقاومت و مجاهدین خلق می بایست در دو جایگاه متفاوت تئوریک و پراتیک بررسی شوند، اما در این سلسله نوشتار همگون بررسی می شوند.

## **یک نیروی رادیکال نمی تواند به اصول خلقی خود پایبند بماند، اگر از خود (رفنار و گفتار و کردار) انتقاد نکند، و یا تحمل و فرهنگ پذیرایی انتقاد نداشته باشد.**

مجاهدین خلق، متأسفانه در برخی از موارد نشان داده اند که از این اصل دور شده اند و هر انتقادی را همسویی و همنوایی با دشمن ارزیابی کرده اند. بسیاری از یاران را از خود رانده اند. بسیاری را بیهوده از خود رنجانده اند. بسیاری از یاران را به سکوت واداشته اند، چرا که منتقدین را با شنیع ترین برچسب ها آلوده کرده اند. متأسفانه، اعضای شورای ملی مقاومت از این فرهنگ دفاع کرده، و امضای خود را پای هر خطای مجاهدین می گذارند. متأسفانه، اعضای شورای ملی مقاومت (و مجاهدین خلق) متوجه این نکته نیستند که دوری گزیدن از اصل انتقاد و انتقاد پذیری روزی گریبانگیر خود آنها می شود. وقتی عضوی، از شورای ملی مقاومت و یا سازمان مجاهدین خلق جدا می شود، نخست خود اوست که قربانی همان فرهنگی می شود که روزی پای سند برچسب زنی امضا گذاشته بود. ساده اینکه، خود کرده را تدبیر نیست. شاید بهترین نمونه، موقعیت کنونی آقایان مجدرضا روحانی و کریم قصیم باشد.

روزی که ماده الحاقی را که اصل آزادی مطبوعات را به زیر سوال می برد، امضا کردند، و یا روزی که علیه آقای هدایت الله متین دفتری و خانم مریم متین دفتری هرآنچه نباید می گفتند، گفتند؛ اولین کلنگ بر قبری بود که امروز به عمق آن سقوط کرده اند. اما همگون کردن این دو با دشمن جنایتکار، منحرف کردن اذهان عمومی از درک و شناخت مشخص از «دشمن» است.

به جدا شدگان از مجاهدین نمی پردازم، چرا که خطای آنها و همسویی آنها با فرهنگ مجاهدین بسی عمیق تر و بسی پررنگتر از اعضای جدا شده از شورای ملی مقاومت است. بسیاری از این اعضای جدا شده، بنیانگذاران فرهنگ حاکم بر مجاهدین هستند. بسیاری از اعضای جدا شده (از جمله شاعر و محقق بسیار توانا، اسماعیل وفا یغمایی که سروده های او مشوق پیوستن بسیاری به صف مجاهدین بود)، در مقامی بودند که می توانستند فرهنگ حاکم را تغییر دهند. اما، نه تنها به تغییر فرهنگ اقدام نکردند، بلکه آن را توسعه داده و ریشه آن را آبیاری کردند. شعر سرودند، و یا در مقام سردبیری ارگان و یا رادیو مجاهد مباحث کلیدی را سانسور و ویرایش می کردند، و با نگاه و زبانی آلوده به زهر و تمسخر، منفردین را به زیر

ضرب می گرفتند. آری، امروز می گویند که آن رفتار، اشتباه بوده، اما اشتباهی که به آن اعتراف می کنند را دهه ها ادامه دادند و دهه ها تبلیغ کردند.

**انحراف و یا آلوده کردن فرهنگ یک خلق، با یک یا دو خط انتقاد از خود به مسیر دموکراتیک باز نمی گردد.**

## مرز

به چند واقعیت دیگر اشاره کنم. بنا به تعاریف کلاسیک، یک «چریک» نباید بیش از 6 ماه زنده بماند، اما اگر ماند، آیا دیگر چریک نیست؟ بنا به تعریف کلاسیک، یک مبارز باید در بطن جامعه بماند و در بطن جامعه مبارزه کند. یک زندانی سیاسی سرنگونی طلب هم باید در زندان اعدام شود. اما آیا تمام «سر موضعی» ها که پس از تابستان 1367 (به هر دلیلی) از زندان رستند، «خائن» به آرمان هستند؟ آیا اگر کشته می شدند بهتر بود؟ وقتی اینهمه جوان به زندان افتاده و مورد تجاوز قرار می گیرند و ما در خارج کشور و در «سواحل امن» به خود برچسب «فعال سیاسی» می زنیم، آیا به راستی خود را گول می زنیم و یا «خلق» را؟

در پاسخ، شاید باید گفت هرکسی آزاد است هر کاری بکند، اما «رهبران» نباید «چون به خلوت می روند، آن کار دیگر» بکنند. ساده اینکه، اگر اسم آن فعال سیاسی «اشرف دهقانی» و یا «مسعود رجوی» و یا .... است، آن «فرد» باید دقیقاً همان رفتار و کرداری را داشته باشد که «گفتار»ش است. در غیر اینصورت، «ریاکار» است، و یا «با فردی که از سلامت روانی برخوردار باشد روبرو» نیستیم.

این «منطق» و «چیدمان» ظاهراً درست و «عقلانی» است، اگر همه چیز را «ایدئالیستی» تعریف و بررسی کرده؛ و یا نگاهی «عرفانی» که رفتارشناسی را فقط با مطالعه «مثنوی» فورموله می کند، داشته باشیم. در این چیدمان «عرفانی»، نخست باید «خود» و «خویشتن»، «منزه» بشود، تا بتواند بر «آلودگی» خرده بگیرد. اما وقتی «فرد» به آن درجه از «خودشناسی» برسد، از هر «آلوده»گی خرده نمی گیرد. زمین و زمان را در یک مدار دیگری بررسی می کند.

در عالم واقع، نمی توان در «سواحل امن» نشست، و دیگران را محکوم به نشستن در سواحل امن کرد. نمی توان تاریخچه مبارزاتی دیگران را به سخره گرفت، وقتی تاریخچه مبارزاتی خود «محدود» به یک دوره کوتاه است. نمی توان از اصل «انتقاد پذیری» دفاع کرد، اما به «منتقد» از عملکرد خود شدیداً و با کریه ترین واژه ها حمله برد.

وقتی، خواسته و یا ناخواسته، مرزها را مخدوش می کنیم، و آنچه «حرمت» است را از فرهنگنامه خود پاک می کنیم، دشمن، آن جایگاهی را که تاکنون اشغال کرده بودیم را تسخیر می کند. وقتی به عزیزترین سمبل مبارزاتی توهین می کنیم، یورش دشمن به صف مبارزان حد و مرزی نخواهد شناخت. چه بخواهیم و چه نخواهیم، چه منظورمان باشد و چه نباشد، چه از سر هیستری و عصبیت باشد و یا از سر دلسوزی، هرگونه مخدوش کردن مرزها، و حرمت شکنی، بمثابة صاف کردن جاده برای دشمنی است که علیه اش سالها و سالها «سرموضعی» بوده ایم.

شک ندارم که بسیاری از مجاهدین دلگیرند، از عملکرد فدایی خلق دلسرد شده اند. شک ندارم که بسیاری از انتقادات به مجاهدین و یا چریکهای فدایی خلق درست است و باید بر این انتقادات پای فشرده.

شک ندارم که بسیاری از دلسوزان مجاهد و فدایی مورد کج رفتاری اعضا و هوداران مجاهد قرار گرفته اند.

اما هیچ کدام، هیچکدام از کج رفتاری ها نمی تواند و نباید ما را به برخوردی هیستریک وادارد. برای من «شرم انسانی» یک اصل است. شرم انسانی، آنچه‌یست که خمینی آمد تا ایران و ایرانی را از آن تهی کند. به این ورطه نیفتیم.

خلاصه می نویسم. من به مجاهدین خلق و چریکهای فدایی خلق ایران خرده بسیار گرفته ام، و از رفتار و کردار و گفتار آنها بسی انتقاد کرده ام، اما آنها همچون فرزندی عزیز در دامن خلقی ستمدیده بزرگ شده اند. با انتقاد، باید به آنها یاری رساند تا رشد کنند، تا مجاهدخلق و فدایی خلق بمانند.

و در پایان...

رفیق خلق، اشرف دهقانی، آزادیخواه نستوهی است که سینه ای پر از خاطره و تجربه و آموزه دارد. جایگاه و حرمت اشرف دهقانی با چند جمله تلخ، و یا برخوردی نیشدار، از اذهان حذف نمی شود. نمی توان با چند مصاحبه خاطره و تاریخچه بی بدیل چریک فدایی خلق و مجاهد خلق را به منجلاب آلوده کرد.

با درود به امیر پرویز پویان و یاران همیشگی او

علی ناظر

22 خرداد 1395



لینک به بخشهای 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، [حاشیه](#)

**30 خرداد**

با سلام و درود به تمام مبارزان و مجاهدینی که از بهمن 1357 تا خرداد 1360 از پای ننشستند و پرچم «نه به ارتجاع» را برافراشته نگاه داشتند، و با فدای جان و آزادی خود، خلقی را از ظلمت کامل نجات دادند. در 35 سال گذشته، مجاهدین و اپوزیسیون سرنگونی طلب خطا بسیار کرده و گامهایی برداشته اند که درپیچ و خم هایی، مسیر را به انحراف کشاند. یاد آنها که جانباختند، و آنها که شکنجه شدند و عاقبت از چنگال جمهوری اسلامی رستند، گرامی باد.

**پیش زمینه**

در 7 بخش گذشته (و حاشیه)، به چند راهکار آکادمیک اشاره ای چند داشتیم. این راهکارها و کاربردها می تواند مبارزین را با (روشهای علمی) و نحوه اندیشیدن و رهایی از انحراف فکری به هنگام بررسی و تحلیل یاری برسانند. در ادامه، با استفاده از آن مباحث آکادمیک و علمی به مسائلی که توانسته بین مردم و اپوزیسیون مانع ایجاد کند، می پردازم.

در پایان بخش هفتم نوشتیم که «آیا اپوزیسیون سرنگونی طلب توانمندی مهار آنارشیسم را دارد؟» «چگونه و با چه ابزاری؟» بهتر بنویسم، برای پاسخ به این قبیل سوال ها،

**اپوزیسیون سرنگونی طلب می بایست موقعیت واقعی خود در سال 1395 را**

**تعریف کرده و منطقاً نشان دهد که در کجای صفحه مختصات قرار دارد.** زمان آن

رسیده که «رهبر» ان اپوزیسیون سرنگونی طلب از ناستالژی دوری کرده و با درک مشخص از شرایط مشخص امروز، راهکار نشان دهند، و یا اذعان کنند که توانمندی «رهبری» ندارند.»

همچنین نوشته بودم که «وقتی می گویم «چه باید کرد» باید «کننده» فعل «کردن» را هم

مشخص کنیم. چه کسی، چه باید بکند؟ و فوراً بپرسیم: برای «چه هدفی» چه باید بکند؟

بطور مثال، آیا هدف سرنگونی است؟ اگر آری، آیا هر «وسیله» ای برای رسیدن به این

«هدف» پذیرفته است؟ اگر نه، «چه باید کرد؟» که در اینجا، چه باید کرد به این مفهوم

استفاده می شود که چه وسائلی «مقبول» هستند و کدامین نیستند؟ از سوی دیگر، آیا

«هدف» سرنگونی است، یا «سرنگونی» تنها ابزاری است برای رسیدن به «هدف» ی غایی؟

آن هدف چیست؟ دموکراسی؟ جامعه بی طبقه (توحیدی)؟ انقلاب؟»

واقعیت اینست که نمی توان به این نکات و واژگان پایه پرداخت و راهکارها را «نقد بیرحمانه»

کرد، مگر اینکه، «فعل»، «فاعل»، و «راهکار» و «هدف» را مشخص و تعیین کنیم. اما در گام

نخست، باید «هدف» خود از این «نقد بیرحمانه» را مشخص کنیم. چرا «نقد» می کنیم؟

«مخاطب» ما کیست؟ «آلترناتیو» ما چیست؟ و... بالاخره «به کجا می خواهیم برسیم و مخاطب خود را به کدام سو هدایت می کنیم؟»

### جایگاه «ناظر»

چنانچه در بخش «حاشیه» مشخص شد، تحلیل، بررسی رویدادها، و هرآنچه با قلم این سطور نگاشته می شود بیطرف نیست، چرا که حس نفرت از این نظام، و عشق و احترام به جانباختگان آزادیخواه (چپ و کمونیست، مجاهد، و یا ملی - مذهبی) که در برابر نظام جهل و جنایت ایستاده و جان فدای آرمان و میهن کرده اند، به این قلم اجازه نمی دهد تا بیطرف بیندیشد، بیطرف بنویسد، و یا بیطرف قضات کند، هرچند تلاش دارد تا از جایگاه یک «ناظر» مسائل را بازنگری کند. این یک نقص بسیار بزرگ در تمام نوشته های من است، که آن را از یک نوشتار خلص آکادمیک به موضعگیری یک فعال سیاسی سرنگونی طلب تنزل می دهد.

### تضاد اصلی و تعیین تکلیف با خود

واقعیت اینست که اکثر مردم ایران، علیه نظام سلطنتی پهلوی خیز برداشتند، تا نظامی مردمی و حکومتی دموکراتیک جایگزین آن کنند. شاه و نظام پهلوی، بر ملت شریف ایران ستم روا می داشت و فرزندان آزادیخواه را به زندان و شکنجه و اعدام محکوم می کرد و ثروت ملی ایران را یا به هدر می داد و یا خزانه را در اختیار جهانخواران قرار داد تا آن را به یغما ببرند. شاه، به ایران و ملت ایران خیانت کرد، و این خیانت، ورود خمینی به صحنه سیاست را آسان کرد و باعث منحرف شدن خیزش مردمی شد.

واقعیت اینست که شاه، هر آنچه کرد و هر جنایتی را بسندیده دانست، در قیاس با خمینی صدها برابر بهتر بود. صحبت بر سر این نیست که شاه خوب و سیستم سلطنتی مقبول است، بلکه اشاره به این واقعیت است که شاه به اندازه خمینی جنایت نکرد. به اندازه خمینی ثروت ملی را تاراج نکرد، و به اندازه خمینی باعث فساد و عقب افتادگی جامعه نشد. چه از او خوشمان بیاید و یا مثل نگارنده، شاه را نردبانی برای ورود خمینی، این دزد قرن، به خانه ملت بدانیم، شاه بهتر از خمینی بود. با توجه به این نکته، می خواهم روی نکته ای متفاوت، و از زاویه ای متفاوت تأمل کنم.

فرض بگیریم که قرار است نظام جهل و جنایت خمینی ساقط شود، اما تنها آلترناتیو موجود، نظام و حکومتی با مشخصات پهلوی است. فرض بگیریم که قانون اساسی جمهوری اسلامی قرار است باز نویسی شود، اما تنها آلترناتیو موجود قانون اساسی دوران پهلوی است. حال با توجه به آنچه در سی و اندی سال گذشته بر ملت ایران گذشت، و با توجه به واقعیات و جنایاتی که در دوران پهلوی رخ داد، بخصوص کودتای ننگین 28 مرداد، و سقوط دولت ملی دکتر مصدق، انتخاب ما چیست؟ توجه داشته باشیم که قرار بر این نیست که به عقب باز گردیم. قرار بر این نیست که سلسله پهلوی را حیاتی دوباره ببخشیم. قرار بر این است که قانون اساسی و نظام را تغییر دهیم اما نه کاملاً به دلخواهمان.

در این فرض، قرار بر اینست که بین بد و بدتر یکی را انتخاب کنیم. آیا حاضریم نظام خمینی بماند و مردم علیه تمامیت نظام اسلامی قیام نکنند؟ اگر آری، باید بپذیریم که تا به روز موعود، خامنه ای حاکم بر جان و مال مردم ستمدیده ایران خواهد بود. از سوی دیگر، آیا به تغییری محسوس و منطقی در نظام حکومتی ایران که مورد دلخواه ما نباشد، رضایت می دهیم؟

در ایران زندگی نمی کنم، و از مردم آمار نگرفته و نظر سنجی نکرده ام، اما شنیده ام که اگر این سوال را از مردم بکنیم، مردم به این آلترناتیو فرضی رأی داده و خواهند گفت هر کسی بهتر از خامنه ای، و هر نظامی بهتر از نظام اسلامی است. باید با تأمل به این شنیده، این نکته و فرض پرداخت، و هر فردی، شخصا نتیجه بگیرد که آیا این فرض درست است؟

**اگر پاسخ ما مثبت باشد، ناخواسته پذیرفته ایم که هر نظامی، از جمله نظام مورد نظر مجاهدین هم مقبول مردم خواهد بود، و اگر پاسخ منفی باشد، ناخواسته به این نتیجه رسیده ایم که مردم جنایات این رژیم را بر آنچه که نامعلوم است، ترجیح می دهند.**

## **آلترناتیو**

**برای پیشبرد بحث، احساسات شخصی نباید بر قضاوت ما سایه بیفکند.**

در اینجا می توان بحث کرد که نه! اینچنین نیست؛ و بقول برخی از نهادهای سیاسی ادعا کرد «مردم استفرغ خود را دوباره قورت نمی دهند. شاه و سلطنت دور ریخته شده و مردم رو به جلو در حرکت هستند. نظام سلطنتی هرگز باز نخواهد گشت. این یک قانونمندی علمی است.» شاید این ادعا درست باشد، اما در اینجا صحبت، مشخصا، بر سر «شاه» و «پهلوی» نیست. صحبت بر سر «آلترناتیو» است. **آنچه که می تواند موجود باشد و آنچه که می تواند جایگزین «استاتس کو» بشود.**

برای روشن شدن منظورم، به دوران 1388 اشاره می کنم، و می پرسم، آیا کربوبی و موسوی و رهنورد، انقلابی هستند؟ آیا به «دوران طلایی امام» باور ندارند؟ مگر نه اینکه به حکومتی باور دارند که علیه بسیاری از خواست های دموکراتیک ایستاده است؟ آیا در زمان زمامداری آنها، جنایت تابستان 1367 در زندان های سیاسی ایران رخ نداد؟ اگر پاسخ به همه این سوال ها «آری» است، باید پرسید که چرا بخشی از مردم تا به سرحد فدای جان و تحمل شکنجه های غیرقابل وصف، از تغییر «نیم بند» نظام دفاع کردند؟ مگر نه اینکه کربوبی و موسوی و رهنورد و حامیان آنها «ساختار شکن» نبوده اند؟ به راستی چرا خامنه ای و شرکاء به آنها برچسب «منافق» می زنند، در حالیکه این حضرات بارها مجاهدین و سرنگونی طلبان را محکوم کرده اند؟

بپرسیم چرا! چرا بخش بزرگی از جوانان به آن سوی متمایل شدند، و نه به طرف سلحشوران انقلابی چپ و مجاهد؟

برای من پاسخ ساده و روشن است.

اگر بخواهم خلاصه بنویسم و حرف آخر را همین اول بزنم، می گویم هر آنچه بر سر ما می آید به سه دلیل است.

- فرهنگ فقیر حاکم بر مردم
- تأثیر جنایات رژیم بر روند دستیابی به اهداف اپوزیسیون
- اتخاذ خط مشی و گزینش راهکارهای اپوزیسیون در چند دهه اخیر

در بخش های بعدی به این سه نکته می پردازم، اما در این مقطع لازم است به نکاتی دیگر اشاره کنم.

### **ابهام**

به نظر من، می توان هم مخالف جمهوری اسلامی و هم مخالف مجاهدین. اما، برای مخالفت با این دو باید راه حل سوم، برنامه سوم، استراتژی سوم، راندمان بهتر نشان داد. نمی توان گفت «مجاهدین به همان بدی جمهوری اسلامی است، اما نمی دانم چه چیزی و یا کدامین نهاد و تفکری بهتر است». نمی توان به مخالف جمهوری اسلامی ضربه زد و یا به زیر سوالش برد، بدون ارائه طریق بهتر و چپ تر و متعالی تر. انتقاد و تحلیل، و برجسته کردن واقعیات و کم کاری های مجاهدین نه تنها اشکالی ندارد بلکه به رشد آنها هم کمک می کند، البته اگر انتقاد به مجاهدین و فدایی و راه کارگری و حزب کمونیست کارگری و ملی-مذهبی، همراه با ارائه راهکار و آلترناتیو (و البته بهتر و چپ تر) باشد. هدف از «انتقاد»، «ابهام زدایی» و آگاهی رسانی به مردم برای پرهیز از سقوط به ورطه ای آلوده تر از آنچه جمهوری اسلامی به ارمغان آورد.

### **95 تا 96**

حال به خود بنگریم. دقیقاً در زمانیکه جمهوری اسلامی در حال برنامه ریزی برای آینده است، اپوزیسیون به مباحث کاملاً حاشیه ای مشغول شده است. مثلاً، فلان ساواکی که امروز دیگر "رقمی نیست"، چه می گوید. تکرار می کنم، در زمانیکه جمهوری اسلامی در حال بالا و پایین کردن «مناسبات محتمل» در خرداد (1396) است، و در حال بررسی و برنامه ریزی و تصمیم گیریست که حسن روحانی به نفع است یا ...؛ و آیا بازگشت به «درونگرایی» بهتر است یا ادامه به «چرخش به راست میانه»، و در زمانیکه ظریف با آمریکایی های [یوئینگ](#) فروش و اولاندهای [ایریاس](#) فروش، آبدوغ می خورد و [یوتین](#) می خواهد جمهوری اسلامی را به سازمان شانگهای وصل کند، دقیقاً در چنین دورانی، اپوزیسیون به گفته های «[ساواکی بی همه چیز](#)» عکس العمل نشان داده و سعی بر این دارد که نخست ثابت کند که آن ساواکی،

«ساواکی» است، و دیگر اینکه آن ساواکی نه دلسوز مبارزه سرنگونی طلبانه است و نه همه حرفهایش راست است.

بدون شک افشاگری کارخوبیست، و بطور حتم ارتقاء دانش و انتقال تجربه به مردم، کار بسیار خوب و پسندیده ایست، اما «هدف، وسیله را توجیه» نمی کند. ساده و روشنتر بنویسم. برای آشنا کردن مردم به کمکاری و اشتباه محاسبه اپوزیسیون، و یا فلان شخصیت سیاسی، لازم نیست به تواب و شکنجه گر و جاسوس و واواکی و ساواکی بلندگو داد. واقعیات در باره اپوزیسیون را اکثر تحلیلگران و دانش پژوهان می دانند. هر فعال سیاسی می داند که در صحنه سیاست و مبارزه، «عمل» بدون «اشتباه و خطا» ممکن نیست.

ساواکی، ساواکی است، حتی اگر با آب زمزم طهارت داده شود، و اگر صدار «توبه» کند، باز هم ساواکی است. این واقعیت را هیچکس نداند، شکنجه شدگان از بند رسته می دانند. **ساواکی و واواکی و لباس شخصی و شعبان بی مخ و پری بلنده و خواهران زینب و... همه اسم هستند، اما در یک نکته مشترکند؛ همگی دشمن خلق و آزادی بیان و مطبوعات هستند. همگی، در اولین فرصت ممکن، آزادی بیان و رکن چهارم و مصاحبه گر را سر می برند.**

اینها حرف من نیست، بلکه تجربه تاریخی قرن ها مبارزات در سطح جهان است. به ایران و ایرانی، به کمونیست و اسلامی، به مجاهد و فدایی و یا به خمینی چی و شاهی، ربطی ندارد.

در مقطع زمانی که جمهوری اسلامی در حال برنامه ریزی برای «انتخابات 1396» است، اپوزیسیون سرنگونی طلب نباید خود را به مباحث «دون و پایینی»، و یا مباحثی که سالها پیش به آن پاسخ داده شده، مشغول دارد. دشمن شدیداً درگیر حل و فصل مشکلاتش است. مشکل اپوزیسیون سرنگونی طلب تشخیص و ارزیابی راهکارهای دشمن است.

## آتش 96

تهدید به «آتش کشاندن برجام» خامنه ای نه یک تهدید توخالی، و یا عکس العملی هیستریک، بلکه هشداریست به اصلاح طلبان. طرف صحبت خامنه ای سناتورهای آمریکایی و یا آژانس اتمی نیست. خامنه ای بلد است با آنها کنار بیاید، مخصوصاً اگر حسن روحانی بتواند نظام اسلامی را با کمترین هزینه، به سمت «راست میانه» بچرخاند. در غیر اینصورت روابط درونی و بیرونی جمهوری اسلامی به مداری جدید وارد شده، و معادلات منطقه ای باید به گونه ای متفاوت نوشته شوند که خامنه ای و جهانخواران خواهان بازنویسی آن سناریو نیستند.

به این جملات خامنه ای دقت کنیم: «جمهوری اسلامی ابتدائاً برجام را نقض نخواهد کرد، زیرا وفای به عهد، دستور قرآنی است اما اگر تهدید نامزدهای ریاست جمهوری آمریکا مبنی بر پاره کردن برجام عملی شود، جمهوری اسلامی [برجام را آتش خواهد زد](#)». چنانچه ملاحظه

می شود، منظور خامنه ای عقب نشینی از تعهدات برجام و یا به آتش کشاندن منطقه نیست. خامنه ای در حال تعیین خط سیاست خارجی برای پس از انتخابات نوامبر آمریکا، و در نتیجه ادامه «محتمل» حیات سیاسی حسن روحانی است. منظور او آتش گرفتن عباى روحانی است. به همین خاطر، مجد زارع فومنی دبیرکل حزب مردمی اصلاحات، آینده را چنین ترسیم می کند «فصل خانه تکانی تمام شد و هنوز کابینه تغییری نکرده است بنابراین تا دیر نشده آقای روحانی وزرای فَنشَل را بیرون باندازد.... اگر دولت درون کابینه اش زلزله ای صورت ندهد خرداد 96 [زلزله ای با ریشتر بالاتری دولت یازدهم را نابود خواهد کرد](#)». لابیست های مخالف حسن روحانی زیر همین خبر می نویسند «همه با هم موج احمدی نژادی ها . دکتر دوست داریم .... احمدی نژاد رای میاره، ما کارمندان محیط زیست دوستش داریم و بهش رای میدهیم».

طبیعتا، پیشگویی در باره این «نمایش زود هنگام» کمی زود است، چرا که به نظر من احمدی نژاد فقط یک لولو و برای ترساندن کسانیست که سیاست خارجی جمهوری اسلامی را جدی نمی گیرند. اما هرچه که هست، و به هردلیلی مبحث زود هنگام «[انتخابات 96](#)» روی آنتن آمده باشد، یک نکته مسجل است؛ پرداختن اپوزیسیون به مصاحبه با «ساواکی بی همه چیز» در استراتژی کلان جایگاهی ندارد. منظور این نیست که باید از آن سرسری گذشت، بلکه مصاحبه را باید فقط در نهاد تحلیل و پژوهش بررسی کرده و نکات آن را مورد توجه قرار داد، منظور مدیریت ماکرو Macro Management و نه میکرو Micro Management است. متأسفانه شورا و مجاهدین پیش از حد خود را به مدیریت میکرو مشغول می دارند. به نظر من، اپوزیسیون سرنگونی طلب (مخصوصا مجاهدین)، همیشه به مسائل کم اهمیت (خر لنگ) می پردازد. دو سال روی درگیری عشیره ای انرژی گذاشت، حال روی صحت و سقم موارد مطرح شده در فلان یا بهمان مصاحبه. «اپوزیسیون جدی» باید سطح مطالبات، و سطح ارزیابی ها را ارتقا داده و کمتر به این مسائل پیش پا افتاده بپردازد. این قبیل گفتمان ها نمی تواند و نباید در استراتژی کلان تأثیرگذار باشد. برای درک بهتر از شرایط حاضر، کافیت به انتخابات در اتریش، آمریکا، استرالیا، و بالاخره فراندوم در انگلستان دقت کرده، و سمت و سوی سیاست و سیاست گزاران در یک دهه آینده را ارزیابی کرد.

اپوزیسیون باید به اندازه جمهوری اسلامی رشد کرده و بیشتر از جلوی دماغمش را ببیند، و نگذارد هر موضوعی توی چشمانش خاک بپاشد و از دیدن چند گام آنطرفتر بازش دارد، در غیر اینصورت عمر جمهوری اسلامی از 37 سال به 370 سال می رسد، و ما اپوزیسیون سرنگونی طلب هنوز اندر خم همان کوچه 1357 خواهیم ماند.

شاد باشید

علی ناظر

13 تیر 1395

دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - فصل دوم - بخش 1

## لینک به مطالب در فصل نخست

بخش های 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8

و مرز - در حاشیه دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون

## فراسوی امروز - پیشگفتار

در سالگرد 5 مهر 1360، که شعار «مرگ بر خمینی» در خیابان ها طنین افکند، و 7 مهر 1391 که نام مجاهدین از لیست تروریستی آمریکا خارج شد، می خواهم به آنچه در 35 سال اخیر گذشت نگاهی بسیار گذرا داشته، و آنچه در فراسوی امروز است را در اذهان برجسته کنم. در فصل نخست (8 بخش) به نکاتی چند اشاره شد. سلسله نوشتار حاضر متنی است طولانی که در دست تهیه است، و بخش نتیجه گیری آن هنوز آماده نیست. این نوشتار در عرض چندین ماه آینده منتشر شده، و به نکات و پرسشهایی می پردازد که ذهن و فکر هر ایرانی آزادیخواهی را بخود مشغول داشته است. امید است که بستری بشود برای ورود هموطنان در تجزیه و تحلیل این پرسش ها، و یا بیان نکاتی که مورد توجه نگارنده قرار نگرفته و می تواند به روشنتر شدن نکات مبهم یاری برساند.

در این دوران بلبشو که جانوران ماقبل تاریخ با ابزار قرن بیست و یکم به جان مردم جهان افتاده اند و می دزدند و تجاوز می کنند و اشغال می کنند و می کُشند و ککشان هم نمی گزد، می خواهم به آنچه می خواهد برای ایران و خلق ستمدیده پیش بیاید اشاره کنم. می دانم که انستیتو های قدر قدرت، رهبران سیاسی پر تجربه و متفکرین کتاب خوانده دست ها را بالا برده و از ابراز نظر دوری می کنند و آنچه در این نوشتار قرار است نوشته شود، قاعدتا می بایست «آکادمیک» به نظر بیاید؛ اما بر این باورم که می بایست فکر کرد، نقشه راه های موجود را بررسی کرد، و از میان این آتش و خون و خفقان و خاک به چشم ریختن ها، به نتیجه رسید.

حتی اگر آنچه می نویسم غلط از آب درآید، به نظر من، بازهم یک گام مثبت است، چرا که باورمندان به سرنگونی و آزادیخواهان رادیکال، از مشغول داشتن خود به مسائل مطرح شده در این نوشتار پرهیز، و نکات دیگری را بررسی خواهند کرد. اما اگر در این سلسله نوشتار، بتوانم حتی به یک نکته مثبت اشاره کنم، گامی در راستای حل یک مشکل بزرگ برداشته شده است.

لازم به تأکید می‌دانم که به نظر نگارنده، جهان‌خواران و ارتجاع منطقه ای (جمهوری اسلامی و کشورهای عرب زبان مرتجع) در تبانی کامل برای سرکوب مردم ستمدیده خاورمیانه هستند، و به هر جنایت و کشتار و فریبی دست می‌زنند تا به هدف شوم استراتژیک خود برسند. ناگفته روشن است که نگارنده مخالف هرگونه جنگ کلاسیک علیه ایران و یا کشورهای منطقه است، و آنچه در عراق و سوریه و لیبی و یمن می‌گذرد را بخشی از این نقشه شوم می‌داند، و نه خیزش مردم به جان آمده و در نتیجه «انقلاب»ی نوین که به «بهار» آزادی مردم خاورمیانه می‌انجامد.

اولین لازمه برای نوشتاری «آکادمیک»، برخورد بیطرفانه نگارنده به مسائل است (بیطرفی برای یک سرنگونی طلب که واقف به جنایات جمهوری اسلامی است، بسیار سخت است).

### چند نکته

در این فصل، نخست به چند نکته و پرسش‌گلی که در بخش‌های بعدی به آن به تفصیل و با بهره‌جویی از نقل قول‌های بیشماری از دوست و دشمن خواهم پرداخت، اشاره می‌کنم.

- «معیار و ملاک الویت چیست؟»، «هدف وسیله را توجیه می‌کند یا خیر؟»، «آیا نیاز می‌تواند پایه تعیین ملاک الویت بشود؟» آیا «تضاد اصلی» قرن بیستم، همان «تضاد اصلی» در قرن بیست و یکم است؟ چگونه می‌توان با این تضاد در قرن بیست و یکم برخورد کرد؟
- بارها نوشته‌ام که جمهوری اسلامی می‌خواهد به راست میانه بچرخد (برجام 1 و 2). آیا چنین خواهد شد، و یا اینکه جمهوری اسلامی همانطور که در «[از خواستن تا توانستن - ژانویه 2014](#)» اشاره کرده‌ام هنوز در حال مقابله با شرایط حاکم بر «چرخش» است؟ آیا موضع لیام فاکس، [وزیر تجارت بین‌الملل انگلیس](#) (سپتامبر 2016) که «ایران یک فرصت بزرگ برای انگلیس بشمار می‌آید» را می‌بایست در راستای یاری‌رسانی به جمهوری اسلامی ارزیابی کرد؟ شایان توجه اینکه یکسال پیش [لیام فاکس](#) (سپتامبر 2015) می‌گفت که جمهوری اسلامی پشتیبان مالی و عقیدتی تروریسم دولتی است.
- نیروهای سرنگونی‌طلب، از جمله شورای ملی مقاومت ایران و [حزب دموکرات کردستان](#) کومه‌له و ... می‌خواهند جمهوری اسلامی را در نبردی مسلحانه و کلاسیک سرنگون کنند. آیا چنین امکانی وجود دارد؟ تبعات آن چیست. شایان توجه اینکه پیش از این و به تفصیل نظر خود پیرامون جنگ کلاسیک و تبعات آن را در



- سلسله نوشتار «[اشتباه محاسبه](#)» بیان کرده ام. موقعیت کنونی سوریه و لیبی و یمن موکد آن نکاتی است که چند سال پیش (آذر 1391) ادا شده است.
- سرنگونی طلبان خواهان تغییر نظام، قانون اساسی، دموکراسی، سکولاریسم و کثرتگرایی هستند. آیا و با توجه به سوابق نزدیک به 4 دهه گذشته، چنین مهمی از عهده آنها برخواهد آمد؟ آیا برنامه مشخص و حتما بروزی برای این تغییر دارند؟ آیا برنامه پیشنهادی شورای ملی مقاومت که در اوائل سالهای 1360 تنظیم شده، هنوز می تواند پاسخگوی شرایط حاکم بر امروز ایران، منطقه و جهان باشد؟ چرا نیروهای سرنگونی طلب از تشکیل جبهه آزادیخواهان عاجزند؟
  - موقعیت کنونی جمهوری اسلامی پس از برجام را می توان از دو زاویه بررسی کرد. قویتر، و یا ضعیف تر شده است. برای این ادعا چه آمار و ارقام و دلایلی وجود دارد؟ اگر قویتر، آیا امکان سرنگونی آن بیشتر شده یا کمتر؟ و اگر ضعیف تر، نیروهای سرنگونی طلب برای سرنگونی نظام و جمهوری اسلامی چگونه زمانبندی کرده اند؟ اصولا زمانبندی و استراتژی برای سرنگونی چیست؟ آیا درگیری های منطقه ای در گُردستان به درگیری های سراسری در کشور می انجامد؟ اگر نه، آیا محکوم به شکست نیست؟ اگر آری آیا نیروهای درگیر، برای پیشبرد آن استراتژی نفوذ کامل در سطح کشور را دارند؟ شایان توجه که [مصطفی هجری در 5 مرداد 1390](#) خط را اینگونه تعریف می کرد «بعد از پیش بردن این مبارزات مسلحانه طی چند سالی، ما به این نتیجه رسیدیم که فعلا در موقعیت فعلی، هم از نظر منطقه ای و هم از نظر وضعیتی که در ایران وجود دارد و همچنین از نظر بین المللی، مبارزات مدنی و دمکراتیک بیشتر تاثیرگذار هستند.» هرچند بر روی کمک رسانی فعال اروپا و آمریکا تأکید می ورزد «مسئله تنها لشکرکشی نیست. ببینید، ما حالا در منطقه شاهد هستیم که مردم تعدادی از کشورهای منطقه با حکومت های مرکزی مبارزه می کنند. این کشورهای غربی لشکرکشی نکرده اند ولی کمک می کنند، به مردم کمک می کنند، به مردم مبارز، که بتوانند درمقابل سرکوب های شدید حکومت های مرکزی تاب بیاورند. اینها مسائل خیلی مهمی است. ما بویژه می دانیم که کشور ایران و حکومت جمهوری اسلامی در سرکوب مردم به هیچ کسی رحم نمی کند، حتی به افراد خودش هم رحم نمی کند. به همین جهت ما خواستار این هستیم که در مبارزه علیه جمهوری اسلامی به سازمان های سیاسی دمکرات و به مردم مبارز و آزادیخواه ایران در فروپاشی رژیم کمک بکنند.» این خط را [مصطفی هجری در مصاحبه با اورشلیم پست](#) عریان تر بیان می کند «ایران پول زیادی را صرف حمایت از حزب الله و حماس علیه اسرائیل می کند و به نظر من اسرائیل باید رژیم ایران را دشمن اصلی خود تلقی نموده و در جهت تضعیف آن تلاش نماید. حزب الله و حماس کمک های مالی فراوانی از

- ایران دریافت می‌کنند و آنان نیز با ایران در جهت دشمنی با اسرائیل همکاری دارند، به همین دلیل باید اسرائیل از احزاب اپوزیسیون ایران علیه رژیم ایران حمایت نماید».
- با توجه به مذاکرات [صلح در کلمبیا](#)، و پیش از آن مذاکره برای ورود «[آنگسان سوچی](#)» در میانمار که پس از انتخاباتی «رهبر دولت جدید» شد، آیا مذاکره بین نیروهای سرنگونی طلب و جمهوری اسلامی می‌تواند گامی برای تغییر در ایران باشد؟ آیا جمهوری اسلامی توان مذاکره ای منطقی، پیشرو، و صلحدوستانه را دارد، و یا اینکه همچون دولتهای اسرائیل، ماهیت جنگجو، خشن، وحشی و جنایت پیشه ای دارد که هرگونه مذاکره با جمهوری اسلامی را محکوم به شکست می‌کند؟
- دور جدید انتخاب رئیس قوه مجریه جمهوری اسلامی نزدیک است. تهدید نظام در چیست؟ آیا شرکت فعال مردم در انتخابات نظام را تضعیف می‌کند، یا تحریم آن؟ اگر تحریم، چرا تحریم انتخاباتی در عرض چند دهه اخیر نتوانسته نظام را به نقطه سقوط بکشانند؟ آیا مردم شرکت می‌کنند اما اپوزیسیون قادر به اذعان به این واقعیت نیست، و یا مردم شرکت نمی‌کنند اما اپوزیسیون توان بهره‌گیری، از این عدم همسویی مردم با نظام را ندارد؟
- موضع مشخص و روشن سرنگونی طلبان در باره سه جزیره در خلیج فارس چیست؟ بخشی از خاک ایران است یا متعلق به امارات؟ با توجه به اینکه تعداد کشورهای عرب نشین در جنوب ایران بیش از یک کشور (ایران) است، آیا صحیح نیست که نام خلیج فارس به خلیج عرب تغییر کند ([واکنش عمان ایر](#))؟ اگر آری، چرا؟ و اگر نه، با تنشی که کشورهای عربی بر سر این دو مبحث ایجاد می‌کنند و جهانخواران بر روی آن موج سواری می‌کنند چه باید کرد؟
- آیا «نه جنگ» کلاسیک، مترادف با «جمهوری اسلامی آری» است؟ آیا جمهوری اسلامی، ایران را بیشتر از وقوع یک جنگ تمام عیار، ویران نکرده است؟ آیا بیشتر از یک جنگ کلاسیک، منافع ملی و ثروت خلقی ستمدیده را به باد نداده است؟ آیا مثال «مرگ یکبار، شیون یکبار» و یا به زبانی ساده تر، بگذار بر سر ایران بمب و گلوله باران اما این نظام ساقط شود، بهتر از این «مرگ تدریجی» نیست؟ مگر جنگ جهانی اول و دوم تمام اروپا و بخش بزرگی از آفریقا و آسیا را بخاک و خون نکشاند، اما ژاپن و آلمان دوباره ترمیم شدند؟ بگذار [جتهای جنگی](#) از امارات و قطر بر خاک خوزستان و بندرعباس و هرمزگان بمب‌های چند تنی بریزند. بگذار تا [موشکهای آمریکایی](#) از عربستان پرواز کند و بر تهران و کرمانشاه و اصفهان و یزد و کرمان ببارند. بگذار ایران، سوریه شود. میلیون‌ها آواره جنگی، میلیون‌ها کشته و معلول. میلیون‌ها کودک یتیم. تخریب زیرساختارها؛ گرسنگی، شیوع بیماریهای مزمن، فقر و فحشا. اما این نظام ساقط شود. آیا عقلانی است اگر گفته شود «بگذار همه و همه اینها بشود، و

ایران همچون ققنوس سر از این خاک و خون سر برآورد، اما نظام اسلامی از ریشه خشک شود؟» آلترناتیو این نظام چیست؟ پس از این تخریب و ویرانی چه می خواهد بجای نظام اسلامی جایگزین شود؟ و آن هنگام که جمهوری اسلامی با عکس‌العملی وحشیانه تر بر سر اعراب منطقه موشک باراند، و خاورمیانه به تلی از خاک و خون و آوارگی بدل شد، و روز «قیامت» در خاورمیانه عرض اندام کرد، چه اسلامی جایگزین خواهد شد، از جنس داعش یا اسلامی دموکرات و مردمسالار؟

- و بالاخره، آیا واقعیت‌گرا بودن و واقع‌گرایانه نوشتن، آب در آسیاب دشمن است؟ حال که جان فرزندان خلق در گرو بدعهدی‌های آمریکا و دولت عراق و مزدوران جمهوری اسلامی در خطر نیست، و این عزیزان به مکانی امن منتقل شده اند، آیا می توان به مجاهدین و خط و خطوط آنها، بدون به خطر انداختن جان فرزندان خلق، ایراد جدی گرفت؟ اگر در فردای ناشناخته ای، تروریست‌های جمهوری اسلامی یک یا چند تن از فرزندان خلق در اروپا و آلبانی و ... را ترور کردند، آن ترور بخاطر این قبیل نوشتارها است، و آیا این قبیل نوشتارها جاده صاف کن دشمن بوده، و تا زمان سرنگونی و بخاطر این عزیزان، باید لب‌گزید و سکوت کرد؟

بسیاری از نکات و پرسش‌هایی که در بالا آمده، ما را در برابر یک «تعیین تکلیف» با خودمان، با وجدانمان، با اصولمان، و با باورمندیهایمان قرار می دهد. می توان از کنار این نکات با لبخندی زهرآلود گذشت و نادیده گرفت، و البته که می توان پرسشگر را به چارمیخ کشاند، اما نمی توان خود را فریب داد. نمی توان به خود دروغ گفت. واقعیت اینست که به هر دنده که بچرخیم این پرسش‌ها هنوز پایرجا هستند، و در پیش چشم رژه می روند. می توان به «رهبر» ان باور داشت و به هرآنچه آنها تعیین کردند، تن داد. در آن صورت، «رهبران» چاره ای ندارند مگر پرداختن به این پرسش‌ها، و پاسخگویی. پرداختن به این نکات و بسیاری که از قلم افتاده، اما نقشه راه گذشته و آینده را ترسیم می کند، یکی از وظایف غیرقابل انکار «رهبر» ان نیروهای رادیکال است.

در این سلسله نوشتار، تلاش می کنم این نکات را باز کنم و برای خودم پاسخی بیابم، و آن پاسخ را با خواننده در میان بگذارم. اما هر آنچه نوشته شود تنها یک نظر است، و تنها نظر «من» است. حال آنکه برای پیدا کردن «پاسخ»، تک تک ما موظف به پاسخگویی هستیم. باید در برابر آینه نشسته و خودنگری کرده و پاسخی در خور آرمان و اصول و باور و وجدان خود بیابیم. زمان آن فرارسیده که پیش از سرنگونی، از خود بپرسیم «سرنگونی یعنی چه؟»، «آزادی یعنی چه؟»، «ایران در ذهن ما یعنی چه؟»، «مصدق، امیرپرویز پویان، احمدزاده، جزنی، حنیف نژاد، شریعتی، فروغ جاویدان، جنگ ایران-عراق، و مهمتر از همه و همه اینها،

خمینی یعنی چه؟» 35 سال از 5 مهر 1360 می گذرد. زمان بازنگری به تمام واژگان و باورها است.

متاسفانه، برای باز کردن این پرسشها، نگارنده چاره ای ندارد بجز ورود به مبحث، از زاویه «تحقیق و تحلیل». به زبانی دیگر، آنچه منتشر خواهد شد، متنی است طولانی، کسل کننده، مملو از فاکت و لینک و نقل قول، که آنرا بیشتر به یک «کار آکادمیک» تبدیل می کند، تا راه حلی برای مشکلات عینی روی میز. هرآنچه که باشد، این متن به دنبال تهییج احساسات، انحراف اذهان، و بطور حتم به دنبال توهین و شانتاژ و کج رفتاری علیه فرد یا سازمانی نیست، هرچند می تواند بسیاری را آزرده کند.

این بخش از نوشتار به عمد، در تاریخ 5 مهر، روزی که شعار مرگ بر خمینی طنین افکن شد، نوشته و منتشر می شود. می خواهم بپرسم، از 5 مهر 1360 تا 5 مهر 1395، چه اتفاقی افتاد، و چرا جمهوری اسلامی هنوز سرنگونی نشده است؟

با چند نقل قول این بخش را به پایان می رسانم.

می خواهم این رویداد (5 مهر)، این خط، این دستور سیاسی-نظامی-عقیدتی از سوی مجاهدین، و کشتار جمهوری اسلامی (سال 1360 و 1367) را برای خود از دو زاویه ارزیابی کنم: آیا 5 مهر 1360 امر به وظیفه، و یا امر به نتیجه بود؟ و سپس به نتیجه برسم که در 5 مهر 1360 چه اتفاقی افتاد، و چه منافع و مضراتی برای پروسه سرنگونی داشت؟ و در کنار آن از خود بپرسم که از 7 مهر 1391 (خروج نام مجاهدین از لیست تروریستی) تاکنون، چه گامهای مثبت و یا منفی برداشته شده، و کدامین در راستای منافع ملی بوده است؟

[مسعود رجوی: استراتژی قیام و سرنگونی \(بخش هشتم\)](#)

### « اشاره‌یی به قیام مجاهدین در 5 مهر 1360

همه کسانی که سال 1360 را به خاطر دارند، می‌دانند که مجاهدین از نیمه شهریور سال 60 تا اوایل مهر و سپس در اوج خودش در روز 5 مهر در تهران و برخی دیگر از شهرستانها، به آزمایش يك قیام جانانه و راهگشای شهری روی آوردند. سنگینترین بهای خونین را هم پرداختند تا هر چند الگوی سقوط رژیم شاه را قابل تکرار نمی‌دانستند اما می‌خواستند به میدان آوردن عنصر اجتماعی را يك بار دیگر بیازمایند.

- نخستین هدف مطرح کردن شعار "مرگ بر خمینی" و بردن آن به میان مردم بود. این شعار را تا آن موقع هیچ‌کس در عرصه اجتماعی نداده بود و جرات و جسارت فوق‌العاده‌یی می‌خواست. خمینی در آن زمان پشت افراد دیگری مانند بهشتی سنگر می‌گرفت که برای او نقش فیلتر و عایق داشتند و انزجار اجتماعی مردم بر روی آنها متمرکز و کانالیزه می‌شد. مثل همین حالا

که خامنه‌ای تا مجبور نشده بود، احمدنژاد را جلو صحنه مفرستاد تا ضربه گیر او باشد. در آن زمان "کارisma" یا هیبت و جاذبه خمینی بر دوش جامعه و به‌خصوص اقشار عقب مانده بسیار سنگینی می‌کرد. مجاهدین باید پا پیش می‌گذاشتند و "بت" را با عبور از آتش و خون با سنگینترین بها در هم مشکستند.

پیام قشر پیشناز جوان و دانشجویان و دانش آموزان این بود: "مرگ بر خمینی، زنده باد آزادی"، "شاه سلطان خمینی، مرگت فرارسیده"، "شاه سلطان ولایت، مرگت فرا رسیده"، "خمینی حیا کن، سلطنت را رها کن"، "ای جلاد ننگت باد".  
-دومین هدف به میدان کشیدن عنصر اجتماعی و مردمی بود تا اگر از این طریق هم کاری می‌توان کرد، آیندگان گواهی بدهند که مجاهدین مضایقه نکردند اما در اثر شدت و حدت سرکوب، جواب منفی بود.

من در همان زمان نوشتم که «زبان من از توصیف صحنه‌های سراسر شور و ایمان و سراسر پاکبختگی و فدا در آن ایام قاصر است. چیزهایی را که در این باره خوانده و شنیده‌ام، نه میتوانم بگویم و نه میتوانم بنویسم. از من بر نمی‌آید. کار شعراست، کار استادان نقاشی و موسیقی است. کار معلمان سخنوری و کتابت است.

فقط می‌گویم که خدایا تو گواه باش که در آن روزها و به‌خصوص در جنگ‌های خیابانی و در تظاهرات مسلحانه‌ی روز 5مهر 1360، مجاهدین حق تو و حق خلق تو را به کمال و در حد توان خود ادا کردند. گواه باش که برای تو، برای خلق تو و برای آزادی و برای ایران چه گلهای نازنینی در دسته‌های 50تائی، 100تائی و 200تائی با فریاد "مرگ بر خمینی، زنده باد آزادی" توسط دشمن تو و دشمن خلق تو (خمینی) پرپر شدند» .....

.....  
«می‌گویند تا صبح روز بعد، از بعدازظهر این رژیم 1810 اعدام کرده! ای خدا! ای خدا! اللهم فاشهد! مگویند ده تا دوازده هزار دستگیری بوده است. شعار «مرگ بر خمینی» و «شاه سلطان خمینی مرگت فرا رسیده» این‌طوری وارد شده‌ها! وا لا، چه کسی می‌توانست به خمینی چپ نگاه کند. عکسش را توی ماه میدیدند.»

[مسعود رجوی 7 مهر 1391 - پیرامون رای دادگاه استیناف واشنگتن \(ژوئیه 2010\)](#)

«گفته بودیم که مجاهد همیشه مجاهد است، از اوین تا اشرف، لیبرتی و هرکجای دیگر یک رزمنده آزادی است جزئی از ارتش بزرگ آزادی ملت ایران با دوام و سرسخت و استوار در هرشرایطی در هر زمانی و در هر مکانی بله دشمن ضدبشری آرزوی نابودی و انهدام مجاهدین و ارتش آزادی ملت ایران رو با خودش به گور خواهد برد (هورا) این سنت تخلف ناپذیر تکامل و تاریخ است. و حالا به قول قرآن خطاب به ولی فقیه ارتجاع و شیخکان همجنس

و همسخ او باید گفت: فَقُلْنَا لَهُمْ كُتُبًا قَرَدَةً حَاسِيَيْنَ، حرف خداست، مقرر و مقدر کردیم و به اونها گفتیم که عنترها و بوزینگانی سرافکنده و خوار و نزار باشید، مبارک است»

.....

«[حکم دادگاه استیناف واشینگتن](#) - دستور بازنگری لیست به وزارت خارجه

در ژوئیه ۲۰۱۰ دادگاه استیناف واشینگتن، طی حکمی نامگذاری سازمان مجاهدین خلق ایران از سوی وزارت خارجه را مشمول «نقض آیین دادرسی» شناخت و اعتبار مستندات را که وزیر بر اساس آنها نامگذاری مجاهدین را حفظ کرده بود زیر سؤال کشید. دادگاه به وزیر خارجه دستور داد لیست‌گذاری مجاهدین را طبق استانداردهای مورد نظر دادگاه، بازنگری کند.»

.....

به راستی این نقل قولها، واژگان و مواضع سیاسی چه اثراتی در راستای سرنگونی داشته اند؟ آیا سرنگونی طلبان در همان نقطه ای هستند که در 5 مهر 1360 بودند، و همانطور که رفیق جاباخته، اشرف ربیعی در آخرین پیام خود تأکید کرد «جهان خبردار نشد» و این 35 سال به بطالت گذشته است؛ و یا چنانکه خانم مریم رجوی ([در مصاحبه با خبرگزاری مادرید](#) - 18 دسامبر 2012 ، 28 آذر 91) تأکید دارند این 35 سال بیهوده نبوده و «به رسمیت شناخته شدن شورای ملی مقاومت ایران» به عنوان «طرف گفتگوی رسمی» برای ایران، همانند شناسایی بین المللی مخالفان حکومت بشار اسد در سوریه، انجامیده است؟ هدف این نوشتار بررسی و ارزیابی موقعیت جمهوری اسلامی در 35 سال گذشته است. آیا بالارونده و یا رو به سقوط بوده است؟ و بالاخره، مهمترین سوال، چرا جمهوری اسلامی هنوز سرنگون نشده است؟

ادامه دارد

علی ناظر

10 مهر 1395 (بمناسبت 5 مهر 1360)

علی ناظر: دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - فصل دوم -

بخش 2

## لینک به مطالب در فصل نخست

بخش های 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8

و مرز - در حاشیه دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون

## لینک به مطالب در فصل دوم

بخش 1 (10 مهر 1395)

### زمینه

به مناسبت سالگرد 13 آبان و پایانی بر شعار توخالی «مرگ بر امپریالیزم»؛ خامنه ای «چرا هیچ نشانی از این کتاب‌ها در مجموعه دروس مدارس و دانشگاه‌ها نیست؟»، و یا ورود به مرحله ای جدید؟

موضع جمهوری اسلامی، و بحرانی که این سوال در میان سران این نظام ایجاد کرده، روشن است - یکی به نعل و یکی به میخ. واژگان «شیطان بزرگ»، «طاغوت»، و البته «امپریالیزم» - همچون شعار بی معنای «نه شرقی، نه غربی» فعلا به فراموشی سپرده شده، تا نتایج پسا برجام و «چرخش به راست میانه» مشخص و معین شود، و تکلیف این موضعگیری لیام فاکس - وزیر روابط تجاری انگلستان (همان روباه پیر استعمار) روشن شود - «[ایران بعد از شوروی](#) بزرگترین اقتصادی است که به تجارت جهانی بازمی‌پیوندد». اما موضع سرنگونی طلبان، روشن نیست. واژگانی که بکار گرفته می شود، روابطی که ایجاد می شود، و حمایت هایی که شکل می گیرد، نه تنها موضع اپوزیسیون رادیکال در رابطه با برخی از واژگان را روشن نمی کند، بلکه سایه ای از ابهام بر آن می افکند.

جهان وارد فاز جدیدی شده که می تواند خط بطلانی بر «گلوبالایزیسیون - جهانی شدن» کشیده، و اقتصاد جهانی به سمت و سوی «اقتصاد ملی» حرکت کند. در چنین فازی (اگر رخ دهد)، پوپولیسم، ملی گرایی افراطی، نوستالژی تاریخی، و در نتیجه درگیری های «حیدری- نعمتی» تشدید می یابند.

تا به آنجا که به سرنگونی طلبان و نیروهای پیشتاز و رادیکال مربوط می شود، مشکل همان بوده که بوده است. مبارزه با اندیشه ای ارتجاعی، رهایی از یوغ جهانخواران، و البته آزادی و

استقلال ایران و خلقی ستمدیده. به نظر نگارنده، چنین مهمی به دست نخواهد آمد، مگر اینکه، همه سرنگونی طلبان به اصل و اصول خود بازگردند. تا زمانیکه با واژگان و مفاهیم و البته با خود، تعیین تکلیف نکنیم، و تا زمانیکه برای یاران، و مشخصا برای خلق ستمدیده مشخص نکنیم که نقشه راه برای سرنگونی از چه مسیر پر سنگلاخ باید بگذرد، نه تنها نمی توانیم به سرنگونی این نظام باور داشته باشیم، بلکه عدم شفافیت در تعیین تکلیف، نه تنها «تضاد بین خلق و ضد خلق» را تشدید نمی کند، بلکه پروسه رسیدن به آزادی برای ایران و ایرانی را هم به تعویق می اندازد. در این بخش، به مبحث «جایگاه سرنگونی طلبان در صفحه مختصات مفاهیم» می پردازم. بدین منظور با بهره گیری از چند نقل قول، «تضاد اصلی»، و «ابزار» را به بحث گذاشته، و بالاخره می پرسیم آیا «پوپولیسم» جایگاهی در میان سرنگونی طلبان می تواند داشته باشد؟

## تعیین تکلیف با واژگان

### زمان آن رسیده که با واژگان، مفاهیم و باورهای خود تعیین تکلیف کنیم.

می خواهم به ارزش «واژگان» اشاره ای داشته، و به این سوال برسم که تضاد اصلی (و یا الویت) ما در این مقطع از دوران چیست؟ وینستون چرچیل می گوید «مماشاتگر کسی است که با قربانی کردن و انداختن دیگران به جلوی تمساح، امیدوار است تمساح او را آخرتر از همه بلعد.» (An appeaser is one who feeds a crocodile, hoping it will eat him last.) ساده اینکه، دیرکرد در قربانی شدن، از قربانی شدن پیشگیری نمی کند، بلکه قربانی را وادار به تن دادن به پروسه ای زجرآور و اسفبار می کند.

برای دوری گزیدن از این خودفریبی، بخصوص در این مقطع از زمان و شرایط حاضر، کاربرد صحیح واژگان می تواند پروسه آزادیخواهی را از لاف زدن های میان تهی و صوری رها سازد. نمی توان از ارتجاع سخن گفت اما همدم مرتجعین شد، نمی توان از مبارزه مسلحانه سخن گفت اما عملا هسته های عملیاتی در داخل کشور را منسجم نکرد. نمی توان به تضاد اصلی «خلق و امپریالیزم» باور داشت، اما سلطه امپریالیزم بر خلق را تسهیل کرد. نمی توان واژه «رزمنده» را برای «تروریست مسلح» بکار برد، و خود یک «رزمنده» بود. نمی توان بر آزادی اندیشه و بیان و مطبوعات اصرار ورزید اما منتقد را به چارمیخ کشاند. آزادی اندیشه معنا و مفهوم مشخص خود را دارد و نمی توان آن را بنا به خط مشی مشخص یک سازمان و یا شرایط حاکم بر یک مقطع از مبارزه، محدود کرد. نمی توان خواهان حذف اصل ولایت فقیه شد، اما همچون یکی از خلفای راشدین (گویی خلیفه وقت عُمر بوده است) گفت «یا این کتاب ها موافق اسلام است که با بودن قران وجود هر کتابی زائد است، یا مخالف اسلام



است که باید آن کتاب را به آتش کشاند».

احترام به معنا و مفهوم «واژگان» نه تنها ماهیت مبارزه را مشخص و تعیین، بلکه نقشه راه برای سرنگونی را هم ترسیم می کند.

به نظر نگارنده این نظر مائو را می بایست همیشه به خاطر داشت «...حزب کمونیست و احزاب دموکراتیک محصول تاریخ اند. آنچه در صحنه تاریخ ظاهر میشود، از صحنه تاریخ محو می گردد. بدین ترتیب سرانجام روزی حزب کمونیست محو می گردد. این امر در مورد احزاب دموکراتیک نیز صادق می باشد. (ترجمه فارسی جلد ۵ ص ۱۷۹)»

### تعیین تکلیف با مفاهیم

پیش از اینکه چند نمونه ارائه شود، شایسته است که بر یک نکته پایفشاری کنم: شفافیت در استفاده از واژگان، بخصوص واژگانی که بار «باورمندی» (ایدئولوژیک) دارند، نیروهای سیاسی، و حامیان آنها را از انحراف ذهنی و عملی، باز می دارد. به زبانی دیگر، حرف و عمل می بایست منطبق با یکدیگر بوده، و متأثر از داده ها و عوامل دیگر نشوند. برای تفهیم این نکته، به جزوه «ارتجاع چیست؟ و مرتجع کیست؟» (چاپ دوم، مرداد ۱۳۵۹ - انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران - این مجموعه قبلا در ارگان آن سازمان منتشر شده بود) نگاهی گذرا انداخته و سعی می کنیم نکات ارزنده در آن نوشتار را به خود یادآور شویم.

در این جزوه، از صفحه ۲۷ به بعد می خوانیم:

«در هرزمان از بین انبوه موانع و مشکلات (تضادها)، یکی نقش محوری و اصلی را دارد؛ همان که عامل اصلی توقف یا انحطاط جامعه است. درست به همین دلیل، نه تنها تکامل جامعه فقط با از میان برداشتن مانع و سد اصلی امکان پذیر است، بلکه حل دیگر تضادها و مسائل نیز، منوط به حل همان تضاد اصلی می شود. مثلا در جامعه خودمان، تا وقتی تضاد بین خلق و امپریالیسم (به مثابه تضاد اصلی این دوره) حل نشده، زمینه ی حل تضاد های طبقاتی و..... فراهم نخواهد شد. همین جا یادآوری می کنیم که:

اولا - جبهه دشمن اصلی (تضاد اصلی)، به عنوان بازدارنده ترین نیروی ضد تکامل، سمبل ارتجاع مطلق هر دوره است. این ارتجاع در عصر ما، امپریالیسم جهانی و در رأس آن امپریالیسم آمریکاست.

ثانیا - پایگاه ها و عوامل داخلی اردوی دشمن اصلی، سنگر های مقدم و عوامل اجرائی آنها؛ و به همین جهات شکست و نابودی این دشمن، قبل از هر چیز مستلزم در هم کوبیدن همان پایگاه ها و عوامل است.....» ..... «..... ارزیابی مشخص عملکرد ها و موضعگیری هایی

است که در صحنه سیاست، ارتجاعی محسوب می شوند؛ و طبیعتاً به دنبال چنین تشخیصی است که ما قادر خواهیم بود احزاب، سازمان ها و به طور کلی نیروهای سیاسی ارتجاعی یا متمایل به ارتجاع را بازشناسیم..... نیروهایی که با مواضع عملی خود که از ماهیت استثمار و میرایشان سرچشمه می گیرد، هرزمان به اردوی ضد خلق نزدیکتر می شوند، تا آنجا که اجل تاریخی شان فرارسد. در آن هنگام هیچگونه مشروعیتی برای «بقا» نخواهند داشت؛ و به عبارت دیگر به «ارتجاع مطلق» تبدیل خواهند شد.....» (در صفحه 28 جزوه ادامه داده می شود که)

- 1- «.....از آنجا که هیچگونه رابطه انسانی و مسالمت آمیزی، بین خلق و امپریالیزم به عنوان دشمن اصلی خلق وجود ندارد، مآلاً تنها پاسخ صحیح و انقلابی برای حل این تضاد، نبرد قهر آمیز و مسلحانه است. لذا:
- هرگونه وابستگی یا گرایش به وابستگی به امپریالیزم اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا فرهنگی، خصوصیت ارتجاعی است.
  - هرگونه مماشات و سازشکاری در رابطه با امپریالیزم، و پایگاه ها و عوامل داخلی آن، از سرمایه داران وابسته گرفته تا شبکه ها و عناصر ساواک، سیا، و نیز حفظ نهادها و مهره های سرسپرده و سرکوبگر رژیم قبلی، و همچنین حفظ مناسبات ضد خلق ارتش شاهنشاهی، و نیز عدم لغو قرار دادهای استعماری، ارتجاعی است.
  - نفی ضرورت مبارزه قهرآمیز علیه امپریالیزم، ارتجاعی است.
  - هرگونه کم بها دادن به تضاد اصلی (امپریالیزم)، یا فرعی تلقی کردن این مسئله، که مرادف است با اصل گرفتن تضادهای فرعی (و مشخصاً تضاد های درون خلقی)، ارتجاعی است. و به عبارت دیگر هرگونه انحراف از مسیر مبارزه ی اصیل ضد امپریالیستی، با توجه به پایگاه استثمار این انحراف، ارتجاعی است. (در صفحه 29 جزوه ادامه داده می شود که:)

- 2- از آنجا که شکست امپریالیزم مستلزم یک نبرد توده ای، با شرکت همه اقشار و طبقات و نیروهای مردمی است؛ هماهنگی و مآلاً اتحاد این نیروها در رابطه با نبرد ضد امپریالیستی، یک اصل انقلابی و اجتناب ناپذیر است. تحقق چنین اتحادی (علیرغم اختلافات سیاسی و فکری)، مستلزم به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک همه ی اقشار و نیروهای خلقی است. بنابراین:
- ایجاد تفرقه و شقه کردن صفوف خلق، تحت هر عنوان و بهانه، «ارتجاعی» است. محور قرار دادن اختلافات فکری، عقیدتی، سیاسی و مسلکی؛ و فراموش کردن وحدت ضد امپریالیستی، از مظاهر این ارتجاع است.

- ایجاد هرگونه اختناق، استبداد، انحصارطلبی و از جمله انکار حقوق دموکراتیک نیروهای خلقی، ارتجاعی است.....» (پایان نقل قول از صص 27-29 جزوه ارتجاع چیست؟.....)

در اینجا چند نکته شایان تأمل است:

- ❖ این جزوه در سالهای 1358-1359 نوشته شده، در زمانیکه شور انقلابی چند شورشی و انقلابی تازه از بند رسته از زندان شاه، بر شعور واقعیت نگری ارجح بود، و هر سخنی که بوی خون و آتش و اسلحه و امپریالیزم و «تضاد اصلی و تضاد فرعی» و واژگانی پر طمطراق نمی داد، یا حتما ریشه در «لیبرالیزم» و «روشنفکری» داشت، و یا علیه خط «گسترش و بسط تشکیلات» می بود، و می بایست از آن پرهیز کرد. به یاد داشته باشیم که در آن دوران، گسترش تشکیلات، یارگیری، تربیت کادر، و... از اهمیت به سزایی برخوردار بود، و هر «حرفی» مقبول بود.
- ❖ لازم به تأکید است که در آن مقطع از زمان، برای نگارندگان آن جزوه، «ارتجاع» در مقایسه با «لیبرالیزم» تهدید اصلی ارزیابی می شد. نقل قول زیر (در صفحه 36)، شاید این موضع را روشن تر کند «ارتجاع از سقوط شاه به این طرف، به طور بالفعل و به صورت روزافزون بیشترین ضربات را بر پیکر انقلاب ما وارد کرده و می کند و از این روست که ما می گوئیم: «ارتجاع جاده صاف کن امپریالیزم». به بیان دیگر تهدید استراتژیک لیبرال ها، تنها بر مبنای عملکردهای بالفعل ارتجاع موضوعیت پیدا می کند. و الا لیبرال ها، مقدمات و به تنهایی قادر نیستند سرنوشت انقلاب را به بازی گرفته، و رأساً جای پای امپریالیزم را محکم سازند.....»
- این نکته تنها یک بُعد از ارزیابی است.
- ❖ اما هرچه که بود، در ارتباط با آنچه امروز و پس از نزدیک به 40 سال از سرنگونی شاه می گذرد، نمی توان بُعد، ویژگی و خصوصیت «ایدئولوژیکی» و «باورمندی» به آنچه در بالا آمد، را نادیده گرفت، و از کنار این نکته اساسی که «...بدون یک انقلاب اساسی در زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، نمی توان فرهنگ و ارزش های جامعه را بنیادا دگرگون کرد...» (صفحه 37)، به راحتی گذشت.
- این نکته همچنین شایان تأمل است که: «.....سازمان با جامعه در یک ارتباط ارگانیک قرار دارد، و قوانین مکانیکی بر مناسبات ایندو حاکم نیست، هرگونه تحولی در هرکدام از آنها، تأثیر خاص خود را بر دیگری خواهد گذاشت. با توجه به اینکه حرکت و انتقال موج از توده به پیشتاز به سرعت صورت می گیرد، در حالیکه حرکت عکس آن کند و بطئی صورت می پذیرد. البته تدریجا واقعیت مزبور، آثار خود را در جامعه خواهد گذاشت، و واکنشهای نامطلوبی برخواهد انگیخت (بصورت جدا شدن سمپاتها و اعضا

از سازمان).....» (نقل از: آموزش و تشریح اطلاعاتیه تعیین مواضع سازمان مجاهدین خلق ایران در برابر جریان اپورتونیتیسی چپ نما - آموزشهایی در باره سازمان (3) - چاپ تیر 1358 - ص33).

چرا که ما را با این سوال روبرو می کند که به راستی در این سی و اندی سال، نیروهای رادیکال و مترقی و انقلابی در ارتقاء فرهنگ و ارزش ها به جامعه چه تأثیری داشته اند؟ آیا اجازه دادند «صد گل بشکفد و صد مکتب باهم رقابت کند»؟ مشکل چه بوده است؟

شاید بهتر باشد با چند نمونه آغاز کنم.

- یک ضرب المثل است که می گوید برای اینکه فردی را بشناسی، به افرادی که او را همراهی می کنند نگاه کن. سالهاست که به استفاده واژه «شریف» از سوی خانم مریم رجوی برای حامیان غربی انتقاد داشته ام. یکی از این شخصیتها، شهردار جولیانی است که همه چیز است بجز «شریف». برای شناخت بهتر از او، خوبست به چند موضعگیری اخیر او توجه کنیم. [شهردار جولیانی](#) در دفاع از مواضع راسیست دونالد ترامپ می گوید «با توجه به اینکه در عراق جنگ است، به یغما بردن نفت عراق به لحاظ حقوقی، موجه (حلال) است». وی گامی فراتر برداشته و در دفاع از سخنان مستهجن ترامپ در باره زن، می گوید «[مردها اینطوری حرف می زنند](#)» و همچنان به دفاع از ترامپ ادامه می دهد. به راستی آیا زمان آن نرسیده که اینگونه شخصیتها را از اطراف شورای ملی مقاومت دور کرد؟ آیا حمایت این قبیل افراد به ضرر سازمان و نهادی که «انقلاب ایدئولوژیک» کرده تا زن را «در مسیر رهایی» قرار دهد، نیست؟ تا به کی و تا به چه حد می توان و باید این قبیل افراد متعفن الفکر را به جبهه آزادیخواهان راه داد؟

می گویند در جنگ حلوا پخش نمی کنند، و قتل و کشتار و خونریزی بخش اصلی جنگ است؛ باوجود این، نمی توان جنایت سیستماتیک و کشتار صدها کودک و شهروند غیر نظامی توسط جنگنده های سوری و روسی را محکوم نکرد. آنچه توسط روسیه و سوریه انجام می شود یک «جنایت جنگی» است، و مرتکبین باید در دادگاه پاسخگو باشند. اما این محکومیت نباید تنها بخاطر دلایل سیاسی باشد و ما را از جایگاه رفیع انسانی دور کند. جنایت، جنایت است، می خواهد توسط اسد و روسیه مرتکب شده باشد، یا توسط سعودی و همپیمانانش در یمن. بنا به آنچه گزارش می شود، حمله هوایی اخیر عربستان به مراسم سوگواری در صنعا بیش از 150 نفر را به قتل رسانده و صدها نفر شهروند غیرنظامی دیگر را مجروح و معلول کرده است. این «جنایت جنگی» آنقدر رسوا بوده که آمریکا و [وزارت خارجه انگلستان](#) که یار غار عربستان هستند، اعلام کرده اند که حمایت «[چک سفید](#)» نیست، و فروش اسلحه به عربستان می

تواند بازنگری شود (این فقط یک پُر سیاسی است و بس).  
حال به موضعگیری برخی از شخصیت ها و نیروهای سیاسی و سرنگونی طلب، پیرامون  
شعله ور شدن درگیریها در خاورمیانه توجه کنیم:

○ سایت سیاهکل (چریکهای فدایی خلق) در تحلیل «[رویکرد جدید حزب](#)  
[دمکرات گُردستان ایران در خدمت کیست؟](#)» می نویسد «تنها کافی است به  
شرایط عمومی حاکم بر منطقه بحرانی و جنگ زده خاورمیانه نگاهی بیاندازیم  
تا معلوم شود که حزب دموکرات گُردستان ایران در بطن چه شرایطی و به چه  
دلیل امروز به اتخاذ سیاست جدید و اقدام به مبارزه مسلحانه کرده است!  
واقعیت این است که امروز کشورهای منطقه و به خصوص عراق و سوریه و  
افغانستان در آتش جنگ های ارتجاعی ای که توسط امپریالیست ها و در راس  
آن ها دولت آمریکا بر پا شده می سوزند. امپریالیست ها این جنگ ها که  
عمدتا توسط دار و دسته های وابسته و بنیادگرای اسلامی نظیر داعش پیش  
برده می شوند را به بازاری بزرگ برای رونق دادن به اقتصاد جنگی خود تبدیل  
کرده اند، بازاری که گسترش آن **یکی** از مناسب ترین زمینه ها برای مقابله و  
تخفیف بحران های نظام سرمایه داری، سرکوب انقلاب و توسعه سلطه  
امپریالیستی علیه کارگران و خلق های تحت ستم منطقه می باشد. در پاسخ  
به این نیاز امپریالیستی ست که ما از یک طرف به طور روز افزون شاهد تداوم  
و تشدید جنگ در عراق و سوریه از طریق درگیر ساختن دولت ها و نیروهای  
مسلح در این جنگ ها هستیم و از طرف دیگر می بینیم که گسترش روزمره  
فضای جنگی و ناامنی در سطح خاورمیانه، خطر و امکان سرایت شعله های  
جنگ و بحران به سایر کشور های منطقه، از جمله ایران را به یک امکان واقعی  
تبدیل نموده است. در چارچوب سیاست امپریالیستی فوق، تنش های ماجرا  
جویانه با ماهیت ضد خلقی و ارتجاعی نیز بین رژیم های وابسته به  
امپریالیسم جمهوری اسلامی ایران و عربستان به وجود آمده و هر روز تشدید  
می گردد؛ و هر یک از این رژیم ها می کوشند در جهت ایجاد ناامنی و بی  
ثباتی در خاک دیگری دست به تلاش هائی بزنند. درست در چهار چوب این  
سیاست امپریالیستی است که امروز دولت عربستان با برخی نیروهای  
اپوزیسیون از جمله مجاهدین و حزب دمکرات به طور آشکار و علنی ارتباط  
برقرار کرده و ما شاهد برخی از نموده های این ارتباطات از شرکت یکی از  
منفورتترین سیاستمداران عربستان (ترکی الفیصل) در مراسم مجاهدین گرفته  
تا سفر حج نماینده حزب دموکرات به عربستان می باشیم. این تلاش ها آن  
زمینه ای است که به حزب دموکرات فضا و امکان تحرک مسلحانه داده و بر

بستر آن محدودیت های پیشین بر امر تسلیح و تحرکات نظامی حزب دمکرات گُردستان ایران برداشته شده و این حزب در چهارچوب سیاست های امپریالیستی امکان عملیات نظامی در داخل خاک ایران را پیدا کرده است. تماس های دولت عربستان با برخی نیروهای اپوزیسیون از جمله مجاهدین و حزب دمکرات نشان دهنده یکی از نتایج طبیعی تداوم سیاست امپریالیستی تشدید تنش بین رژیم های مزدور منطقه و از این طریق گسترش فضای جنگ و ناامنی علیه توده های تحت ستم می باشد که سود آن نهایتاً به جیب قدرت های امپریالیستی می رود.» (پیام فدایی ، ارگان چریکهای فدایی خلق ایران، شماره 207 ، شهریور ماه 1395)

○ علی اردلان در اخبار روز «[اتحاد فراگیر برای یکپارچگی ایران](#)» به این نتیجه می رسد «تصویر کلی این است که چنانچه موتور تجزیه و جنگ داخلی در هر کدام از دو کشور عربستان و ایران زودتر روشن شود به احتمال قوی آن دیگری از موضوع تجزیه و جنگ داخلی فارغ خواهد شد. به همین دلیل هر دو کشور به اپوزیسیون حکومت مقابل خود به شدت یاری خواهند رساند تا موضوع جنگ داخلی و تجزیه برای خودشان روی ندهد. با اینکه در این بازی فعلاً جمهوری اسلامی دست برتر را با دخالت در بحرین و یمن دارد، ولی به نظر تاکتیک های عربستان در اجرائی کردن برنامه درازمدتش، منطقی تر و با پشتوانه مالی و سیاسی گسترده تری همراه است. اینکه می‌شنویم ۳۵میلیارد دلار از پول های بلوکه شده، در این چندماه اخیر آزاد شده ولی هنوز دولت روحانی ریالی از بدهی های خود را پرداخت نکرده، فکر هر کسی را به سمت هزینه های این بازی بی حاصل منطقه ای سوق می دهد. بازی خیانت باری که با خون مردم سوریه و یمن و سایر نقاط رنگین شده بود با آتش زدن سفارت عربستان به شکل خصمانه و تقابل آشکار درآمد. من همیشه معتقد بوده ام که راست افراطی در جمهوری اسلامی عامدانه با محافل افراطی اسرائیل و آمریکا همسو بوده و خواهد بود.»

○ رضا پهلوی در گفتگو با العربیه «[رضا پهلوی: توریسمی که رژیم ایران ایجاد کرد به ظهور داعش انجامید](#)» تأکید می کند «در دیدگاهی که در چند ماه و چند سال آینده داریم بتوانیم بفهمیم این چنین سناریو در ایران همچنان امکان دارد، ضمن اینکه با این سناریو، کشور ما در قالب یک نوع فروپاشی تهدید نمی شود. تمامیت ارضی ایران یک فاکتور کلیدی است برای هر ایرانی که می گوید ما نمی توانیم اجازه بدهیم مملکت مان تجزیه شود. و تضمینی که می توان به نیروها داد که هیچ نیروی خارجی از این وضعیت، برای هر نوع تعرض به ایران،

سوء استفاده نخواهد کرد، فاکتور مهمی است. برای همین است که کشورهای منطقه اگر مثل ما فکر می کنند یا علاقه مند هستند که کمکی به ایران بشود تا از شر این حکومت خلاص بشویم، که البته هم به نفع خودشان هم به نفع مردم خواهد بود، مهم است بدانند در آن لحظه ای که این اتفاقات خواهد افتاد بتوانند این تضمین را به نیروها بدهند، به خصوص نیروهای نظامی، که فکر نکنند در این وسط اگر، به اصطلاح، سکوی دفاعی را رها بکنند مملکت ما با خطر از خارج رو به رو خواهد شد.»

○ [طاهر برهون](#) «آتش را به خانه خود نیاوریم» در ارتباط با خط جدید مصطفی

هجری می نویسد «هر چند در سیاست نمی توان با دقت ریاضی سخن گفت، اما یک نکته را از هم اکنون می توان با قطعیت پیشبینی کرد که: برنده یک مناقشه فراگیر احتمالی در کردستان ایران، هیچ نیروی لیبرال، سکولار، دمکرات و آزادیخواهی نخواهد بود. بلکه برندگان عبارتند از دزدان و داعشیان لانه کرده در حاکمیت ج.ا.ا. و هسته های خفته و تحت کنترل " انصارالاسلام " ( شاخه کردستانی القاعده ) از جانب همین حاکمیت و نیز تروریستهای اجیر شده با دلارهای نفتی رقبای منطقه ای همین حاکمیت هستند. در جهان گلوبالیزه شده کنونی، این فقط اقتصاد نیست که جهانی شده است ، بلکه بسیار بیشتر و سریعتر از آن ، تروریسم است که جا به جا می شود. بخش نه چندان کمی از آنهایی که در سوریه می جنگند ، وارداتی هستند ! نکته آخر اینکه ، فراموش نکنیم که این جنگ در خاک ما اتفاق میافتد ، " دود " آن به چشمان کردستان و " سود " آن به جیب کسانی خواهد رفت که قرار است با آنها مبارزه کنید. برای حاکمیت ج.ا.ا. جان هزاران سرباز و پاسدار که آنان نیز فرزندان زحمتکششان همین سر زمین هستند ، پیشیزی ارزش ندارد. پاسدار و بسیجی و جاش را می توان اجیر کرد ، پیشمرگ و چریک و گریلا را، اما با خون دل باید پروراند و با اشک چشم ، بدرقه! احزاب کردستانی ما ، بخشی از ثروت ملی ما هستند و هیچ کس نباید بر روی این ثروت دست به " ولخرجی " بزند!»

○ سایت مجاهدین اخبار در باره یمن و عربستان را گزینه ای منتشر می کند.

برای نگارنده این سطور کاملاً روشن است که در عالم دیپلماسی و بده و بستان های سیاسی، و در زمانیکه ترکی الفیصل به گردهمایی مجاهدین می آید، محکوم کردن عربستان سعودی و متهم کردن آن کشور به ارتکاب به «جنایت جنگی» (به لحاظ دیپلماتیک) سخت است. اما عدم انتشار خبر کشتار شهروندان یمنی توسط جنگنده های

سعودی، نه تنها خلاف رسم آگاهی رسانی است، بلکه با اصولی که مجاهدین همیشه به آن پایبند بوده اند، مغایرت دارد.

متأسفانه سایت مجاهد گام را کمی فراتر می گذارد، و واژگانی به کار می گرد که در فرهنگنامه سیاسی معنای متفاوتی دارند. بطور مثال واژه «رزمنده». این واژه در فرهنگ مبارزان و آزادیخواهان وزن «مثبت» دارد. رزمنده به هر تروریست و صاحب اسلحه ای گفته نمی شود. استفاده واژه رزمنده توسط سایت مجاهدین این ابهام را ایجاد می کند که به نظر آنها «جبهه نصرت» بخشی از نیروهای آزادیخواه مخالف دولت بشار اسد هستند. «فرستاده سازمان ملل از [رزمندگان "ارتش فتح"](#) خواسته بود از شرق حلب عقب نشینی کنند و ابراز آمادگی کرد که خودش آنها را در خارج شدن از شهر همراهی کند که روسیه به سرعت از این پیشنهاد استقبال کرد...» بخاطر داشته باشیم که حامیان این خط ( احرار الشام و جبهة النصره شاخه القاعده و جند الاقصی، لواء الحق، جيش السنه، اجناد الشام و فیلق الشام) مرتجعینی همپراز سپاه پاسداران در جمهوری اسلامی و داعش در سوریه و عراق هستند. هیچ کدام از این تروریستهای مسلح، «رزمنده» نیستند. شایان تأکید اینکه پیشنهاد دمیستورا فقط شامل این بخش از تروریستها می شد. وی گفته بود که حاضر است همراه این افراد مسلح از حلب خارج شود، و اعلام کرده بود که برای خروج، جبهه نصرت لازم نیست اسلحه خود را تحویل دهد. طرف سخن دمیستورا آزادیخواهان مسلح که در حلب سنگر بندی کرده اند نبوده است. بنا به گفته [دمیستورا](#) « ۱۵۰۰ نفر از افراد جبهه النصره از حلب پس از نبرد راموسه عقب نشینی کرده اند. برآورد می شود که ۹۰۰ نفر از اعضای جبهه النصره در شرق حلب وجود داشته باشند. در مناطق شرقی حلب حدود هشت هزار نفر از افراد مسلح وابسته به معارضان سوری قرار دارند.» ساده اینکه ۹۰۰ تروریست، ۲۵۰۰۰۰ غیر نظامی، و ۸۰۰۰ معارض و رزمنده مسلح را به گروگان گرفته اند. شایان توجه اینکه [لاوروف](#) در حمایت این پیشنهاد اعلام کرده بود که «مسکو آماده است تا دولت سوریه را به موافقت با طرح خروج تروریستهای النصره از شهر حلب ترغیب نماید» چنانکه ملاحظه می شود تمرکز فقط روی تروریستهای مرتجع جبهه النصرت است و نه «رزمندگان» مخالف بشار اسد.

### تعیین تکلیف با «تضاد اصلی»

چنانچه در بالا آمد، «تضاد اصلی» در نوشتار پیشکسوتان «تضاد بین خلق و امپریالیسم» تعریف می شود، و بنا به تعریف ارائه شده در بالا، هر عملکردی می بایست در راستای مبارزه «قهرآمیز» با «امپریالیسم» برنامه ریزی شود، در غیر اینصورت «ارتجاعی» است.



به نظر من، این تعریف «قدیمی»، و می بایست بازتعریف شود. آنچه در دوران کاسترو، چه گوارا، مائو، لومومبا، ناصر، مصدق، و حتی گاندی، لوترکینگ، عملی بود، در قرن بیست و یکم، بی معنا، و در بهترین شق، عملی نیست.

به چند واقعیت «میدانی» در ایران و خاورمیانه نگاهی گذرا کرده، و آنچه در سالهای 1350 عملی بود با آنچه امروز می تواند عملی باشد را مقایسه کنیم.

### شرایط عینی و شرایط ذهنی

فرزند جانباخته خلق، مسعود احمدزاده، در مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک، به نقل قولهایی از مائو اشاره می کند. «تجربه به ما نشان می دهد که مسئله ی چین را نمی توان بدون مبارزه ی مسلحانه حل کرد. ...» این جمع بندی مائو به آخرین سالهای 1930 مربوط می شود. شرایط عینی و ذهنی در آن دوران، و بخصوص با توجه به آنچه در چین بین 1880 تا 1930 رخ داد، را اگر با شرایط امروز چین مقایسه کنیم، و مائو بخواهد در چنین شرایط حاضر و حاکم بر چین، نظام موجود را به چالش بکشاند، بدون شک بر «مبارزه مسلحانه» بعنوان تنها راهکار تأکید نخواهد کرد. شرایط حاکم بر کشور، پیشرفت تکنولوژی، تفاوت فرهنگ حاکم بر جامعه با آن دوران، توانمندی نظامی-پلیسی حاکم بر کشور، و پارامترهای عینی دیگر، نمی تواند مائو را متقاعد کند که «مسئله ی چین را نمی توان بدون مبارزه ی مسلحانه حل کرد...» چرا که «مسئله چین» امروز، با «مسئله چین» آنروز بسی متفاوت است.

شرایط عینی در ایران 1350 و حتی ایران 1360، کاملاً با شرایط امروز در ایران متفاوت است. در جزوه رفیق احمدزاده از قول استالین آمده که «در چین انقلاب مسلح علیه ضدانقلاب مسلح می جنگد، این یکی از خصوصیات و یکی از مزایای انقلاب چین است». در ایران امروز، «ضدانقلاب مسلح» حضوری روشن و ملموس دارد. اما «انقلاب مسلح»ی وجود ندارد که صف آرایی «خلق» علیه «ضد خلق» را ترسیم کند. نه هسته های پارتیزانی و نه ارتش بزرگ تشکیل شده، و نه حتی ایران شاهد جنگ فرسایشی طولانی بین خلق و ضد خلق است. آنچه که هست، فقط «تئوری» است. تئوری ارتش آزادیبخش، تئوری مبارزه مسلحانه، تئوری «قیام شهری» اما بدون نمونه ای از وجود هسته های اولیه، و مهمتر از آن بدون شاهد مثالی از «فرهنگ» قیام و خیزش شهروندان در ابعاد گسترده و منسجم.

در اینجا صحبت بر سر این نکته نیست که «تضادی» بین خلق و ضد خلق وجود ندارد. صحبت بر سر این نکته هم نیست که تغییر رفتار در جامعه، دلیل بر موفقیت نظام حاکم در برآورد خواست های خلق است. آنچه در پسا برجام رخ می دهد، مؤکد ناتوانی نظام حاکم در برآورده کردن خواسته های خلق بوده است. جمهوری اسلامی در یک عقب نشینی تاکتیکی، تن به «برجام» داده تا بتواند برای خود زمان بخرد. اما حتی اگر نظام تن به این «ذلت» عقب

نشینی نمی داد، خلق نمی توانست در یک یورش منسجم نظام را سرنگون کند، چرا که مهمترین شرط برای سرنگونی وجود نداشت؛ شرط انسجام و تشکیلات در داخل مرزها. پیش از برجام، قیام مردمی ممکن بود، اما سرنگونی ممکن نبود چرا که «ضد انقلاب مسلح» خود را در برابر «انقلاب مسلح» نمی دید. «ضد انقلاب مسلح» خود را در برابر «خلق خلع سلاح شده» اما بجان آمده می یافت. ضد خلق با حداقل سرکوب و شکنجه می توانست/می تواند پروسه سرنگونی را برای مدتها به عقب براند، هرچند جامعه بارها ثابت کرده که در حال دست و پا زدن در پاسیویزم و اپورتونیسم غیر قابل بازگشت نیست، و بارها نشان داده که به دنبال تغییر است، اما در نبود «رهبری انقلابی» در صحنه، «ضد انقلاب مسلح» توانسته جامعه را دائما به عقب رانده و تنها صحنه گردان بشود.

نگارنده بر این باور است که اگر نیروی رادیکال نتواند صادقانه به کمبودهای خود اذعان کند، و مهمتر از آن نتواند شرائط عینی و ذهنی را بنا به آنچه هست، و نه آنچه می خواهد بشود، را ارزیابی کند، و درک نکند که شرائط و روابط طبقاتی در ایران هر روز پیچیده تر از روز پیشین می شود، نه تنها نمی تواند نقش پیشیناز را ایفا کند، بلکه خود بمثابه مانعی در راستای تغییر کارکرد خواهد داشت. هر حرکت، خط مشی و یا رهنمودی باید راه پیوند بین خلق و نیروی پیشیناز را صاف کند. واقعیت اما خلاف آن را حکایت می کند.

❖ امروز اعلان می شود که تعداد بیکاران تا چهار سال دیگر از مرز ده میلیون می گذرد. «

علاوه بر رئیس جمهور، وزیر کشور و مشاور اقتصادی رئیس جمهور، علی ربیعی، وزیر تعاون، کار و رفاه اجتماعی هم پیشتر با بیان اینکه اگر کاری نکنیم در افق 1400 [تعداد بیکاران به 10 میلیون نفر](#) می رسد و این عدد خوبی نیست و بسیار خطرناک است، گفته بود: عمده واجدان شرایط کار، فارغ التحصیلان دانشگاهی اند. «

❖ امروز اعلان می شود که [تورم](#) آنگونه که دولت اعلام می کند 7.9 درصد نیست و برخی از اقلام تا 51 درصد افزایش قیمت دارد « بر اساس گزارش بانک مرکزی طی هفته منتهی به 23 مهر 95 قیمت لبنیات 3.5 درصد، تخم مرغ 13.9 درصد، برنج 51.7 درصد، حبوب 23.5 درصد، میوه های تازه 3.1 درصد، گوشت قرمز 9.1 درصد، گوشت مرغ 6 درصد، قند و شکر 45.1 درصد، چای 16.5 درصد و روغن نباتی 6.6 درصد رشد داشته است.»

❖ امروز حسن روحانی خبر از [تشدید بحران](#) درون نظام می دهد و «امام» را متهم به میانه رو بودن می کند « اگر امام میانه را نمی گرفت چیزی نمانده بود تمام روابط خارجی ایران با تهدید مواجه شود، امام جلوی آنها را گرفت و مسیر درست را پیش پای ملت گذاشت..... در جنگ هم همین بود، زمانی رسید که امام مصالح ملی را ترجیح داد و قطعنامه را پذیرفت..... شرکت های مختلف نفت را بردند که بفروشند،

بردند و خوردند و دست ما به هیچ چیز نرسید، آن همه پول و دلار و دو میلیارد و 700 میلیون دلار رفت و معلوم نیست کجاست، برای اینکه می‌خواستند به قول خودشان تحریم‌ها را دور بزنند، نفت را بردند و نمی‌دانیم به چه کسی و به چه قیمتی فروختند و اصلاً پولش کجاست. .... باید با یک روش با دشمنان برخورد می‌کردیم، یا آنان را تسلیم خودمان می‌کردیم، یا خودمان تسلیم آنها می‌شدیم، قبل از برجام این ما بودیم که تسلیم آنها شده بودیم، هرچند شعار می‌دادیم.....»

این شرایط امروز است. خلق ستم‌دیده در شرائطی از فقر و تورم، بیکاری و عدم مدیریت در رأس حکومت به سر می‌برد (آن جمله نخ نما «پایینی نمی‌خواهد، بالایی نمی‌تواند»). ساده اینکه شرائط برای هر قیام و خیزشی آماده است، اما و با وجود فقر و فساد و گرانی و تن‌فروشی و کودکان کار و کاتون‌خوابی، و همه و همه، اثری از خیزش مردمی نیست. پرسیم چرا؟ آیا بجز عدم حضور «رهبری انقلابی» در صحنه، می‌توان دلیل دیگری یافت؟ در تئوری، تضاد اصلی، تضاد بین خلق و امپریالیسم است. در تئوری هر حرکتی که بوی ضدامپریالیستی ندهد، ارتجاعی است. در تئوری تنها ره‌هایی جنگ مسلحانه است، اما در عمل، و در پراتیک، و بخصوص در سطح جامعه، این مفاهیم و واژگان خریداری ندارد؛ و چون خریداری ندارد، از لشکر ده میلیونی بیکار، نمی‌توان کادرگیری کرد. از میان خیابان‌خوابهای ستم‌دیده نمی‌توان هسته عملیاتی تشکیل داد، و از میان زنان تن‌فروش نمی‌توان رهبری انقلابی تربیت کرد.

تضاد اصلی در این دوران، نه تضاد بین خلق و ضد خلق، و یا آنگونه که پیشکسوتان تئوریزه می‌کنند بین خلق و امپریالیسم، بلکه بین خلق و دیدگاه نیروی پیشتاز است. این تضاد یک تضاد فرهنگی و بنیادین است. خلق به نیروی پیشتاز یا باور ندارد و یا از راهبرد آن بی‌خبر است. تنها حل این تضاد است که می‌تواند نیرو و قوای بالقوه در جامعه را به بالفعل تبدیل کرده و پتانسیل خیزش در سطح جامعه را تشدید کند. آنچه در تز رفیق احمدزاده، و یا حتی امروز در دیدگاه مجاهد خلق مسعود رجوی گفته می‌شود، چندان تفاوتی با آنچه در ویتنام و چین به وقوع پیوست، ندارد. اما در آن دوران، رهبری انقلابی در کنار قیام‌کننده، و در صفوف فشرده خلق به پاخاسته قرار داشت و تنها در آن شرائط است که «تحول» رخ خواهد داد. رفیق پیشکسوت مسعود احمدزاده معتقد است که «... در شرائط کنونی هر مبارزه‌ی سیاسی به ناچار باید بر اساس مبارزه‌ی مسلحانه سازمان یابد و تنها موتور کوچک مسلح است که می‌تواند موتور بزرگ توده‌ها را به حرکت درآورد. شرائط ذهنی انقلاب در طی عمل مسلحانه به کمال شکل خواهد گرفت، پیشرو واقعی، پیشروئی که پیوند عمیق با توده‌ها دارد و قادر به برانگیختن و هدایت وسیع توده باشد، تنها در طی عمل مسلحانه، در جریان کار سیاسی - نظامی می‌تواند به وجود آید. بله، در آغاز، خون‌ریزی و دردی که عملیات پیشرو

مسلح برای توده‌ها عرضه می‌کند، تروری که رژیم به راه می‌اندازد، ممکن است یک موضع‌گیری منفعل در میان توده‌هایی که با عملیات چریکی از نزدیک تماس دارند، ایجاد کند. اما همین که پیشرو مسلح پاگرفت و توانست ضربه‌هایی چه سیاسی، چه نظامی، چه مادی و چه معنوی به دشمن وارد کند، راه مبارزه به تدریج برای توده‌ها روشن می‌شود. آن‌ها درمی‌یابند که انقلاب آغاز شده و رشد و پیروزی آن به حمایت آن‌ها بسته‌گی دارد. به قول دبره، کسب حمایت توده‌ها چندان آسان نیست اما همین که به دست آمده و هر جا که به دست آمده، موجب شگفتی شده است.....» در این تز یک نکته استراتژیک نادیده گرفته می‌شود. در بالا آمده «در آغاز، خونریزی و دردی که عملیات پیشرو مسلح برای توده‌ها عرضه می‌کند، تروری که رژیم به راه می‌اندازد، ممکن است یک موضع‌گیری منفعل در میان توده‌هایی که با عملیات چریکی از نزدیک تماس دارند، ایجاد کند. اما همین که پیشرو مسلح پاگرفت و توانست ضربه‌هایی چه سیاسی، چه نظامی، چه مادی و چه معنوی به دشمن وارد کند، راه مبارزه به تدریج برای توده‌ها روشن می‌شود.» نکته ای که نادیده گرفته شد، ماهیت خروجی این استراتژی است، و نپرداختن به این سوال که «اگر پیشرو مسلح پا نگرفت، و یا، اگر راه مبارزه برای توده روشن نشد» چه باید کرد، و خروجی این استراتژی در چنین شرایطی چه خواهد بود؟

من بارها و در نوشتارهای پیشین که به «استراتژی» پرداخته، ضعف بسیاری از تئوریسین‌ها را در عدم تعیین «خروجی استراتژیک» دانسته‌ام. بطور مثال گفته می‌شود که باید ارتش آزادپخش ملی تشکیل داد، و با جنگی کلاسیک نظام را سرنگون کرد. اما گفته نمی‌شود که اگر این استراتژی مشخص نشد، خروجی آن چیست؟ گفته می‌شود که باید در سوریه جمهوری اسلامی را شکست داد، اما گفته نمی‌شود که اگر آن خط و راهبرد شکست خورد، خروجی چه باید باشد؟ به همان نسبت در تزی که رفیق احمدزاده و رژی دبره ارائه می‌دهند، با ورود به جنگی توده ای «تضاد بین خلق و امپریالیسم» را تشدید می‌کنند، بی آنکه به نتیجه «محتمل» و منفی آن توجه شود. موتور کوچک در یک ارزیابی مکانیکی می‌تواند موتور بزرگ را به حرکت آورد، اما این حرکت لزوماً نمی‌تواند شتابنده، و یا مستمر باشد. در عالم واقع، تنها ره‌رهایی لزوماً نمی‌تواند موفق باشد (بخاطر داشته باشیم که صحبت در باره امروز، قرن بیست و یکم با تمام ابزار و کاربردها است).

برای درک بهتر این نکته، می‌خواهم به نمونه ای غیر متعارف اشاره کنم. فرض بگیریم که آنچه در سال 1393 در موصل رخ داد، آنگونه که خانم مریم رجوی نام نهاده اند، به راستی یک «قیام» توده ای بود. «قیام در موصل و سایر شهرها در عراق، قبل از همه بیت‌العنکبوت خامنه‌ای را غافلگیر کرد و سپاه پاسداران را لرزاند» (مریم رجوی 6 تیر 1393). «تلویزیون العربیه - خانم رجوی شما نامه ای برای دفاع از خود در برابر اتهام وارده به شما درباره جنگ در کنار داعش به دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاده که در آن نوشته بودید بودید چگونه ما

می توانیم با داعش باشیم در حالیکه ما شیعه هستیم؟ آیا مسئله، مسئله شیعه و سنی است؟ خیر. همچنان که گفتم داعش یک گروه افراطی است، گروهی که ترور می کند، مراقب ائمه و انبیا را منفجر می کند، مسیحیان را کوچ می دهد. به همین دلیل ما داعش را محکوم می کنیم. این در واقع تبلیغات رژیم ملاها هست که می خواهند مجاهدین را به داعش مرتبط کنند. و آن را وسیله ای کنند برای حمله به مجاهدین. این واقعیت ندارد. اما مساله ما شیعه و سنی نیست. ما برادران اهل سنت و خواهران اهل سنت را خواهران و برادران خودمان می دانیم. اسلامی که ما اعتقاد داریم با فرقه گرایی فاصله زیادی دارد.» (مریم رجوی [2014/08/15](#)): «دوستان عزیز! سرکوب فزاینده در عراق، خشم عظیمی را فشرده کرد که از قیامهای بهمن 89 تا به حال در این جامعه، جوشان و خروشان است. از روز آزاد شدن موصل در 10 ژوئن، جهان هنوز از شوک متلاشی شدن يك ارتش عظیم، با تجهیزات پیشرفته آمریکایی، و فروپاشی برق آسای دستگاه امنیتی جرار مالکی، بیرون نیامده است؛ دستگاہی که از حمایت و پشتیبانی همه جانبه سپاه قم، که آخوندها با دجالگری بر آن سپاه قدس نام گذاشته اند، برخوردار است.» (مریم رجوی [14 تیر 1393](#))

اما بیایم فرض بگیریم که «داعش» یک نیروی ارتجاعی و آدمکش نیست، بلکه نیروی پیشتازی است که توسط مردم موصل مورد استقبال قرار گرفت. از سال 1393 و در طی 2 سال اخیر، نه سرکوب، نه ارباب و نه ایدئولوژی داعش توانست مردم موصل را آماده مبارزه ای تنگاتنگ و توده ای کند چرا که توده آماده پرداخت چنین بهایی نیست، و اصولاً «قیام»ی در وحله اول وجود نداشته است. به همین نسبت می توان به آنچه در حلب رخ می دهد اشاره کرد، چند صد هزار نفر شهروند حلبی بین دو نیروی ارتجاعی و وابسته منگنه شده اند، عملاً نه از این حمایت می کنند و نه از آن. این دو نمونه را با نقشه راه نمونه عملیات فروغ جاویدان مقایسه کنید (به اشتباه محاسبه مراجعه شود). در آنجا فرض گرفته شده و د که اگر کرمانشاه به دست رزمندگان خلق بیفتد معادله می چرخد. امروز می بینیم که فلوجه و انبار و موصل و حلب و ادلب و رقه و حمص به دست «رزمندگان» افتاده، اما هیچ معادله ای نچرخیده، چرا که «فاکتور خلق» در هیچکدام از این معادلات مورد توجه قرار نگرفته است. ساده اینکه، موتور کوچک همیشه و لزوماً نمی تواند موتور بزرگ را متقاعد به حرکتی مسلحانه (اصولاً وادار به هر حرکتی) کند.

## پالسی (و یا در کجا ایستاده ایم)

تعاریف و معانی و تعیین تکلیف ها، رهنمودیست برای ما تا به آنچه لازمه یک حرکت (از جمله مبارزه) است، برسیم.

پالسی، یا به زبان عادی، خط مشی، مواضع ما را در قبال بسیاری از مسائل پیش رو مشخص می کند. مشخص می کند که الویت های (پالسی) ما در قبال با نقض حقوق بشر چیست؟ اگر آمریکا، جمهوری اسلامی، سوریه یا روسیه بر سر مردم ستمدیده سوریه و عراق بمب بارانند، و شهروندان غیر نظامی را قتل عام بکنند، موضع ما چیست؟ همزمان، اگر عربستان سعودی 21 میلیون مردم ستمدیده یمن، که 9 میلیون آن کودک است، را به قحطی و گرسنگی مزمن بکشاند، پالسی ما چیست؟ در 26 اکتبر 2016، پارلمان انگلستان نشستنی داشت تا در مورد کشتاری که عربستان در یمن می کند، بحث و تبادل نظر کنند. [یوریس جانسون](#)، وزیر خارجه، و بسیاری دیگر (محافظه کار و کارگر) به روشنی می گفتند که عربستان یار استراتژیک انگلستان است، سالیانه میلیارد ها سلاح جنگی از ما می خرد، و باب المندب در یمن نقطه استراتژیکی است که برای ما مهم است، بنابراین انگلستان نمی تواند عربستان را برنجانند. انگلستان متاسف است که شهروندان گرسنه اند، که شهروند غیر نظامی قتل عام می شود، اما نمی توان عربستان را تحت فشار قرار داد (چند روز بعد «[عربستان بار دیگر به عنوان عضو شورای حقوق بشر انتخاب شد](#)»). این یعنی پالسی. مهم نیست که من و یا هرکس دیگری با این دیدگاه استثماری موافق است یا نه، مهم اینست که همه تکلیف خودشان را می دانند. همه می فهمند که انگلستان در کجا قرار دارد و تا کجا حاضر به چشم بستن بر «جنایات جنگی» عربستان است. اما وقتی به سوریه می رسد، و وقتی سوریه دقیقا همان کاری را می کند که عربستان می کند، انگلستان آن را «جنایت جنگی» می خواند، از اسپانیا می خواهد که اجازه به [ناوجنگی روسیه](#) ندهد تا در بنادرش سوختگیری کند، و از جبهه النصرت و دیگر گروه های تروریستی و افراطی پشتیبانی می کند. این یعنی پالسی. و یا وقتی [مشاور کلینتون](#) پیشنهاد می کند که «به زور کشتی های ایرانی را متوقف کنید تا به سعودی ها کمک شود» این می شود پالسی. و یا وقتی ژنرال آمریکایی می گوید «[نیروهای کرد در عملیات علیه داعش در رقه حضور خواهند داشت](#)»، [اردوغان](#) با دانش به تمام تبعات دخالت نظامی در داخل سوریه (و یا عراق)، ساز خودش را کوک می کند که «ما برای عملیات رقه نیازی به سازمان های تروریستی مانند حزب اتحاد دموکراتیک (PYD) و یگان های مدافع خلق (YPG) نداریم... ما» در تماس با آمریکایی ها (پیشنهاد کردیم که با هم داعش را از رقه بیرون کنیم». به این می گویند پالسی.

حال باید به خودمان بنگریم. پالسی ما (سرنگونی طلبان) چیست؟ آیا ما هم مانند استعمار کهنه (همان تضاد اصلی و روباه پیر استعمار) «جنایت جنگی» را بر مبنای منافع شخصی خود تعریف می کنیم، و یا اینکه، هر کشور و نظام و دولتی که جنایت کرد را محکوم می کنیم؟ به جز ما، همه می دانند در کجا قرار دارند. اردوغان به دنبال خلافت عثمانی است. عربستان به دنبال خلافت امویه. داعش به دنبال خلافت عراق و شام، جمهوری اسلامی به دنبال

قدس از طریق کربلا، و روسیه به دنبال اردوگاه از دست رفته و نخ نما شده ای که بازگشتنی نخواهد بود. آمریکا که تضاد اصلی است. ولی ما...؟

تعیین پالسی نه تنها به ما، به حامیان ما، به یاران ما، می فهماند که «ما» در کجای صفحه مختصات قرار داریم، بلکه به «خلق» هم رهنمود می دهد که چه باید انتظار داشته باشد، و در نبود کانال مستقیم ارتباطی بین نیروی پیشتاز و خلق، چه باید بکند (لطفا کسی به من ایمیل نفرستد که ما هم به دنبال سرنگونی هستیم. این را می دانم، اما سوال در این نوشتار چیز دیگریست).

وقتی این حداقل ها مشخص نیست، وقتی مشخص نیست که «ابزار مبارزه و جنگ» علیه جمهوری اسلامی از چه کانال و طریقی تهیه می شود؟ وقتی پالسی در قبال دخالت بیگانه در پروسه سرنگونی، مه آلود است، در چنین شرایطی، نه تنها سخن گفتن از تضاد اصلی - تقابل خلق و ضد خلق، و یا خلق و امپریالیزم - اتلاف وقت است، بلکه حزن آلود است. پالسی، به زبان ساده، می تواند مرز بین «استثمار کننده و استثمار شونده» باشد. می تواند مرز بین «با خدا و بی خدا» باشد، می تواند «پراگماتیسم و یا دگماتیسم» باشد. و یا می تواند «هدف وسیله را توجیه می کند» باشد. کسی نمی تواند بگوید که کدام بهترین است، چرا که یک «انتخاب» فردی یا سازمانی است. یک زندانی سیاسی می تواند سالها در زندان شکنجه شده باشد، اما در یک مقطع از زمان، تصمیم می گیرد که نمی خواهد اعدام بشود و انزجار نامه می نویسد. یک سازمان می تواند دهه ها با تفکر ضد امپریالیستی فعال باشد، اما در یک مقطع از زمان، سر بر سجده امپریالیسم می ساید. از این مقطع به بعد این می شود پالسی آن فرد و سازمان. دیگر مهم نیست تا دیروز چند بار شلاق خورده، و یا تا به چه حد علیه استثمار و استعمار مبارزه کرده، چرا که امروز، همانکون، در این مقطع از زمان (به هر دلیلی) دیگر آن نیست که بوده. پالسی تغییر کرده است. برای آن فرد یا سازمان، الویت تغییر کرده است. البته همان شعار های همیشگی می تواند داده شود، اما «الویت» تغییر کرده است. پالسی، یا همان عامل رهنمود دهنده، «تابع»ی است که «متغیر»های باورمندی، آن را شکل می دهد، تا جایگاه ما را در صفحه مختصات نقطه به نقطه تعیین کند. پالسی یک «پیش شرط» است، برای ورود به تعریف «تضاد اصلی».

وقتی وزیر خارجه انگلستان به روشنی می گوید عربستان یار استراتژیک است، دارد تعیین پالسی می کند، تا بتواند «تضاد اصلی» «استعمار کهنه» در این مقطع از زمان را فورموله کند. همه چیز برای وزیر، برای وکلای مجلس انگلستان و برای مردم انگلستان روشن است. همه می دانند کجا قرار دارند. همه می دانند که اندیشه ارتجاعی عربستان با زن و آزادی چه می کند و یا چگونه تروریست می پروراند. اما با دانش به همه و همه اینها، پالسی مشخص است. الویت ها مشخص است. و آن را علنا اعلام می کنند.

به نظر من، سرنگونی طلبان هم باید چنین جرأت و شهامتی را پیدا کرده و در پیشگاه خلق،

تکلیف خود، تکلیف جایگاه خود در صفحه مختصات و در برابر واژگان «استثمار»، «ارتجاع» و همپیمانی با زراندوزان را، روشن کنند. شعار بس است. ارباب بی مروت (در فلسطین، سوریه، عراق، یمن، و .... جهان ستمدیده) در حال قتل عام است. «تضاد اصلی» و «ارتجاع» همپیمان شده اند تا جهان ستمدیده استثمار شود. موضع و پالسی سرنگونی طلب چیست؟ آیا هنوز هم تضاد اصلی همانی است که گفته می شد، و اگر آری، رهنمود به خلق برای این تقابل چیست؟ و اگر نه، چه چیزی تغییر کرده است؟

خلاصه کنم، مهمترین عامل در پروسه سرنگونی «تعیین الویت»، و مشخص کردن «بها»یی که خلق باید برای این «الویت بندی» بپردازد، است. برخلاف بسیاری بر این باور نیستم که فاز سرنگونی آغاز شده است. فاز سرنگونی زمانی آغاز می شود که «خلق» از این «الویت بندی»، و «بها»یی که باید بپردازد، شفاف و روشن آگاه شده، و از آن پشتیبانی کند. در نبود این پشتیبانی، هرگونه تغییری نمی تواند دموکراتیک و دائمی باشد، و بدون شک با اعتراض و شورش روبرو خواهد شد، و چنانچه در بالا نقل قول شد «جاده صاف کن امپریالیزم» می شود.

## باران دشمن

در بالا به چند تعریف اشاره ای کوتاه داشتم، از جمله «مرتجع کیست»، و «تضاد اصلی چیست». نتیجه اینکه این دولتها ارتجاعی هستند:

جمهوری اسلامی، سوریه، یمن، عربستان سعودی، عراق، اردن، ترکیه، افغانستان، پاکستان، امارات، و....

همچنین، و بنا به تعریف بالا، می توان به راحتی نتیجه گرفت که احزاب و تشکل های زیر ارتجاعی هستند:

سپاه قدس، بدر، حزب الله، حماس، حوثی، القاعده، طالبان، جبهه النصرت، فتح الشام، داعش و....

اما بنا به این تعریف «هرگونه وابستگی یا گرایش به وابستگی به امپریالیزم اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی یا فرهنگی، خصوصیت ارتجاعی است» (مرتجع کیست؟)، کلیه نیروهای مخالف اسد در سوریه، و یا احزاب کُرد در عراق، ایران و سوریه هم «مرتجع» هستند، چرا که به لحاظ «سیاسی، اقتصادی، نظامی یا فرهنگی» وابسته به امپریالیزم هستند و در نتیجه «خصوصیت ارتجاعی» دارند. ارتش آزاد سوریه، به لحاظ تسلیحاتی، به لحاظ آموزش نظامی، و هم به لحاظ سیاسی نمی تواند لحظه ای بدون پشتیبانی آمریکا (تضاد اصلی) به حیات خود ادامه دهد، و خواسته یا ناخواسته پیش برنده برنامه امپریالیزم برای رسیدن به اهداف



استراتژیک «تضاد اصلی» هستند. سوالی که می ماند اینست که آیا حمایت از یک نیروی «ارتجاعی» و «وابسته» که علیه یک نیروی «ارتجاعی» و «وابسته» دیگر می جنگد، می تواند در راستای اهداف آزادیخواهانه یک خلق ستمدیده و نیروی پیشتاز آن باشد (منظور سرنگونی طلبان ایرانی است)؟

قاعدتا، پاسخ به این سوال باید بسیار آسان باشد. نمی توان با دشمن دمخور بود، و در عین حال از «آزادی»، «عدالت اجتماعی» و دیگر واژگان زیبا سخن گفت. بسیاری از نیروها، احزاب و سازمانهای سیاسی هستند که تکلیف خود را با این قبیل واژگان تعیین کرده، و با انتخاب «قدرت به هر قیمت»، راه خود را از «مبارزه با امپریالیزم» (چنانکه در بالا نقل قول شد) جدا کرده اند. موضع این ها قابل درک است، چرا که خلق، ملت، مردم کوچک و بازار می تواند تکلیف خودش را با این احزاب و سازمان ها بداند. بسیاری از این احزاب به این نتیجه رسیده اند که زور امپریالیزم خیلی بیشتر از آنچه است که در کتاب ها و در شعارها نهفته است، و باید واقعیت را پذیرفت. باید پذیرفت که شتر سواری دولا دولا نمی شود. نمی شود فلان دولتی (مثلا اسد) را سرنگون کرد، و در مقابل امپریالیزم هم ایستاد. نمی توان با چند تا کلت و مسلسل، علیه توپ و تانک اسد و یا سپاه قدس مقابله کرد. سلاح سنگین لازم است، نیروی زرهی لازم است، ارتش و آذوغه و پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی لازم است، و این ها بدون کمک «امپریالیزم» غیر ممکن است. این واقعیت را درک کرده اند، و تمام و کمال خود را متعهد به خط و مشی امپریالیزم کرده اند. تمام اصول، تمام شعر و شعار، و تمام آن حرفهایی را که عمری می زده اند را داده اند، و در عوض حمایت امپریالیزم، برای سرنگونی (مثلا) اسد را بدست آورده اند. امکان تشکیل ارتش آزاد سوریه را پیدا کرده اند. در کنار این حمایت یک سری شر و شروط را هم پذیرفته اند. پذیرفته اند که با فتح الشام و القاعده و داعش و... هم جبهه و هم (عملا) سنگر شده، و عملیات خود را با دیگری هماهنگ کنند. ساده اینکه، واقعیت تلخ میدانی را لمس کرده، و جام زهر همپیمانی با امپریالیزم را سرکشیده اند (این نکته را به نکته عدم «خروجی استراتژیک» ربط دهیم). هرچه و هرگونه که می خواهیم آن را تعریف و پالایش دهیم، یک نکته غیر قابل کتمان است، ارتش آزاد سوریه، حساب خودش را از حرف های گنده و بزرگی مثل «ارتجاع»، «امپریالیزم» و «استقلال» جدا کرده و ذهن کسی را هم منحرف نمی کند.

برخی از استثمارگران به این نتیجه رسیده اند که سرنگونی طلبان هم به نقطه «همفکری» و «همسویی» در تعریف «ارزش ها» رسیده اند. [رودی جولیان \(در مصاحبه با فاکس نیوز - 11 تیر 1393\)](#) به طعنه های نیشدار (حکومت) تهران نسبت به خودش خندید... و گفت، این گروه «صدها هزار عضو دارد و افرادی بسیار تحصیل کرده هستند، کسانی که مدافع همان ارزشهایی هستند که ما مدافع آن هستیم؛ یک دولت دمکراتیک، دولتی که به حقوق زنان احترام می گذارد و دولتی که می داند ایران نیاز به اتمی شدن ندارد».

ظاهراً، نیروهای سرنگونی طلب ایران نمی خواهند حساب خود را از برخی از واژگان جدا کرده، و به هر چاله و تله ای می افتند. آخرین نمونه دنباله روی سایت مجاهدین از رویداد «پوپولیستی» «ارتجاعی» در پاسارگاد است.

در اینکه مردم از این رژیم به ستوه آمده و به هر وسیله ای می خواهند نفرت خود از آنچه این نظام نمایندگی می کند را ابراز کنند، شکی نیست. در اینکه، مردم (خلق ستمدیده) دست به دامان کورش شده اند تا به جمهوری اسلامی بفرمانند «اسلام عزیز» رو به پایان است، و اسلام (سیاسی) دیگر بُردی ندارد، قابل درک است. اما وقتی یک نیروی پیشتاز که قرار است نقشه راه ارائه دهد، و از آزادی اقلیت ها، مذاهب، و خلاصه باورها و خواست های تمامیت ملت ایران دفاع کند، در سرمقاله خود در سایت مجاهد، رویداد پاسارگاد را «[سیلی](#) [به صورت ولی فقیه](#)» تفسیر می کند، و فقط یک شعار (مقبول) از میان چندین شعار راسیست، پوپولیستی، و ارتجاعی را بعنوان محور اصلی این تجمع ارزیابی می کند، بسیار تعجب آور است.

به راستی جمعیت حاضر در پاسارگاد چگونه با شعار هایی چون «[ما آریایی هستیم عرب نمی پرستیم](#)» و «همش میگن دست خداست، هر چه بلاست ازعرباست» به صورت ولی فقیه سیلی می زنند؟ چه نقطه مشترکی با مردم عرب زبان در خوزستان می توانند داشته باشند؟ و مهمتر اینکه چه نقطه مشترکی با مجاهدین و شورای ملی مقاومت که در دفاع از اقلیت های ملی و مذهبی، مصوبه دارد، می تواند داشته باشد؟

فراتر و هشدار دهنده تر از این، موشک پرانی حوثی به سوی عربستان است. حوثی می گوید به [فرودگاه جده](#) موشک پرتاب کرده است، اما عربستان و دیگر همپیمانانش گفته اند که [به سوی مکه](#) پرتاب شده است. [حوثی ها در چند موضعگیری گفته اند که ادعای عربستان دروغ و عربستان هم بر موضع خود پافشاری](#) کرده است. شاید سعودیها راست می گویند، و شاید هم هراس عربستان، و اینکه می خواهد اذهان را از جده به مکه منحرف کند، بخاطر موضع اخیر حمید رزق، عضو هیئت ملی (حوثی)، است. حمید رزق، پس از رد ادعای سعودیها، هشدار می دهد «[موشک بعدی مقاومت ریاض را هدف قرار خواهد داد](#)». طبیعتاً، نه حوثی حرف راست می زند و نه سعودی ها. هر دو، آدمکش، ضد منافع مردم یمن، و وابسته به همان «تضاد اصلی» و «ارتجاع» هستند، و این به سرنگونی طلبان ربطی ندارد. تا آنجا که به سرنگونی طلبان مربوط می شود، موضع خانم مریم رجوی است که جای تأمل دارد. ایشان در عین حال که این موشک پرانی را قویاً محکوم کرده اند، آن را اعلام جنگ علیه جهان اسلام قلمداد کرده اند. در این موضعگیری خانم مریم رجوی «هدف قرار دادن مکه مکرمه با موشک را که به دستور خامنه‌ای و تحت نظر [نیروی قدس](#) از داخل یمن انجام شده، قویاً محکوم نمود و آن را به مثابه [اعلام جنگ به عموم مسلمانان](#) جهان توصیف کرد. وی

خواستار اخراج این رژیم ضدانسانی و ضداسلامی از سازمان همکاری اسلامی و قطع روابط کشورهای اسلامی با آن شد.»

برای لحظه ای به عمق و اهمیت این جمله، با توجه به افراطیگرایی بسیاری از مسلمانان در منطقه، دقت کنیم «اعلام جنگ به عموم مسلمانان». فرض بگیریم مسلمانانی (عرب و ترک و پاکستانی و آفریقایی) باشند که مواضع خانم رجوی را دنبال کرده و این جملات را می خوانند. خنشان به جوش می آید، و حرکت حوثی ها که مورد حمایت جمهوری اسلامی است را بعنوان اعلام جنگ (نه حوثی ها بلکه) ایران علیه جهان اسلام تلقی کنند. حال تجسم کنیم که چه اتفاقی می افتد؟

به راستی، آیا وظیفه یک نیروی پیشتاز اینست؟ مگر نه اینکه جمهوری اسلامی عمریست به دنبال صدور انقلاب، هرج و مرج و تشدید فرقه گرایی است؟ مگر نه اینکه تشدید فرقه گرایی، و «جنگ» مانعی بر سر راه «پروسه سرنگونی» است؟ با توجه به این واقعیات، آیا اشتباه است اگر نتیجه گیری شود که تهییج اذهان (مرتجعین و بنیادگرایان) با جملاتی چون «اعلام جنگ به عموم مسلمانان»، نه تنها «سرنگونی» را غیر ممکن می کند، بلکه «ایران» را با خطر ویرانی و نابودی روبرو می کند؟ آیا این قبیل موضعگیری ها برآورده کردن خواست جمهوری اسلامی نیست؟ «جنگ» در 40 سال اخیر، میلیون ها مسلمان و عرب و ترک و کُرد و فارس را به کام خود کشیده، تا «تضاد اصلی» به خودکامگی و هژمونی طلبی ادامه دهد. بیش از این نمی توان و نباید به تنور جنگ، هیزم از جنس «فرقه گرایی» و «لمپن مسلمان تحمیق شده» ریخت. سرزمین نفرین شده خاورمیانه، محتاج دیدگاه سوم است، دیدگاهی پیشتاز، دموکرات، و سکولار.

من که نه مسلمانم و نه عرب، نمی توانم شعار راسیست «ما آریایی هستیم و عرب نمی پرستیم» را سیلی بر صورت فقیه ارزیابی کنم، این قبیل شعار ها و تجمعات علیه منافع بلند مدت و دموکراتیک مردم ایران است، و بدون شک در راستای بقای نظام اسلامی است.

### **سرنگونی از این طریق و با این بها، آنهم از جیب مردم ایران و منطقه، هرگز.**

حدود 30 سال قبل از میلاد، ورجیل (Virgil) شعر اینید (Aeneid) را می سراید که با این جمله آغاز می شود «این سرود اسلحه و رزمنده» است. در «سه تفنگدار» الکساندر دوما، فرمانده شوالیه ها یک بیت از آن شعر را بعنوان نصیحت برای دارتائین می خواند:

Timeo Danaos et dona ferentes

هشدار، وقتی دشمن به تو هدیه می دهد.

علی ناظر

13 آبان 1395

3 نوامبر 2016

چاله ترامپ- در حاشیه - دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون - فصل دوم - بخش 3

علی ناظر

لینک به مطالب در فصل نخست

بخش های 1، 2، 3، 4، 5، 6، 7، 8

و مرز - در حاشیه دیدگاهی سوم به انتخابات، روند چرخش نظام، و اپوزیسیون

لینک به مطالب در فصل دوم

بخش 1 (10 مهر 1395)، بخش 2 (13 آبان 1395)

ترامپ انتخاب شد، و برخی از هموطنان به این نتیجه رسیده اند که تاکنون هرآنچه بر سر ملت ستمدیده ایران آمده بخاطر بدرفتاری و مماشاتگری حزب دموکرات آمریکا بوده، و حال که ترامپ بر سر کار آمده، جمهوری اسلامی در تنگنا قرار گرفته، و متعاقبا، گره کار اپوزیسیون باز شده، و سرنگونی درچشم انداز قرار می گیرد.

چنانکه در بخش پیشین به آن اشاره شد، ملت ستمدیده ایران همیشه از دو سو مورد تهاجم قرار گرفته اند. از یک سو، ارتجاع از همان دوران انقلاب مشروطه تاکنون؛ و از سوی دیگر، جهانخواران - به شکل استعمار کهنه، و امپریالیزم و کودتای 28 مردادی، و... تا به این چند دهه اخیر که اهدای «کیک و کلت» توسط جمهوریخواهان، در لیست تروریستی قرار دادن مجاهدین توسط دموکرات ها، بمب باران فرزندان سلحشور خلق، توسط آمریکا و شرکاء به هنگام اشغال عراق، قلع و قمع ساکنان اشرف توسط مزدوران دشمن، در دوران زمامداری جمهوریخواهان، نادیده گرفتن حقوق پناهجویان ساکن در لیبرتی و موشکباران آن پناهجویان، زمانیکه می بایست تحت الحفاظه باشند، در زمان زمامداری دموکراتها. ساده اینکه، فرقی بین سگ زرد و شغال نیست. دموکراتها همانقدر گُل به سر ملت شریف ایران زده اند که جمهوریخواهان.

اما اشکال این قبیل تحلیل ها در این است که خواسته و یا ناخواسته روی اپوزیسیون به اشتباه حساب باز می شود و بیش از توانمندی واقعی اپوزیسیون انتظارها و توقعات شکل می گیرد.

با مثالی منظورم را روشن تر بیان کنم.

اکثر کسانی که این روزها پیرامون ترامپ رفت و آمد می کنند، شخصیت‌هایی هستند که یا در رابطه بسیار نزدیک با مجاهدین بوده اند، و یا در برخی از گردهمایی های مجاهدین سخنرانی کرده اند. به زبانی دیگر، در 38 سال اخیر، مجاهدین برای نخستین بار در کاخ سفید نفوذی خواهد داشت (این یک فرض است). در نتیجه انتظار می رود که مجاهدین بتوانند در پالسی و

استراتژی برخورد با جمهوری اسلامی ارائه طریق کرده، و «لابی» سرنگونی طلبان بشوند. این توقع و انتظار، به نظر من، نه تنها غلط است بلکه به زیان مجاهدین تمام خواهد شد. به چند سناریوی فرضی توجه کنیم.

### **ترامپ جنگ طلب**

فرض در این سناریو اینست که شخصیت‌های (بقول خانم مریم رجوی) «شریف» همچون جان بولتون و رودی جولیانو که در جنگ طلبی مهار گسیخته هستند و بارها بر بمباران ایران اصرار کرده اند، دست بالا را گرفته و جنگی خانمان سوز و ویرانگر بین جمهوری اسلامی و جنایتکاران جهانخوار به واقعیت بپیوندد. سوال اول از مجاهدین اینست که شما که در کاخ سفید نفوذ داشتید و خط همیشه این بوده که راه حل نه جنگ است و نه مماشات، برای پیشگیری از این جنگ که به میلیونها کشته و مجروح ختم خواهد شد، چه می کرده اید؟ اینهمه توپچی، که در عرض چندین سال پیش، خرجشان را می دادید چرا نتوانستند از به خاک و خون کشیده شدن «خاک و وطن» مجاهدین، پیشگیری کنند؟ طبیعتاً، پاسخ مجاهدین این خواهد بود که مگر «ارباب بی مروت» از ما اجازه می گیرد؟ و یا به زبان دیگر (منطقی و معقول)، ورود «متغیر» جمهوریخواهان و ترامپ به این «معادله»، تا به آنجا که به ایران و ایرانی مربوط می شود، تغییری در نتیجه نخواهد داشت. «منافع ملی آمریکا» در صدر پالسی رودی جولیانو، جان بولتون، و... دونالد ترامپ است، و نه «منافع ملی ملت ستمدیده ایران».

### **ترامپ کاسبکار**

از سوی دیگر، همانطور که خود ترامپ گفته، او یک بیزنسمن (کاسب) است، و همه معادلات را با این سوال بررسی می کند که فلان تصمیم و راهبرد برای «منافع ملی آمریکا» چه سودی دارد؟ اگر لازم باشد که برای جمهوری اسلامی کلت و کیک بفرستد، حتماً آن خواهد کرد. بهترین نمونه موضعگیری های اخیر ترامپ در باره برجام است. پیش از انتخابات از پاره کردن آن صحبت می کرد، و امروز در باره بازنگری صحبت می کند. ساده اینکه، اگر این رئیس جمهور همان کند که رؤسای جمهور پیشین کردند و با جمهوری اسلامی (بخاطر باجی که جمهوری اسلامی می دهد، یا بخاطر تحکیم روابط با روسیه و یا بخاطر مذاکره بر سر یمن و سوریه و یا فلسطین) مماشات کند، مجاهدین با این سوال روبرو می شوند که پس این حضرات خیلی «شریف» چه غلطی می کنند؟ حتی اگر ترامپ بتواند روسیه و اروپا را راضی کند که برجام باید بازنگری شود، منفعت آن به جیب ملت ستمدیده و سرنگونی طلبان ریخته نخواهد شد، بلکه معنای آن در عالم واقع یعنی «مماشات». بازنگری یک قرار داد، یعنی مذاکره، یعنی ورود به یک پروسه چندین ساله، و در این مدت، در این دوران «مذاکره»، مجاهدین و اپوزیسیون، دوباره می شود گوسفند قربانی و «ژتون» و «وجه المصالحه» برای مذاکره.

## ترامپ راسیست

سناریو سوم که از همه تاریک تر و وحشت آور است، گسترش چهره واقعی راسیسم در آمریکا و اروپا است. اگر فرانسه و هلند به دامان راسیسم افتاده و این تغییر بتواند بر فرهنگ سیاسی اروپای شرقی مؤثر واقع شود، «اسلام سیاسی» مجاهدین نه تنها مورد هجوم سیستماتیک قرار خواهد گرفت، بلکه مجاهدین چاره ای نخواهند داشت بجز تغییر چهره از نیرویی رادیکال و مردمی به حزبی راست و ارتجاعی، و یا ایستادگی در برابر راسیسم و ارتجاع، که به قلع و قمع آنها منجر می شود چنانکه پیش از این در فرانسه شاهد آن بودیم (اسارت خانم مریم رجوی و یارانش).

## چاله

به نظر من، مجاهدین و شورای ملی مقاومت (و کلیه هواداران و سرنگونی طلبان) باید به جایگاه چپ خود بازگشته و حساب خود را از این جماعت راسیست جداکنند. من شکی ندارم که مجاهدین و دیگر فرزندان خلق، بالاخره می توانند بر دشمن فائق آمده و به همت ملت ستمدیده ایران، نظام اسلامی را سرنگون کنند. بدون شک، استقلال در عمل باعث دیرکرد در رسیدن به این هدف خواهد بود، اما نتیجه آن می شود که مجاهدین و دیگر نیروهای آزادیخواه چپ، در 50 سال اخیر، بر آن پافشاری می کرده اند.

در چاله پوپولیسم، وابستگی، و یا سردرگمی سیاسی افتادن، و مهمتر از همه، حمایت مستقیم یا غیر مستقیم از جنگ طلبی، نه براننده یک نیروی رادیکال است، و نه مورد حمایت ملتی است که بارها مورد تهاجم بیگانه قرار گرفته است.

در پایان، فراموش نکنیم که هیلاری کلینتون بارها وعده «با خاک یکسان کردن ایران» را داده بود.

شاد باشید

علی ناظر

23 آبان 1395

13 نوامبر 2016